



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

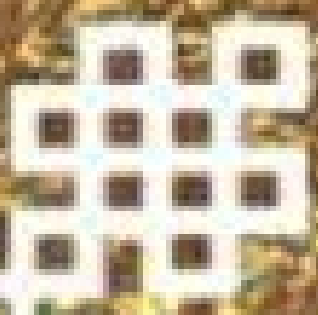


عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

صَلَاةُ
الْمَدِينَةِ

صدر الدين بلاغي



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صلح حدیبیه

نویسنده:

صدرالدین بلاغی

ناشر چاپی:

حسینیه ارشاد

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۱۴ صلح حدیبیه
۱۴ مشخصات کتاب
۱۴ مقدمه ناشر
۱۵ اجمالی از حوادث سیاسی و نظامی در فاصله مابین جنگ بنی قریظه و صلح حدیبیه
۱۵ اشاره
۱۵ قبایل چادرنشین و احزاب
۱۶ خیبر، آخرین مرحله
۱۶ حمله قرطا - دهم محرم سال ششم هجری
۱۷ رئیس طایفه بنی حنیفه در اسارت
۱۷ ثمامه به نفع اسلام از قریش انتقام می‌گیرد
۱۷ قریش ثمامه را به بند می‌کشند
۱۸ جلوگیری از فروش محصولات یمامه در مکه
۱۸ حمله غمر - ماه ربیع الاول
۱۹ جنگ بنی لحيان - اول ربیع الاول سال ششم هجری
۲۰ پیمبر شخصا حمله را رهبری می‌کند
۲۰ سرنگم کردن دشمن
۲۰ فرار لحيانیان قبل از وصول رزمندگان اسلام
۲۰ تعقیب خائنین
۲۱ ارباب مشرکین در مکه
۲۱ طلب رحمت برای شهداء
۲۱ غزوه «غابه» - در چهارم ماه ربیع الاول سال ششم هجری
۲۲ یغماگران فزاره بر مسلمین غارت می‌برند

- ۲۲ فریاد استغاثه در مدینه
- ۲۳ راندن یغمائیان و باز ستاندن اشتران
- ۲۳ کشته شدگان دو گروه در جنگ
- ۲۳ بازگشت زن اسیر
- ۲۳ حمله ذوالقاصه - ماه ربیع الثانی سال ششم هجری
- ۲۴ حمله دیگر به ذوالقاصه - ماه ربیع الثانی سال ششم هجری
- ۲۴ حمله جموم - ربیع الثانی سال ششم هجری
- ۲۵ حمله عیص - جمادی نخستین سال ششم هجری
- ۲۵ دختر پیمبر و همسر اسیرش
- ۲۶ حمله طرف - جمادی الثانی سال ششم هجری
- ۲۶ حمله وادی القری - ماه رجب سال ششم هجری
- ۲۷ حمله دومه الجندل - ماه شعبان سال ششم هجری
- ۲۸ حمله ارباب بنی سعد در فدک - ماه شعبان سال ششم هجری
- ۲۸ حمله تادیب بنی فزاز رمضان سال ششم هجری
- ۲۹ ام قرفه اندیشه ترور پیمبر را در سر می پرورد
- ۲۹ توقفی برای تفکر و تدبیر
- ۳۰ گشتی کرزین جابر فهری در تعقیب خائنین «عربینه» - شوال سال ششم هجری
- ۳۱ اعزام عمرو بن امیه ضمری بمکه برای قتل ابوسفیان شوال سال ششم هجری
- ۳۱ نقشه قتل پیمبر
- ۳۱ این مرد خیانتی در سر می پرورد
- ۳۲ کوشش برای قتل ابوسفیان
- ۳۳ بدست آوردن بدن خبیث شهید
- ۳۳ کشتن یک جاسوس
- ۳۳ کشته شدن ابورافع پادشاه خیبر - رمضان سال ششم هجری

- ۳۵ پنهان شدن فدائیان در ساعات روز
- ۳۶ زبان عبری
- ۳۶ نقشه و اجراء
- ۳۷ اختلاف مورخین
- ۳۷ روایت ابن اسحاق
- ۳۸ روایت بخاری
- ۳۹ تعقیب و پیجوئی فدائیان
- ۳۹ کشته شدن اسیر بن زرام پادشاه دوم یهود ماه شوال سال ششم هجری
- ۳۹ خبرگزاری پیمبر در خیبر
- ۴۰ عبدالله بن رواحه در خیبر
- ۴۰ سفر پادشاه خیبر به مدینه
- ۴۰ کیفیت کشته شدن پادشاه خیبر
- ۴۱ قصد خیانت کردن، و از اینرو کشته شدند
- ۴۱ نفوذ اسلام در جزیره العرب
- ۴۱ اشاره
- ۴۲ جنگهای منتهی به شکست
- ۴۲ آتش جنگهای گسترده، و فراگیر
- ۴۳ رسوخ ریشه‌های شجره طیبه اسلام
- ۴۳ تنها یهود خیبر
- ۴۳ حرکت به سوی مکه به قصد عمره
- ۴۴ آمادگی برای پیشامدها
- ۴۴ کارشکنی منافقین
- ۴۵ یاران برگزیده
- ۴۵ فرماندار مدینه

- ۴۵ ناجیه بن جندب سرپرست اشتران هدی
- ۴۶ تاریخ خروج از مدینه
- ۴۶ شرکت بانوان در سفر عمره
- ۴۶ باز هم منافقین
- ۴۶ پیشاهنگان اکتشاف و جمع‌آوری اخبار
- ۴۷ مسیر پیمبر به مکه
- ۴۷ قریش خبر سفیر پیمبر را چگونه تلقی می‌کردند
- ۴۸ قریش در مجلس شورای مکه
- ۴۸ قریش آماده میشوند تا با توسل بزور از ورود پیمبر و مسلمین ممانعت کنند
- ۴۹ اجراء برنامه ممانعت
- ۴۹ لشکرگاه مرکزی قریش
- ۴۹ تهیه غذا و رساندن آن به مزدوران
- ۴۹ خبرگزاران و سلاح اکتشاف پیمبر در مکه
- ۵۰ پیمبر با اصحاب مشورت می‌کند
- ۵۰ مقداد بن عمرو سخن می‌گوید
- ۵۱ پیمبر از برخورد مسلحانه با قریش احتراز می‌کند
- ۵۱ صف آرائی سواران در برابر یکدیگر
- ۵۲ نماز خوف
- ۵۲ خالد می‌کوشد تا مسلمین را در حال نماز مورد حمله قرار دهد
- ۵۲ حدیبیه بجای تنعیم
- ۵۳ پیمبر و همراهان چند بار راه را گم می‌کنند
- ۵۳ امرزیده شدگان گردنه ذات‌الحنظل
- ۵۴ بازگشت خالد به مکه
- ۵۵ بازدارنده فیل

- ۵۵ دسته‌های پاسداران مسلمین
- ۵۶ معجزه پیمبر در حدیبیه
- ۵۶ موضع منافقین در برابر این معجزه
- ۵۷ نمونه ای از نفاق این ایی
- ۵۷ سخن جد بن قیس
- ۵۷ از بیعت زیر آن درخت امتناع می‌کند
- ۵۸ نوجوانی که فصاحتش پیمبر را به اعجاب درآورد
- ۵۸ پیمبر حسن نیت و صلح طلبی خود را به قریش ابلاغ می‌کند
- ۵۹ نخستین واسطه سازش و آشتی
- ۵۹ بدیل بن ورقاء تحت تأثیر سخنان پیمبر واقع می‌شود و قریش را به قبول پیشنهاد آشتی جویانه او نصیحت می‌کند
- ۶۰ بعضی از جوانان قریش تقاضای قطع ارتباط با هیات خزاعه را دارند
- ۶۰ گروهی که چنین عمل می‌کنند هرگز رستگار نخواهند شد
- ۶۱ قریش پیشنهاد آشتی را رد می‌کنند
- ۶۱ واسطه دوم
- ۶۲ عروه بن مسعود در قرارگاه مسلمین
- ۶۲ جواب پیمبر به سخنان عروه بن مسعود
- ۶۳ عروه بن مسعود قریش را پند می‌دهد
- ۶۴ نخستین شکاف در جبهه شرک
- ۶۴ واسطه سوم
- ۶۵ شکست واسطه سوم
- ۶۵ واسطه چهارم
- ۶۵ خطرناکترین شکاف در جبهه قریش
- ۶۵ روا نیست که چنین مردمی از زیارت بیت ممنوع شوند
- ۶۶ رئیس احابیش را تهدید می‌کند

- ۶۷ جستجوی راهی برای بیرون شدن از ورطه
- ۶۸ مشرکین مسلمین را در سرزمین حدیبیه مورد حمله قرار می‌دهند
- ۶۸ دستگیر شدن هفتاد نفر از نفوذیهای مشرکین
- ۶۸ پیمبر شبگردان را می‌بخشد و آزاد می‌کند
- ۶۸ شعله ور شدن جنگ در حدیبیه
- ۶۹ تجاوزگران قریش یکی از مسلمین را می‌کشند
- ۶۹ عثمان بعنوان فرستاده پیمبر در مکه
- ۶۹ عمر بن الخطاب از قبول سفارت سر باز می‌زند
- ۷۰ سوء قصد نسبت به عثمان
- ۷۰ ارزش پناه دادن و پناهندگی در عصر جاهلیت
- ۷۰ عثمان در برابر سران قریش در سرزمین «بلدح»
- ۷۱ عثمان در مکه
- ۷۱ عثمان نزد ابوسفیان
- ۷۱ دیدار با مستضعفین در مکه
- ۷۱ شایعه قتل عثمان و انجام بیعت رضوان
- ۷۲ مسلمین از طول توقف در حدیبیه به ستوه می‌آیند
- ۷۲ فکر حمله بمکه و ورود به آن شهر با اعمال قوه
- ۷۲ بیعت «رضوان» یا نقطه عطفی در حل مسئله
- ۷۴ سهیل بن عمرو قریش را بکوشش در راه صلح نصیحت میکند
- ۷۴ سهیل بن عمرو صحنه بیعت رضوان را مشاهده میکند
- ۷۴ سهیل بن عمرو و قهرمان عقد صلح
- ۷۵ هیات اعزامی قریش
- ۷۵ خطوط و حدود مذاکرات صلح
- ۷۵ خدا کارتان را سهل ساخته است

- ۷۵ تمایل پیمبر بصلح و مسالمت
- ۷۶ آغاز مذاکرات
- ۷۶ عذر خواستن رئیس هیات اعزامی در برابر پیمبر و آزاد ساختن عثمان و یارانش
- ۷۶ پیمبر مشرکین توقیف شده را آزاد می‌سازد
- ۷۶ گفتگو درباره مواد صلح
- ۷۶ پیمبر در حراست اصحاب
- ۷۷ مواد تاریخی صلح
- ۷۷ حل وسط
- ۷۷ مهمترین مواد صلح
- ۷۸ اعتراض شدید نسبت به این توافقنامه
- ۷۸ اعتراض عمر بن الخطاب و مجادله او با پیمبر
- ۷۹ شدت اندوه و تأثر مسلمین
- ۷۹ حادثه تأثرانگیز ابوجندل
- ۸۰ تسلیم ابوجندل بمشرکین
- ۸۰ پیمبر از ابوجندل پوزش می‌طلبد
- ۸۰ ابوجندل تسلیم می‌شود و فرمان پیمبر را اطاعت می‌کند
- ۸۱ فزونی گرفتن اندوه مسلمین
- ۸۱ سهیل بن عمر و شفاعت پیمبر درباره پسرش را رد می‌کند
- ۸۱ دو عضو از هیات اعزامی قریش ابوجندل را پناه می‌دهند
- ۸۱ تازه شدن اعتراض نسبت به مواد صلح با قریش
- ۸۱ بعضی بتمرد می‌اندیشند، ولی...
- ۸۲ عمر ابوجندل را بقتل پدرش تشویق می‌کند
- ۸۲ ثبت و امضاء پیمان صلح
- ۸۲ اختلاف درباره صیغه پیمان

- ۸۳ سران انصار مداخله میکنند
- ۸۳ پیمبر اختلاف را برطرف میسازد
- ۸۳ شهود صلح از طرفین
- ۸۴ پایان یافتن جنگ میان دو قبیله خزاعه و کنانه
- ۸۴ دشمنی با اسلام کنانه و قریش را بیکدیگر پیوست
- ۸۴ قبیله خزاعه دشمن قریش نبودند
- ۸۴ چگونه دشمن مبدل بدوست می‌شود
- ۸۵ خزاعه در کنار مسلمین و کنانه در کنار قریش
- ۸۵ خشم قریش بر خزاعه بعثت پیوستشان بمسلمین
- ۸۵ پیمبر تقاضای استرداد بردگان و جوانانی از قریش را که به مسلمین پناهنده شده‌اند رد می‌کند
- ۸۶ از رسوبهای اعتراض بر صلح
- ۸۶ پیمبر بمشورت بانوئی عمل میکند
- ۸۷ داستان شتر ابوجهل
- ۸۷ صد شتر در برابر شتر ابوجهل
- ۸۷ بیست شتر در محل مروه قربانی میشوند
- ۸۸ مدت اقامت در حدیبیه
- ۸۸ بازگشت بمدینه
- ۸۸ گرسنگی در راه بازگشت
- ۸۸ پیمبر رأی یکی از مسلمین را بکار می‌بندد
- ۸۹ قرآن درباره صلح حدیبیه سخن میگوید
- ۸۹ قرآن و صلح حدیبیه
- ۹۰ قرآن مسلمین را بفتح خیبر بشارت میدهد
- ۹۱ فضیلت اصحاب بیعت شجره
- ۹۱ ستایش خدا از اصحاب شجره

- ۹۲ درسهائی از قضیه حدیبیه
- ۹۲ احتیاط و حذر
- ۹۲ ضبط نفس و خویشتن‌داری در برابر تحریکات
- ۹۳ حلم در برابر اعتراضات
- ۹۴ وفای بعهده
- ۹۵ درسی جالب و آزمایشی دشوار
- ۹۶ دستاوردهای صلح
- ۹۶ شرطی سطحی
- ۹۷ اعتراف قریش بکیان مسلمین
- ۹۷ آشنا شدن مشرکین با حقیقت اسلام
- ۹۸ عقب نشینی رئیس قبیله ثقیف
- ۹۹ صلح حدیبیه، فتح عظیم
- ۱۰۰ فراغت از اندیشه جنوب برای پرداختن بشمال و زدودن شهر بهود خیبر
- ۱۰۱ انتقال جنگ بسوی شام
- ۱۰۱ دعوت پادشاهان و سران خاورمیانه به اسلام
- ۱۰۱ انقلابیون عیص، و حکومت مستضعفین در ساحل
- ۱۰۲ پاورقی
- ۱۰۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

صلح حدیبیه

مشخصات کتاب

سرشناسه: بلاغی صدرالدین ۱۲۹۰-
 عنوان و نام پدید آور: صلح حدیبیه / نوشته صدرالدین بلاغی.
 مشخصات نشر: تهران: حسینیه ارشاد ۱۳۶۹.
 مشخصات ظاهری: [خ]، ۱۹۸ص.
 شابک: ۱۱۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری.
 یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
 موضوع: صلح حدیبیه
 شناسه افزوده: حسینیه ارشاد
 رده بندی کنگره: BP۲۴/۶/ب۸ص ۸ ۱۳۶۹
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۵۹۰۴۴

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم آن چنانکه در کتاب حاضر مطالعه خواهید فرمود، صلح حدیبیه که به برکت، حلم، مدارا، حزم و دوراندیشی رسول اکرم میان مسلمین و کفار قریش منعقد گردید، نقطه عطفی در تاریخ اسلام و یکی از سرنوشت سازترین حوادث آن دوران است: احتیاط، حزم، مراقبت و بهره‌گیری از همه امکانات و وسایل و ابزاری که خداوند در اختیار انسان‌ها قرار داده و استفاده از آن را مجاز شمرده، از وظایف جبهه حق و بمعنی پیروی از مشیت الهی یعنی لازمه دینداری است. برای مؤمنان سزاوار نیست تا به پیشوانه ایمان خود قوانین الهی را ناچیز شمارند، رسول خدا با آنکه مؤید به تائیدات الهی بود، هرگز حکمت جاری پروردگار را به بازی نگرفت و ایمان را وسیله خوار شمردن مشیت الهی قرار نداد. برای کسانی که تصور می‌کنند با اندکی ایمان همه حکمت‌ها و قوانین الهی باید به نفع ایشان تغییر جهت بدهد، این درس از سنت رسول اکرم کافی است. نتایج صلح حدیبیه ثابت کرد که پیروزی حقیقی همیشه در گروه عواطف تحریک شده مردم احساساتی نیست. هیچ ملتی به رشد واقعی نمی‌رسد اگر نتواند صلح حدیبیه، سکوت ۲۵ ساله علی و صلح امام حسن بن علی را به درستی هضم کند. [صفحه ۲] هر یک از نتایج این صلح درخشان الحق درسی عظیم و پندی آموختنی است که مؤلف محترم یک به یک آن را بازگو کرده‌اند. وفاداری رسول خدا به پیمان حدیبیه یعنی به قراردادی که میان مسلمین و کفار محارب منعقد گردید، گرانبهاترین میراث و آموزنده‌ترین درسی است که از سنت رسول اکرم در این حادثه برای ما باقی مانده است. این مصداق همه سخنی است که امیرالمؤمنین علی در معرفی پیغمبر اکرم در نهج البلاغه می‌فرماید: «معلن الحق بالحق - رسول خدا حق را آشکار کرد، در این نقطه باید تأمل کرد، زیرا مرز سیره و سنت پیمبران الهی از روش نوابغ بشری این جا است. مردان خدا در باریک‌ترین تنگناها و سخت‌ترین شرایط هرگز خود را به پیمان شکنی و خیانت آلوده نمی‌کنند، اگرچه در مقابل کفار لجوج مکه قرار گیرند. چنانکه رسول خدا نکرد. شهادت عظیم اخلاقی رسول خدا

در حادثه پناهندگی آن جوان مکی و تحمل موج‌های بلند طغیان احساسات مسلمانان و آرام کردن طوفان‌های جنگ‌طلبی و پیروی از مصلحت واقعی به جای اطاعت از جو اجتماعی تنها از دست مردان بزرگی ساخته است که ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای آنها را از راه خدا و مصلحت واقعی منحرف نمی‌کند... در این کتاب مؤلف محترم تحقیق تاریخی را دستاویز تحمیل عقیده‌ای قرار نداده‌اند، بلکه هنرمندانه سعی خود را معطوف به شرح دقیق ماجرا از منابع معروف تاریخی کرده‌اند، چنانکه نتایج منطقی این صلح با درخشندگی خود به خود آشکار شده است. پیروی از سنت رسول اکرم به حکم قرآن مجید بر مسلمانان فریضه است. مسلمانان باید عمل خود را بر این میزان مستقیم و، اسوه، حسنه امت عرضه کنند تا شاید شتاب گیرندگان از رسول خدا باز ایستند و از راه‌ماندگان به راه آیند. اگر این کتاب ما را با گوشه‌ای از سنت اصیل آن حضرت در جنگ و صلح آشنا کند و اندکی به راه اعتدال باز گرداند، هدف از انتشار آن تأمین شده است. [صفحه ۳]

اجمالی از حوادث سیاسی و نظامی در فاصله مابین جنگ بنی قریظه و صلح حدیبیه

اشاره

بهنگام طلوع خورشید اسلام هیچیک از قبائل مشرک عرب در آن منطقه نماند، مگر اینکه خفاش‌وار از درخشندگی و نور افشانی آن آئین الهی آزرده شد، و بدشمنی و ستیزه‌جویی با آن برخاست. و در آن میان که این دیانت در منطقه یثرب یاران مؤمن و وفاداری بیافت که از حریم آن بدفاع پرداختند و رسول آن دیانت را در حمایت خود گرفتند، و از حفظ و حراست او افزون در حفظ و حراست زن و فرزند خود کوشیدند، دشمنی آن قبائل مشرک نسبت به اسلام فرونی گرفت، و این اعراب بت‌پرست پیوسته در کمین بودند تا با استفاده از هر فرصت و مناسبتی آسیبی بر اسلام و مسلمین وارد سازند، و حتی بسیاری از ایشان می‌کوشیدند تا مسلمین را در داخل مدینه، و در خانه و مسکن خودشان مورد تعرض و هجوم قرار دهند!

قبایل چادر نشین و احزاب

در اواخر سال چهارم هجری، زمانی که آتش جنگ احزاب میان هزار نفر مسلمان از یکسو، و افزون از یازده هزار رزمنده قبائل نجد و حجاز و یهود از دیگر سو، [صفحه ۴] زبانه کشید، احساسات و عواطف همگی بت پرستان جزیره‌العرب بدون استثنا متوجه برادران همکیششان از قبائل نجد و حجاز و هم پیمانان یهودی ایشان بود و کلیه آن طوائف و قبائل آرزو می‌کردند، که این سپاه عظیم بر رزمندگان معدود مدینه و مدافعین محدود اسلام چیره و پیروز گردد، بلکه حتی لحظه‌ای تردید بخود راه نمی‌دادند که این پیروزی در جهت دلخواه ایشان دست خواهد داد، زیرا همگی عوامل و وسائل مادی بطور قاطع و صریح اشاره بهمین امر داشت، و حاکی از آن بود که احزاب شرک و خائنین یهود جنگ را خواهند برد. ولی حوادث و وقایع خلاف چیزی را که در آئینه تصور قبائل بت پرست نقش بسته بود نشان داد، و اراده قاهره الهی نقشه سپاه عظیم احزاب را با شکستی خفت‌بار مواجه ساخت، تا بر سرافکنندگی و حسرت بطرت مکه و سرزمینهای نجد بازپس رفتند، و سپاه کوچک مدینه پیروزی عظیمی بدست آورد که از جهت قلت نیروی خودی و کثرت قوای دشمن، در عهد نبوت بی‌نظیر بود، و در همین گرو دار خائنین یهود در همان چاهی که بر سر راه مسلمین کنده بودند در افتادند، و گروهی بالغ بر هشتصد نفر از یهود بنی قریظه، که در حساسترین و خطرناکترین مراحل جنگ پیمان تعاون و دفاعی مشترکی را که با مسلمین داشتند، زیر پانهادند، و بسایر مهاجمین احزاب پیوستند، و همچنین، حیی بن اخطب، رئیس قبیله یهود بنی النضیر که فعالترین آتش افروز جنگ، و یکی از سرسخت‌ترین دشمنان پیمبر (ص) بود طعمه شمشیر دلاوران اسلام شدند، و رهسپار دوزخ گشتند، و دوست و همکار حیی بن اخطب بنام، سلام بن ابی الحقیق، سراسیمه و وحشت زده به خیبر

فرار کرد، و در همانجا به هنگامی که در طبقه فوقانی قلعه خود در بستر آرمیده بود، توسط پنج نفر از فدائیان انصار بقتل رسید - و با چنین شکست ننگین و خفتبار که بر سپاه عظیم احزاب وارد شد، و با چنان پیروزی درخشان که از جانب خدای تعالی نصیب سپاه کوچک اسلام گشت، میزان قوا بنحو چشمگیری در جزیره‌العرب بنفع مسلمین تغییر کرد، چنانکه قدرت و نفوذ کلمه فرمانده کل سپاه اسلام در سراسر منطقه گسترش یافت، و کارها در مجرائی خلاف آرمان احزاب شرک و سران کفر جریان گرفت. [صفحه ۵]

عملیات نظامی تجارب اندوخته از حوادث و وقایع چهار سال گذشته ثابت کرد که تنها وسیله تامین آرامش و تضمین سلامت و آسایش منطقه و آماده ساختن محیط برای دعوت توحید و آشنائی با تعالیم دین جدید عملیات نظامی - بویژه بر ضد قبائل یغماگر صحرا نورد، و قوم ماجراجوی یهود - است، تا این دعوت در جوی آرام، آزاد و بلامنازع راه خود را بعقول و قلوب سالم و بیغرض بگشاید، و نظر بهمین حقیقت پیمبر (ص) مقرر داشت که فعالیت نظامی بر ضد یهود و قبائل چادرنشین نجد و حجاز افزوده شود، تا از یکسو سلطه جهنمین یهود از خیبر و مناطق شمالی حجاز ریشه کن گردد، و از دیگر سو حملات تأدیبی، قبائل متجاوز نجد و حجاز را بجای خود بنشاند.

خیبر، آخرین مرحله

آخرین مرحله این فعالیت‌های نظامی، جنگ خیبر بود، که با پایان یافتن آن عنصر بیگانه یهودی از سرزمین جزیره‌العرب ریشه کن شد. پیمبر (ص) قبل از اقدام بحمله بزرگ نظامی بمنظور ریشه کن ساختن یهود از سرزمین عربی خیبر، بیست عملیات نظامی بصورت گشتی بمنظور تأدیب قبائل عرب و فروکاستن شوکت و قدرت و غرور نخوتشان انجام داد، و از جمله این عملیات، دو حمله بود که توسط رزمندگان از انصار بشهر خیبر صورت گرفت، و طی آن، دو نفر از بزرگترین بزرگان آن شهر یکی پس از دیگری کشته شدند، و آن دو نفر یکی، سلام بن ابی الحقیق، مشهور به، ابورافع، و دیگری، اسیر بن زارم، بود.

حمله قرطاً - دهم محرم سال ششم هجری

عشایر نجد از گستاخ‌ترین عناصر بدوی و ثنی در مبارزه با اسلام بودند، [صفحه ۶] زیرا قبائل آن منطقه هم دلاور و جنگجو بودند، و هم از جهت شماره رزمندگان سهمی عظیم داشتند، چنانکه در جنگ احزاب ستون فقرات سپاه مهاجم از همین قبائل تشکیل می‌شد، زیرا عده ایشان به شش هزار رزمنده بالغ میگشت که این عده از قبائل غطفان و أشجع، و أسلم و فزاره، و أسد، گرد آمده و تجهیز شده بودند. بهمین جهت بود که پیمبر (ص) - پس از پیروزی قاطع در جنگ احزاب و بنی قریظه نخستین حمله تأدیبی را متوجه قبیله نجدی، قرطاء، از بنی بکر بن کلاب ساخت، که در ناحیه، ضریه، در هفت منزلی کاروانی مدینه می‌زیستند. کیفیت این حمله چنین بود که در اوائل ماه محرم سال پنجم هجری - بلافاصله پس از پایان یافتن غائله یهود بنی قریظه - پیمبر (ص) گشتی‌ای متشکل از سی سوار تحت فرمان محمد بن مسلمه انصاری، رئیس پاسداران خود، بقصد تأدیب این قبائل صحرانشین اعزام کرد، و چنین بنظر می‌رسد که پیمبر (ص) فرمانده این گشتی را توصیه کرده بود که در صورت پیروزی این حمله، زنان بنی کلاب را دستگیر نسازد، و به اسارت نگیرد. محمد بن مسلمه بمنظور اجراء فرمان پیمبر (ص) نیروی تحت فرماندهی خود را بصوب مأموریت خویش روان ساخت، و او در این سفر روزها را در پناهنگاهها پنهان می‌شد، و شب هنگام تحرک خود را آغاز می‌کرد، و با این تدبیر مردم قبیله را غافلگیر ساخت، و ناگهان بمركز تجمعشان حمله‌ور شد، و افراد قبیله پس از مقاومتی کوتاه، و بجا گذاشتن چند کشته، - که به روایت سیره حلبی به ده تن بالغ می‌شدند - فراری و متواری گشتند. محمد بن سعد در کتاب «طبقات» آورده است که قبیله بنی بکر در سرزمین «بکرات» در ناحیه «ضریه» می‌زسته‌اند، و پیمبر (ص) محمد بن مسلمه را فرمود تا برایشان حمله برد، و تنی چند از ایشان را هلاک ساخت و بقیه افراد قبیله فرار کردند، و آنگاه ابن مسلمه پنجاه شتر و سه هزار گوسپند از آن قبیله

را بغنیمت بگرفت، و در این جنگ رزمندگان اسلام متعرض زنان نشدند، و چون به مدینه باز گشتند، پیمبر (ص) غنائم را، پس از جدا ساختن خمس، میان ایشان تقسیم کرد، [صفحه ۷] چنانکه یک اشتر را در برابر ده گوسپند به حساب آوردند. و این حمله در ظرف نوزده روز پایان یافت - طبقات ج ۲ ص ۷۸

رئیس طایفه بنی حنیفه در اسارت

مورخین آورده اند که افراد تحت فرمان محمد بن مسلمه، مردی از سران طایفه بنی حنیفه، بنام، ثمامه بن اثال حنفی را در وسط راه دستگیر کردند، و او، بنا به فرمان، مسیلمه کذاب بطور ناشناس بقصد ترور پیغمبر (ص) بدان سو رهسپار شده بود، و گشتی محمد بن مسلمه او را که همچنان ناشناس بود به اسارت گرفت و چون او را بنزد پیمبر (ص) بردند، فرمود: آیا می دانید چه کسی را دستگیر کرده اید؟ این ثمامه بن اثال حنفی است، پس او را در اسارتش نیکو بدارید، و آنگاه شتری را به ثمامه اختصاص داد، تا هر شامگاه و هر بامداد شیر آن شتر را برای او می بردند. پیمبر (ص) رئیس طایفه بنی حنیفه را در دوران اسارتش نیکو همیداشت، و او را در محل بازداشتش ملاقات می کرد، و مورد لطف و مرحمت قرار می داد، و این خوشرفتاری و آئین بزرگواری در روح او مؤثر افتاد، چندان که کینه شدید او نسبت به پیمبر (ص) به محبتی ژرف مبدل گشت، و خصومت عمیقی که از آن بزرگوار در دل داشت جای خود را بفداکاری و جانفشانی در راه نشر رسالت و تحکیم دعوتش سپرد، تا یکروز که پیمبر (ص) بقصد دلجوئی ثمامه بدیدارش رفته بود، از روی لطف و مهربانی با او بسخن پرداخت، و گفت: چه در سر داری ای ثمامه، و چه اندیشه‌ای را در دل همی پروری؟ ثمامه گفت: اندیشه خیر در سر دارم، و در این فکر بسر می برم که اگر مرا بکشی خون‌ای را میکشی، و اگر گذشت کنی از سپاسگزاری در میگذری! و اگر در طلب مال باشی هر چه بخواهی بتو داده خواهد شد! ولی پیمبر (ص) از کشتن او صرف نظر کرد، و فدیهای نیز از او نپذیرفت، بلکه او را عفو کرد، و اجازه داد تا بهر جا که خواهد بی مانعی روان شود. ولی ثمامه که با شدتی توصیف ناپذیر تحت تأثیر بزرگواری و کرم اخلاق [صفحه ۸] پیمبر (ص) واقع شده بود، بصورت مشرکی بقبیله خود بازنگشت، بلکه به صورت مخلص ترین داعی، و مؤمن ترین مبلغی بدین توحید و آئین جدید بسوی قبیله اش روان شد، و پس از آنکه پیمبر (ص) او را مشمول عفو قرار داد، و فرمان آزادیش را صادر کرد، نزد آن سرور شد، و گفت: یا رسول الله، بخدا قسم در سراسر زمین چهره‌ای در نظر من منفورتر از چهره تو نبود، ولی اکنون چهره تو محبوبترین چهره ها را در نظر من تصور می سازد. بخدا قسم در سراسر زمین دینی در نظر من منفورتر از دین تو نبود، ولی اکنون دین تو محبوبترین ادیان را در برابر من تصویر می کند. بخدا قسم هیچ شهری نزد من منفورتر از شهر تو نبود، ولی اکنون شهر تو زیباترین شهرها را در برابر من بنمایش می گذازد. ثمامه این بگفت و آنگاه شهادت حق بر زبان راند، و اسلام خویش را اعلام کرد. و در شمار گزیدگان صحابه و راسخ ترین ایشان در عرصه ایمان در آمد، و در آن زمان که مسیلمه کذاب آتش، فتنه رده را در سرزمین نجد برافروخت، بر ضد او پیکار کرد، و شجاعتی قابل تحسین از خود به نمایش گذاشت بحسن خلق توان کرد صید اهل نظربه دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

ثمامه به نفع اسلام از قریش انتقام می گیرد

در صحیح بخاری آمده است که ثمامه - پس از تشرف به اسلام - با پیمبر (ص) گفت: یا رسول الله، سواران تو زمانی مرا دستگیر کردند که عازم عمره بودم، پس اکنون نظر تو در این باره چیست؟ پس پیمبر (ص) او را فرمود تا نیت خود را بمرحله عمل در آورد و برای انجام عمره بمکه عزیمت کند.

قریش ثمامه را به بند می کشند

از آنجا که ثمامه از عصیت قبیلگی نیرومندی برخوردار بود اصرار ورزید تا در عمره به آواز لیبک بگوید، و چون به نزدیک مکه رسید بانگ تلبیه سر داد، [صفحه ۹] و قریش چون بانگ بر طنین او را بشنیدند، آنرا تعمدی از سوی او تلقی کردند، و از اینرو خشمگین شدند و او را به بند کشیدند، و گفتند: تو در برابر ما گستاخی کرده‌ای، و از دین منحرف شده‌ای، ثمامه گفت: از دین منحرف نشده‌ام بلکه به اسلام گزیده‌ام، از دین محمد (ص) که بهترین دین جهان و ارمغان آسمانست پیروی کرده‌ام. شنیدن این سخن بر شدت خشم قریش بیفزود، تا کار را بر او سخت تر گرفتند، و ثمامه زبان بتهدید گشود، و قسم یاد کرد که قریش دانه‌ای از گندم یمامه را نخواهند دید، مگر آنگاه که پیمبر (ص) در این باره فرمانی صادر کند. و این تهدید از سوی ثمامه ناشی از آن بود که سرزمین یمامه آب و عرصه‌ای بسیار داشت، و برای فعالیت کشاورزی مناسب و آماده بود، و مردم مکه مواد غذایی و ضروریات معاش خود را از آن سرزمین بدست می‌آوردند، ولی جباران قریش تهدید ثمامه را بچیزی نگرفتند، و تحت تاثیر خشم شدید بکشتن ثمامه مصمم شدند، و او را برای گردن زدن آماده ساختند، و بصره آوردند، تا در آن میان یکی از خردمندانشان زبان بنصیحت گشود و گفت: او را رها سازید، زیرا شما یمامه نیازمندید، و اگر شما دست بخون ثمامه بیالائید، از انتقام قوم او در امان نخواهید ماند.

جلوگیری از فروش محصولات یمامه در مکه

زعیم حنفی:، ثمامه بن اثال بمقتضای قسمی که یاد کرده بود، عمل کرد، و بازرگانان و کشاورزان یمامه را گفت تا حبوبات و سایر ضروریاتی را که از یمامه به مکه صادر می‌شد از آن شهر باز گرفتند، و قریش در اثر این ممنوعیت اقتصادی دستخوش قحط و غلا شدند، و چندان از گرسنگی رنج می‌بردند که قطعاتی از پشم شتر را با خون آغشته می‌ساختند، و بوسیله آن تغذیه می‌کردند، و سرانجام برای نجات از آن وضع فجیع چاره‌ای جز این ندیدند که پیمبر (ص) را شفیع سازند، تا از ثمامه بخواهد که محاصره اقتصادی قریش را بشکند، و ایشان را از مشکلات طاقت فرسایی که از گرسنگی و قحط و غلا تحمل می‌کردند رهائی بخشد. [صفحه ۱۰]، ابن عبدالبر، در کتاب، استیعاب، آورده است که قریش طی نامه‌ای به پیمبر (ص) نوشتند: اطلاع ما درباره تو اینست که همواره بصله رحم سفارش می‌کنی، و به انجام آن تشویق و تحریض می‌فرمائی، و اکنون ثمامه مواد غذایی را از ما قطع کرده و از اینراه ما را متضرر ساخته است، پس اگر مصلحت بدانی طی نامه‌ای از او بخواه که وصول آن مواد را برای ما آزاد سازد. پیمبر (ص) پس از اطلاع از مضمون نامه قریش خواسته ایشان را تحقق بخشید، و علی رغم آنکه با ایشان در حال جنگ بسر می‌برد، بر آن قوم رحمت آورد، و طی نامه‌ای از ثمامه خواست تا ورود مواد غذایی بمکه را آزاد سازد، و ثمامه به مجرد دریافت این نامه، فرمان پیمبر (ص) را بکار بست، و قبیله خود: بنی حنیفه را اجازه داد تا محاصره اقتصادی قریش را بشکنند، و محصولات زراعی یمامه را در بازارهای مکه عرضه کنند: [۱].

حمله عمر - ماه ربیع الاول

سال ششم هجری [۲]. قبائل بنی‌اسد، که از نیرومندترین قبائل نجد بشمار می‌آمدند، تحت فرمان «طلیعه بن خویلد» در جنگ خندق شرکت داشتند، و در کنار سایر نیروهای احزاب بر ضد مسلمین جنگیدند، و در صفوف دشمنان محارب بر ضد اسلام درآمدند، و از اینرو لازم بود که پیمبر (ص) بوسیله حمله بمراکز تجمعشان به تأدیبشان قیام کند، و به ایشان خاطر نشان سازد که مسلمین از چنان نیروئی برخوردارند که می‌تواند حملاتشان را بقلب قبائل بنی‌اسد گسترش دهند، و بهمین جهت حمله‌ای تأدیبی را به آهنگ سرزمینهای بنی‌اسد تجهیز کرد، [صفحه ۱۱] که از جهت افراد کوچک مینمود، ولی در معنی بزرگ، و از جهت تأثیر عظیم بود، و پیغمبر (ص) فرماندهی این حمله را به صحابی مشهور «عکاشه بن محسن» که خود نیز از بنی‌اسد بود - تفویض فرمود، و شماره

افراد این حمله چهل سوار بود، و پیمبر (ص) عکاشه را مأمور ساخت تا بنی‌اسد را در سرزمینهای خودشان مورد حمله قرار دهد، پس عکاشه با افراد تحت فرماندهیش، با شتاب تمام، بصوب مأموریت خود روان شد، تا قوم خود را غافلگیر کند، ولی بنی‌اسد، پیش از آنکه عکاشه و همراهانش بسرزمین ایشان درآیند، از تحرک او آگاه شدند، و شتابان بطرف کوهستان فرار کردند، و از این رو عکاشه چون بدانسو رسید، احدی از ایشان را ندید، ولی با وجود این از اجراء مأموریت خود نومید نشد، و یکی از سپاهیان خود، بنام شجاع بن وهب را برای تجسس بسراغ ایشان فرستاد، و شجاع پس از بررسی منطقه بنزد فرمانده حمله بازگشت، و به او گزارش داد که آثار اشتران و گوسپندان آن قوم را در آن نزدیکی دیده است، و عکاشه پس از دریافت این گزارش بیدرنگ به محل آن آثار رهسپار شد، و چون با رزمندگانش به آن سرزمین رسید، مردی را در آنجا خفته دید، پس درباره بنی‌اسد از او سؤال کرد، مرد در جواب گفت: بنی‌اسد کجا؟ ایشان چون از تحرک شما خبر یافتند، به ارتفاعات منطقه خود پیوستند. سپس چون درباره اغنام و احشام از او جویا شدند، گفت: آنها را هم با خود بردند، و اینحال یکی از رزمندگان ضربت تازیانه‌ای بر او فرود آورد، تا مگر اطلاعات صحیح و سودمندی را در اختیار ایشان قرار دهد، و آن مرد چون اثر آن ضربت را احساس کرد گفت: اگر شما را از محل اغنام و احشام بعضی از افراد قبیله که از ورود شما بیخبر بوده‌اند، آگاه سازم مرا امان خواهید داد؟ گفتند: آری. پس بدنبال او روان شدند، ولی چون راه‌های پرپیچ و خمی را در پی او پیمودند، بیم آن کردند که این عمل از جانب او نیرنگی و دامی باشد از اینرو عکاشه - فرمانده گروه - او را متوقف ساخت، و گفت: بخدا قسم یا با ما از سر صدق سخن خواهی گفت، یا گردنت را خواهیم زد! در اینحال مرد راهنما که ترس بر او مستولی شده بود، گفت: به این محل مرتفع برآئید و به [صفحه ۱۲] آنسو بنگرید، پس افراد حمله چنین کردند، و چون از فراز آن ارتفاع بنگریستند، اشتران بسیاری را در حال چرا یافتند، و بیدرنگ آنها را که بدویست شتر بالغ بودند، به پیش راندند، و چون اثری از قوم نیافتند، با آن غنیمت بمدینه باز گشتند. عملیات این حمله نشان داد که بیم و هراس مسلمین و شوکت و صولت حکومت اسلامی دلهای مردم آن منطقه را پراساخته است، چندان که قبیله عظیمی چون بنی‌اسد - که در شجاعت و رزمجوئی زبانزد مردم آن منطقه بودند - بمجرد اطلاع از قصد مسلمین - دائر بحمله بر سرزمین ایشان راه فرار در پیش گرفتند، و شتابان بکوهها و دره‌ها پناهنده شدند، و شک نیست که این وحشت و سراسیمگی که فضای منطقه را فرا گرفته بود، مصداق و مظهری از سخن پیمبر (ص) بود که فرمود: «رعب و وحشتی که از نیروی من دلها را فرا گرفته است، مرا تا یکماه راه یاری کرده است»

جنگ بنی‌لحیان - اول ربیع الاول سال ششم هجری

بنی‌لحیان بکسر لام شاخه‌ای از قبیله هذیلند که در سرزمینی میانگین عسفان و مکه می‌زیسته‌اند. قبائل بنی‌لحیان، در سال چهارم هجری، دوازده نفر از بهترین یاران پیغمبر (ص) را که امان داده، و در پناه خود از مدینه به سرزمین خودشان برده بودند، غافلگیر کردند، و خائنانه خون پاک ایشان را ریختند، و حتی سنت مهمان‌نوازی عربی را نیز که از خصائص این قوم بشمار می‌رفت درباره ایشان پاس نداشتند، و رعایت نکردند. و ما پیش از این یاد کرده‌ایم که نمایندگان از طرف این قبائل بحضور پیمبر (ص) شدند، و تقاضا کردند که بعثه‌ای از اصحاب خود را بسرزمین بنی‌لحیان اعزام کند، تا شرایع و احکام اسلام را بمردم آن سامان بیاموزند، و پیمبر (ص) این تقاضا را مورد قبول قرار داد، [صفحه ۱۳] و هیأتی متشکل از ده نفر برگزیده اصحاب خود را تحت سرپرستی قهرمان مشهور - عاصم بن ثابت - بدانسو اعزام کرد، ولی بمجرد وصول این جمع بسرزمین آن قبیله، ناجوانمردان بنی‌لحیان ایشان را غافلگیر کردند، و همگی را بشهادت رساندند، و پیمبر (ص) چون از شهادت آن بزرگواران خبر یافت بشدت متألم و متأثر شد، و چیزی که بیش از همه بر تأثیر و تألم آن حضرت می‌افزود، این بود که آن عزیزان بروشی خائنانه و بدون داشتن فرصت دفاع شهید شدند، ولی شرائط و اوضاع آن سال - سال چهارم هجری - برای تأدیب آن قبائل مناسب و مساعد نبود، زیرا پیمبر (ص) در آن

وقت سرگرم دفاع در برابر خطرهای عظیمی بود که وطن اسلامی را از داخل و خارج مورد تهدید قرار می‌داد، بویژه توطئه‌های خطرناک یهود، که بمنظور براندازی اسلام و مسلمین طرح میشد، و نتیجه آن توطئه‌ها جنگ سهمگین احزاب بود، که همگی نیروهای شرک و کفر و نفاق در آن شرکت کرده و آتش خانماسوز آنرا برافروخته بودند.

پیمبر شخصا حمله را رهبری می‌کند

ولی پیمبر (ص) به مجرد نجات یافتن از آن خطرهای بزرگ، و پس از شکست و ناکامی سپاه عظیم احزاب شخصا در رأس نیروئی متشکل از صد و هشتاد پیاده، و بیست سوار بقصد تأدیب خائنین بنی‌لحیان از مدینه حرکت کرد، و این پس از گذشت مدتی در حدود دو ماه از عملیات قاطع و سرنوشت ساز تصفیه یهود بنی قریظه، در اواخر ماه ذی الحجه سال چهارم هجری بود.

سربگم کردن دشمن

سرزمین بنی‌لحیان افزون از دویست میل از مدینه فاصله داشت، و این مسافتی دور سنگین بود که پوینده آن با مشقتی فراوان روبرو می‌شد، بویژه در صورتی که قصد حمله میداشت، ولی پیمبر (ص) به این بعد مسافت و مشقت راه اعتناء [صفحه ۱۴] نکرد، زیرا شدت علاقه‌اش بکیفر دادن خائنین و انتقام خون پاک عزیزان اصحاب رجیع که باسلاح خیانت و نیرنگ آن جنایتکاران ب خاک ریخته شده بود، هر مشکلی را برای او آسان می‌ساخت، و پیمبر (ص) بنا بسیاست معمول خود که همیشه دشمن را سربگم و غافلگیر می‌کرد، این بار نیز تحرك خود را متوجه سمت شمال ساخت، در صورتیکه منازل بنی‌لحیان که قصد حمله به آن داشت، در آخرین نقطه جنوب منطقه بود. و پیمبر (ص) قبل از تحرك بطرف شمال چنین وانمود کرد که قصد حمله بشام دارد، و علت این تعمیمه مکتوم داشتن هدف از جاسوسانی بود که بنفع بنی‌لحیان - که قبل از اسلام دولت و صولتی داشتند - در مدینه فعالیت میکردند. و شک نیست که حرکت پیمبر (ص) بطرف شمال و اعلام اینکه قصد حمله بشام دارد، آن جاسوسان را از انجام تجسس باز می‌داشت، و حتی اصحاب پیمبر نیز تردید نداشتند که او قصد آن دارد که ایشان را به سرزمین شام رهبری کند، و هیچیک از ایشان نمی‌دانست که هدف سرزمین بنی‌لحیان است، و تنها پس از طی مسافتی بالغ به بیست میل بطرف شمال، زمانیکه پیمبر بسمت جنوب تغییر جهت داد، هدف منظور را دریافتند، و این تغییر جهت از سمت شمال بطرف جنوب، در نقطه‌ای بنام «بثراء» انجام گرفت، و در همین مکان پیمبر (ص) رزمندگان خود را متوجه سمت غرب ساخت، تا بتدریج راه جنوب را در پیش گرفتند.

فرار لحیانیان قبل از وصول رزمندگان اسلام

فرماندهی رزمندگان اسلام منتهای کوشش خود را در استتار و کتمان تحرك خود بکار برد، و از آن جمله اینکه در کوره راهها و جاده‌های متروک حرکت کرد، تا جنایتکاران بنی‌لحیان را غافلگیر کند، و داد شهداء را از ایشان بستاند، ولی آن نابکاران انتظار چنین حمله تادیبی را می‌داشتند، و از این رو پس از پیروزی رزمندگان اسلام در جنگ احزاب و شکست فضاحتبار نیروهای عظیم کفار و مشکین، با کمال بیداری و هوشیاری بسر میبردند، و کلیه تحركاتی را که در منطقه انجام [صفحه ۱۵] میگرفت زیر نظر داشتند، و جاسوسان و خبرگزاران خود را بتجسس و جمعآوری اخبار گماشته بودند، و بهمین جهت پیش از آنکه رزمندگان اسلام بمنازل ایشان نزدیک شوند، پا بفرار گذاشتند، و راه کوهستان را در پیش گرفتند، و در ارتفاعات و درون دره‌ها پناهنده شدند.

تعقیب خائنین

پیمبر (ص) چون بدیار بنی‌لحیان درآمد، و از فرار ایشان آگاه شد، در همان سرزمین لشکرگاه ساخت، و آنگاه گشتیهائی به اطراف

اعزام کرد، تا آن نابکاران را تعقیب کنند، و هر کدام را که دستگیر شوند بحضور او برند، ولی حرکت گشتیها دو روز تمام ادامه یافت، بی آنکه کوچکترین اثری از آن قبائل بدست آید، و لذا پس از نوبتی از دست یافتن به فراریان بنی‌لحیان دو روز دیگر در منازل ایشان توقف کرد، تا - بنا به رسم معهود خود - دشمن را مرعوب سازد، و درجه اعتماد بنفس و نیروی تحرک رزمندگان اسلام را در برابر دشمنان، بنمایش بگذارد، و نشان دهد که این رزمندگان دلاور هر زمان که اراده کنند قادرند که تا قلب مواضع دشمن پیشروی نمایند.

ارباب مشرکین در مکه

و از آنجا که حالت موجود میان مسلمین و مشرکین مکه، در این شرائط و ظروف حالت جنگ بود، پیمبر (ص) اندیشید که فرصت وجود خود در نزدیکی مکه را مغتنم شمارد، و از اینرو مقرر داشت تا بوسیله یک مانور نظامی، مشرکین آن سرزمین را مرعوب سازد، و برای عملی ساختن این اندیشه رزمندگان تحت فرمان خود را بتحرک درآورد، تا بوادی عسفان وارد شد، و از آنجا تنی چند از سواران خود را بحوالی مکه فرستاد، تا بسرزمین، «کراع الغمیم» درآمدند، و آنگاه بلشگرگاه خود بازگشتند، و چون سران قریش از این تحرک خبر یافتند، بیم آن کردند که پیمبر (ص) بقصد حمله بمکه بدانسو لشگر کشیده باشد و از اینجهت بشدت مرعوب و نگران شدند، و منظور پیمبر (ص) از اعزام سواران حاصل شد، [صفحه ۱۶] و چون مأمورین بپایگاه خود بازگشتند، پیمبر (ص) سپاه را بطرف مدینه بحرکت درآورد. محمد بن سعد در کتاب «طبقات» آورده است که: «پس پیمبر (ص) یکروز یا دو روز، در منازل «بنی‌لحیان» توقف کرد، و گشتیهای را بهرسو فرستاد، ولی هیچیک از افراد آن قبیله بدست گشتیها نیفتاد سپس از آن سرزمین بیرون شد، تا به «عسفان» درآمد، و ده نفر از سواران را بمنظور ارباب قریش بطرف مکه اعزام کرد، و این سواران همچنان در مسیر مأموریت خود پیش تاختند، تا بسرزمین «کراع الغمیم» [۳] وارد شدند، و بی آنکه با احدی برخورد کنند بلشگرگاه بازگشتند و آنگاه پیمبر در حالیکه بانگ بلند می‌گفت: «آنبون تائبون، عابدون لربنا حامدون» [۴] آهنگ مدینه کرد، و پس از چهارده روز که در خارج مدینه فعالیت نظامی و سیاسی کرده بود، به آن شهر بازگشت» - ابن‌سعد، ج ۲، ص ۷۹ و ابن‌اسحاق، بنا بروایت جابر، این دعا را نیز به پیمبر (ص) نسبت داده است که به پیشگاه الهی معروض داشت: «اعوذ بالله من وَعْثَاء السفر، و كَابَةِ المنْقَلَب، و سوء المنظر فی الاهل و المال» [۵].»

طلب رحمت برای شهداء

و چون پیمبر (ص) بدره غُران [۶] که جمعی از اصحاب آن حضرت بدست [صفحه ۱۷] خائنین قبیله «هُذَیل» در آنجا شهید شده بودند - وارد شد، برای شهداء طلب رحمت نمود، و به ایشان دعا کرد.

غزوه «غابه» - در چهارم ماه ربیع الاول سال ششم هجری

غابه، بمعنی بیشه است، و آن نام موضعی در یکمزلی زمینه است، و در معجم البلدان آورده است که آن هشت میل با مدینه فاصله دارد. عُبَیْئَةُ بنِ حِصْنِ فَزَارِی، در میان قبائل نجد از نفوذی عظیم برخوردار بود، و بهمین جهت و با توجه بتهوری که داشت بلقب «الاحمق المَطَاع» ملقب شده بود زیرا ده هزار جنگجوی نیزه‌دار از قبیله «فزاره» به تنهایی مطیع فرمان او بودند، بطوری که ایشانرا هر وقت بهرجا که می‌خواست می‌فرستادند، بی آنکه از او پرسند که چگونه و چرا؟ و این عیینه از سرسخت‌ترین دشمنان پیمبر (ص) بود حتی اینکه در جنگ احزاب فرماندهی یکی از چهار جناح قبائل نجد را بر عهده داشت. و از آنجا که شکست نیروی عظیم احزاب و محرکین یهودی ایشان در جنگ خندق حالت جنگ در میان مسلمین و قبائل غَطَفان و فزاره را بجای نهاده بود،

جای تعجب نیست که عیینه بن حصن فزاری بر مسلمین یغا برد، و هر چیز متعلق به ایشان را غارت کند، بویژه آنکه فزاره نزدیکترین منازل نجد یثرب است.

یغماگران فزاره بر مسلمین غارت می‌برند

سرزمین «غابه» منطقه خرم و آبادی بود که گیاهان و اشجار بسیار داشت، و مسلمین در آن منطقه املاک و کشتزارهایی در اختیار داشتند، و آنجا یکی از چراگاههای مهم مدینه بشمار می‌آمد، و غابه نزدیکترین نقطه حجاز بمنازل عیینه بن حصن و قبیله‌اش فزاره بود. [صفحه ۱۸] مقارن این احوال پیمبر (ص) مجموعه بزرگی از اشتران را بسرپرستی غلامی بغابه فرستاده بود، تا در آنجا چرا کنند، و ابوذر صحابی نامور نیز با پسرش با آن اشتران بودند، همانطور که چابک سوار دونده نامی «سَلْمَةُ بن اکوع» نیز با ایشان حضور داشت، و چون این افراد بچراگاه غابه رسیدند، و در آنجا منزل گزیدند، بهنگام طلوع فجر عبدالرحمن بن عیینه بن حصن، رئیس قبیله فزاره بفرماندهی سواران بسیاری از قبائل غطفان برایشان حمله ور شد، و پس از کشتن پسر ابوذر که از اشتران دفاع می‌کرد، و پس از دستگیر کردن همسرش بر همگی اشتران مسلمین دست یافت، و آنها را بطرف قبیله خود سوق داد. بهنگام شروع حمله غارتگران فزاره، بجز سلمه بن اکوع که بهنگام خروج با ساربانان اسبی از طلحه بن عبیدالله بعاریت گرفته، و برای روبرو شدن با حوادث آماده شده بود، کسی دیگر از رزمندگان اسلام در آن صحنه حضور نداشت.

فریاد استغاثه در مدینه

و از آنجا که غابه بمدینه نزدیک نبود، و از دیگر سومیایست خبر این حادثه هرچه زودتر به پیمبر (ص) میرسید، تا نیروئی برای باز پس گرفتن اشتران و انتقام خون کشته شدگان بمنطقه اعزام فرماید، و از آنجا که سلمه بن اکوع دریافته بود که حمله یک تنه او به نیروی عظیم مشرکین جز کشته شدن او حاصلی ببار نخواهد آورد یکی از ساربانان را که از کشته شدن نجات یافته بود فرا خواند، و بر اسب سبکخیز خود برنشاند، و از او خواست تا در منتهای سرعت خود را بمدینه برساند، و ماجرا را به پیمبر (ص) گزارش کند. بر اینگونه آن ساربان که «رباح» نام داشت، مرکب باد پا را با سرعت تمام بسوی مدینه بحرکت در آورد تا در ظرف مدتی کوتاه بشهر در آمد، و فریاد «الفرع الفرع!» و ندای رسای استغاثه‌اش در فضای مدینه طنین افکن شد، و برخاستن همین ندا کافی بود تا همگی رزمندگان دلیر و غیور مدینه را بهیجان آورد، و آماده دفاع سازد، زیرا این ندا تنها در مواقعی بگوش میرسید که سرزمینهای اسلامی در معرض خطری عظیم قرار گرفته و دشمن بر آن حمله‌ور شده باشد. [صفحه ۱۹] مسلمین چون از جزئیات این ماجرا آگاهی کامل یافتند، بشدت تحت تأثیر قرار گرفتند، و در این میان شخص پیمبر (ص) بحکم موقعیت و مسئولیتی که در حفظ شکوه و صولت حکومت اسلامی داشت، این حادثه را مورد اهتمامی خاص قرار داد زیرا این اقدام از طرف سبکسران و متجاسرین غطفان حکایت از این داشت که کار جرأت و جسارت ایشان بجائی رسیده است که قدرت و شوکت مسلمین و حکومت اسلامی را بچیزی نمی‌گیرند، چندان که اشتران ایشان را از منطقه‌ای که جزء حومه و حوالی مدینه است میربایند! و تنی چند از رعایای حکومت را بقتل می‌رسانند! شک نیست که این عمل در نظر حکومت اسلام عملی بسیار خطیر بود، و چنین می‌نمود که متجاوزین غطفان خواسته‌اند تا با این اقدام نیروهای مسلمین را مورد آزمایش قرار دهند، و این حمله موضعی را مقدمه‌ای برای حمله‌ای گسترده بر خود مدینه قرار داده‌اند، زیرا قبیله فزاره که تحت ریاست و فرماندهی عیینه بن حصن قرار دارد، قارداست که به تنهایی ده هزار رزمنده را تجهیز کند. بهمین جهت پیمبر (ص) این فاجعه را با اهتمامی عظیم تلقی کرد، و نیروی ضربتی بزرگی متشکل از هفتصد رزمنده کار آزموده را برای تعقیب و تأدیب یغماگران مجهز ساخت، و این سپاهیان نیرومند را تحت فرماندهی شخص بسوی منطقه غابه روان کرد.

راندن یغمائیان و باز ستاندن اشتران

و نیروی مختصری از سواران سپاه را تحت فرماندهی سوارکار مشهور انصاری، سعد بن زید بن مالک برای تعقیب و مقابله با یغمائیان اعزام کرد، و آنگاه خود با قسمت اعظم سپاه به ایشان در پیوست. پیشتازان سپاه اسلام با نیروهای مهاجم در آویختند، و با وجود قلت افراد و کثرت دشمن ایشان را متواری ساختند، و همگی اشتران بیغما رفته را باز ستاندند، و آنگاه ایشان را تعقیب کردند، تا از حدود مملکت اسلامی بیرون راندند، و فرمانده کل قوای اسلام رسول محترم پیمبر (ص) زمانی بمنطقه غابه رسید که پیشتازان سپاه نیروهای متجاوز غطفانی را از آنجا رانده بودند، و سلمه بن [صفحه ۲۰] اکوع - که پیش از این از او نام بردیم در این زد و خورد - بویژه قبل از رسیدن سواران نبوی - عملیات قهرمانی کم نظیری از خود بروز داد، چنانکه خود ستنهائی با یغمائیان درگیر شد، و ایشان را تیرباران کرد، زیرا او از بزرگترین تیراندازان و ماهرترین کمانداران زمان خود بود، و طی همین درگیری عده زیادی از اشتران بغارت رفته را باز پس گرفت.

کشته شدگان دو گروه در جنگ

در این عملیات سه تن از مسلمین شهید شدند، که دو تن از دسته سواران نبوی، بنام محرز بن نضله، و وقاص بن محرز بودند، و آن سوم پسر ابوذر بود که نام او در کتب تاریخ ذکر نشده است. و از یغمائیان غطفان نیز سه تن کشته شدند که دو تن از ایشان بنام حیب و عبدالرحمن پسران عیبیه بن حصن فزاری بودند، و آن دیگر سواری بنام مسعده، از قبیله فزاره بود.

بازگشت زن اسیر

و اما همسر پسر ابوذر که به اسارت یغمائیان در آمده بود، با استفاده از فرصتی مساعد خود را از چنگ غارتگران برهاند، و به اشتری از آن پیمبر (ص) برنشست، و سالم بمدینه بازگشت در سیره حلبی آمده است که: آن زن بهنگام شب خود را از بند برهاند، و بطرف اشتران روان شد، ولی بهر شتری که او بقصد سوار شدن نزدیک میشد فریاد بر می آورد، و آن زن ناگزیر از ترس توجه دشمن آنرا ترک میکرد، تا سرانجام بستر عضباء رسید، و بر پشت آن بر نشست، و آن را نهیت داد، تا به راه افتاد، و دشمنان از کار او با خبر شدند، و در پی او تاختند، ولی به او دست نیافتند، و آن زن در آن حال نذر کرد که اگر خدا او را نجات بخشد، آن شتر را قربان کند، پس چون داستان نذر خود را با پیمبر (ص) در میان نهاد، پیمبر (ص) تبسمی بر لب آورد، و فرمود: پاداش بدی به آن شتر دادی! و آنگاه افزود که: هیچ نذری در معصیت خدا و در چیزی که مالک آن نباشی صحیح نیست و این غزوه از بزرگترین غزوات [صفحه ۲۱] تأدیبی است که پیمبر (ص) پس از جنگ احزاب و غزوه بنی قریظه و قبل از قبل جنگ خیبر، شخصا آنرا بر ضد اعراب نجد رهبری فرموده است.

حمله ذوالقاصه - ماه ربیع الثانی سال ششم هجری

ذوالقاصه - بفتح قاف - منزلی از منازل بنی ثعلبه، از قبائل غطفان، و دشمنان سرسخت رسول خدا (ص) است، و این منزل مسافتی برابر با بیست و چهار میل از مدینه فاصله دارد. پیمبر (ص) گشتی اکتشافی متشکل از ده نفر، به فرماندهی مبارز مشهور محمد بن مسلمه انصاری به ذوالقاصه اعزام کرد، ولی جاسوسان بنی ثعلبه ایشان را از تحرک آن گشتی آگاه ساختند، تا رزمندگان خود را برای مقابله با آن آماده کردند، و صد رزمنده را برای محاصره افراد گشتی در کمینگاه جای دادند، و از دیگر سو چون ابن مسلمه در آن سرزمین با کسی مواجه نشد با افراد تحت فرماندهیش برفع خستگی پرداخت، تا خواب همگی را ربود، و زمانی دیدگان را

از خواب گشودند که خود را در طوق محاصره صد رزمنده یافتند. در این هنگام افراد گشتی سراسیمه و خواب آلوده بطرف اسلحه خود شتافتند و دشمن را زیر رگباری از تیر قرار دادند، ولی این فعالیت در برابر کثرت افراد دشمن سودی نبخشید، زیرا در مثل آورده اند که بسیاری جمعیت شجاعت را شکست می‌دهد، و دشمنان با استفاده از کثرت جمعیت افراد گشتی را در میان گرفتند، و سرانجام همگی را از پا در آوردند. و در اینمیان محمد بن مسلمه، فرمانده گشتی، با تنی مجروح بخاک و خون آغشته و در میان کشتگان افتاده بود، و دشمنان چون ضربتی بی‌پای او وارد کردند، و حرکتی از او ندیدند، او را نیز کشته پنداشتند، و آنگاه بغارت اسب و سلاح گشتی پرداختند، و حتی لباس کشتگان را از تنشان برکنند، و بیغما بردند، و چون آن نابکاران از منطقه دور شدند یکی از مسلمین بر آن صحنه فجیع بگذشت، و چون اجساد خون آلود آن [صفحه ۲۲] شهیدان را بنگریست، از سر تأثیر استرجاع کرد، و محمد بن مسلمه که تا آن لحظه بی حرکت بجای مانده بود، چون دریافت که آن مرد مسلمان است، از جای خود حرکت کرد، و آن مرد او را بدوش کشید تا بمدینه برد، و مردم شهر بدرمان او پرداختند تا زخمهایش التیام یافت، و جان از آن مهلکه بدر برد.

حمله دیگر به ذوالقاصه - ماه ربیع الثانی سال ششم هجری

علت اقدام به این حمله آن بود که پیمبر (ص) خبر یافت که قبائل بنی محارب و بنی ثعلبه و اثنار، از سرزمین نجد به طرف منطقه «تغلبین» و «مراض» در فاصله سی و شش میل از مدینه بتحرک در آمده، و برای غارت اشتران مدینه که در فاصله هفت میل از شهر بچرا مشغولند آماده شده اند. پیمبر (ص) پس از دریافت این خبر با سرعت تمام کوه کعبه کوچکی از سواران خود را که از چهل نفر تشکیل شده بود، بفرماندهی ابو عبیده، عامر بن جراح بدانسو اعزام کرد، تا از اشتران حمایت کنند، و مشرکین را از تجاوز باز دارند. ابو عبیده با افراد تحت فرماندهی خود پس از اداء نماز مغرب شتابان بطرف ذوالقاصه حرکت کردند، بطوری که در تاریک روشن سپیده دم بمحل مأموریت خود رسیدند، و مشرکین را در حال آماده شدن برای حمله یافتند، و دشمن را که بهیچ رو انتظار برخوردار با سواران نداشت، غافلگیر کردند، و ناگهان برایشان حمله ور شدند، ولی افراد دشمن سراسیمه به ارتفاعات و کوههای مجاور گریختند، و فرصت محاصره از ابو عبیده گرفتند، و تنها یکنفر از ایشان اسیر شد که او را با اشتران و کالاهائی که دشمن بهنگام فرار بجا نهاده بود بمدینه بردند، و آن اسیر چون بحضور پیمبر (ص) رسید اسلام آورد، و بفرمان آن حضرت آزاد شد، و آنگاه پیمبر (ص) غنائم جنگ را به پنج بخش قسمت کرد، و پس از برداشت یک پنجم آن مابقی را میان سوارانی که در حمله شرکت داشتند توزیع فرمود. [صفحه ۲۳]

حمله جموم - ربیع الثانی سال ششم هجری

جموم، بفتح جیم از جمله منازل بنی سلیم است. قبیله بنی سلیم از اهل جموم (وادی فاطمه) بودند، که در جنگ احزاب ابوسفیان را یاری کردند، و در آن میان که سپاه قریش بطرف مدینه در حرکت بود، چون به سرزمین «مر الظهران» رسید، هفت صد نفر از رزمندگان آن قبیله به آن سپاه پیوستند و قبائلی مانند این قبیله که در جنگ احزاب شرکت کرده بودند، با این اقدام در صفوف دشمنان پیمبر (ص) قرار گرفتند. بهمین جهت امری لازم و طبیعی بود که پس از شکست ایشان در جنگ احزاب پیمبر (ص) درس تأدیبی مؤثری به ایشان القاء کند، و محل القاء این دروس را در سرزمینهای خودشان انتخاب نماید، هر چند که در آن سرزمینها - مثل دیار بنی سلیم - که در نزدیکی مکه بود، از مدینه دور باشد، و منظور مهم از این دروس این بود که اذهان آن اعراب مشرک را با این حقیقت آشنا سازد که: قدرت مطلق و کلمه نافذ در سراسر جزیره العرب متعلق به مسلمین است، و ایشان قادرند که جنگ را بهر نقطه از اراضی دشمنان که اراده کنند انتقال دهند. بهمین اساس پیمبر (ص) گشتی ای را بفرماندهی زید بن حارثه بقصد یغما

و ارباب بنی سلیم سرزمین جموم اعزام کرد، و زید در حال پوئیدن راه بمحل مأموریت خود با زنی از طایفه مزینه برخورد که او را «حلیمه» میخواندند، و آن زن ایشان را یکی از منازل بنی سلیم رهبری کرد، تا افراد گشتی بر آنجا حمله بردند، و در این میان افرادی از آن قبیله که قدرت فرار داشتند متواری شدند، و بقیه قوم به اسارت گشتی اعزامی در آمدند، و زید آن اسیران، را با اشتران و گوسپندان قبیله، و همچنین «حلیمه مزینه» و شوهرش را بمدینه شوق داد، ولی چون زید و همراهان بمدینه رسیدند، و سرگذشت خود را بمحضر [صفحه ۲۴] پیمبر (ص) معروض داشتند پیمبر (ص) آن زن و مرد را آزاد ساخت و مورد اکرام و انعام قرار داد [۷].

حمله عیص - جمادی نخستین سال ششم هجری

سبب این حمله آن بود که پیمبر (ص) خبر یافت که کاروان بازرگانی قریش با کالای فراوان از شام بسوی مکه روانست، و در این برهه از زمان هیچگونه پیمان صلحی یا قرار داد ترک مخاصمه ای میان پیمبر (ص) و قریش وجود نداشت، بلکه هر دو طرف در حال جنگ بسر می بردند، و جو حاکم بر منطقه شدت تیره بود، بویژه آنکه از زمان جنگ ستمگرانه و سهمگین احزاب که مشرکین مکه با همکاری یهود بقصد ریشه کن ساختن اسلام و براندازی مسلمین بر مدینه تحمیل کرده بودند، بیش از ششماه نگذشته بود، و با توجه به این شرائط و اوضاع بدیهی و طبیعی بود که مسلمین از هر فرصتی برای وارد ساختن زیان بر آن ستمگران استفاده کنند. بر همین اساس زمانیکه پیمبر (ص) در موضع زمامداری مسئول خبر تحرک این کاروان را از مأمورین اکتشاف خود دریافت کرد، و مطلع شد که کاروان به سرزمین حجاز وارد شده، گروهی از سواران زبده را، که شماره ایشان بیکصد و هفتاد مبارز میرسید، تجهیز کرد، و تحت فرمان زید بن حارثه قرار داد، و فرمود تا راه را بر کاروان ببندد، و مراکب و مواشی و کالاهای آن را بصورت غنائم جنگی، بچنگ آورند، و بمدینه منتقل سازند. زید، بنا بمأموریت خود با افراد تحت فرمانش از مدینه بطرف شمال بیرون ناخت، و همچنان بر پیشروی خود ادامه داد تا بمنطقه «عیص ۲» در آمد و [صفحه ۲۵] آنجا با کاروان بازرگانی قریش برخورد کرد، و فرمان داد تا افراد گشتی کاروان را از هر سو محاصره کردند، و کلیه کالاهای محموله آن، و از آن جمله مقدار قابل توجهی نقره را که بصفوان بن امیه بازرگان بزرگ قرشی تعلق داشت، بچنگ آوردند، و همگی نگهبانان کاروان را به اسارت گرفتند، و چنانکه از فحوی سخن مورخین پیداست نگهبانان کاروان هیچگونه واکنشی و مقاومتی در برابر سواران گشتی از خود نشان ندادند، و زید در اوج موفقیت و کمال کامیابی کاروان و کالاهای آن و اسیران قریش را بهمراه خود بمدینه برد.

دختر پیمبر و همسر اسیرش

ابوالعاص بن ربیع بن امیه بن عبدشمس، همسر زینب دختر پیمبر (ص) نیز از جمله اسیرانی بود که بدست سواران گشتی زید بن حارثه افتاده بودند و مورخین آورده اند که ابوالعاص بن ربیع بهنگام ورد بمدینه از همسرش زینب پناه خواست، و زینب، پس از آنکه نماز صبح پایان رسید، در جمع حاضران مسجد بانگ بر آورد که: «من ابوالعاص را پناه داده ام». پس پیمبر (ص) قسم یاد کرد که هیچگونه اطلاعی از این امر نداشته است، و آنگاه پناه داد زینب را تجویز کرد و فرمود: «و ما پناهنده تو را پناه دادیم». سیاق بیان مورخین و ارباب حدیث حاکی از اینست که ابوالعاص بن ربیع رئیس و زمامدار این کاروان بوده است، زیرا زینب وقتی شوهر خود را پناه داد، بحضور پیمبر (ص) رفت، و از آن حضرت تقاضا کرد که آنچه را گشتی زید از آن کاروان گرفته است به ابوالعاص باز گرداند، پس پیمبر (ص) تقاضای او را پذیرفت ولی زید بن حارثه و افراد گشتی او را فراخواند، تا پیش از هر چیز موافقت ایشان را جلب کند، و چون ایشان حضور یافتند فرمود: «این مرد - یعنی ابوالعاص نسبت به مادر موضعی است که شما دانسته اید، و شما مالی از او را بدست آورده اید، پس اگر احسان کنید، و آنچه را به او تعلق دارد به او باز گردانید، این کار پسند [

صفحه ۲۶] خاطر ما است، و اگر امتناع کنید پس آن دستاوردی است که از جانب خدا بشما عطا شده و بنابراین شما بداشتن آن سزاور ترید. در اینحال همگی افراد باتمایل پیمبر (ص) موافقت کردند، و گفتند: ما آنرا نزد خود نگاه نمی داریم، بلکه آنرا به او باز پس می دهیم، و آنگاه کلیه اموالی را که از کاروان گرفته بودند، به او باز پس دادند، و نیز با آزاد ساختن همگی اسیران موافقت کردند. در سیره حلبی آمده است که چون افراد گشتی، کاروان و کالاهای آن را به ابوالعاص باز گرداندند، یکی از مسلمین به او گفت: اکنون بهترین فرصت برای تو دست داده است، تا اسلام بیاوری و اموال مردم مکه را، از آنرو که گروهی کافر و مشرکند، بغنیمت ببری، ولی ابوالعاص اقتراح او را بشدت رد کرد، و گفت: آیا دین خود را با خیانت آغاز کنم؟ نه بخدا چنین نخواهم کرد. سپس ابوالعاص، در حالیکه قلبا به اسلام گرائیده بود، کاروان را بمکه برد، و حق ذوی الحق را پرداخت، و آنگاه در جمع قریش سخن آغاز کرد، و گفت: الا ای مردم مکه آیا هیچیک از شما را مالی نزد من مانده است که نستانده باشد؟ حاضران گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا من بتعهد خود وفا کرده ام؟ حاضران گفتند: آری. خدا تو را پاداش خیر دهد! زیرا که ما تو را اهل و فاء و کرم یافته ایم. در این هنگام ابوالعاص در حضور جمع اسلام خود را اعلام کرد، و گفت: من گواهی می دهیم که معبودی جز خدای واحد نیست، و محمد بنده و فرستاده او است، بخدا قسم تنها علت اینکه من اسلام خود را در مدینه اعلام نکردم این بود که شما گمان برید، که من قد خوردن اموال شما را داشته ام. آنگاه ابوالعاص مکه را پشت سر نهاد، و بمدینه بازگشت، و پیمبر (ص) همسرش را به او باز گرداند. [صفحه ۲۷]

حمله طرف - جمادی الثانی سال ششم هجری

بضم اول و فتح دوم آبی متعلق به غطفان بفاصله سی و شش میل از مدینه است. این حمله توسط پانزده رزمنده بفرماندهی زید بن حارثه بطرف دیارنی ثعلبه - شاخه ای از قبیله غطفان که در جنگ احزاب بر ضد مسلمین شرکت داشتند - انجام گرفت، ولی میان افراد این گشتی و بنی ثعلبه هیچگونه برخوردی رخ نداد، زیرا افراد این طایفه بمجرد اطلاع از تحرک آن گشتی بقله کوهها و پیچ و خم دره ها متواری شدند، و افراد گشتی چون به ایشان دست نیافتند بیست شتر از آن طایفه را بغنیمت بردند، و پس از چهار روز غیبت بمدینه بازگشتند. چنین بنظر می رسد که هدف از اعزام این گشتی آن بوده است که اعراب بت پرست آن ناحیه را مرعوب سازند، و در نگرانی دائم نگاه دارند، تا هیچگاه بمانند سابق فکر حمله بمدینه و دستبرد به اموال مردم آن سامان را در سر نپروند. چنانکه اعزام این گشتی همین نتیجه را ببار آورد، زیرا با اینکه افراد این گشتی انگشت شمار بودند، قبیله ای با تمام افراد آنرا که از هزار نفر افزون بودند بطوری مرعوب کردند که از شدت بیم و هراس در کوهها و دره ها متواری شدند. و بهمین منظور اعزام مستمر گشتیهای نظامی، از جمله سیاستهای مؤثر و مفید در حفظ امنیت منطقه بشمار میرفت، و این رویه همچنان ادامه داشت تا زمانیکه پایه های حکومت مقتدر اسلامی در سراسر منطقه استوار گشت، و تسلط و نفوذ آن بر همگی مناطق جزیره العرب گسترش یافت.

حمله وادی القری - ماه رجب سال ششم هجری

نظر به اهمیت این وادی - چه قبل از اسلام و چه پس از ظهور اسلام - مناسب مینماید که اطلاعی فشرده درباره آن از نظر خواننده گرامی بگذرانیم: «ابوالمنذر، گفت: این سرزمین از آنرو وادی القری نامیده شده است که از اول تا آخر آن روستاهائی منظم بوده است، که در عصر حاضر ویرانه هائی از آن بجای مانده است، و نه‌های آن همچنان روانست، و بهدر میرود، و کسی از آن بهره نمی گیرد ابو عبید الله سکونی می گوید: وادی القری و حجر و جناب، منازل قضاعه و پس از ایمان جهینه و عذره، و بلی بوده است، موضع جغرافیائی آن در میانگین شام و مدینه است، و کاروان حج شام از آنجا می گذرد، و این سرزمین در زمان قدیم منازل قوم

شود بوده است، که خدا ایشان را هلاک کرده است، و آثار آن هنوز باقی است، و پس از ایشان یهود در آنجا منزل گزیده اند، و قنوت آن را روان ساخته و چشمه سارهایش را اصلاح کرده اند، و نخلها در آن بر نشانده اند، و آنگاه چون قبائلی از نقاط دیگر به آنجا هجرت کردند یهود با ایشان پیمانی منعقد کردند و سهمی از محصول را به ایشان اختصاص دادند. در کتاب معجم البلدان آمده است که این واحه در زمینی گود واقع شده، و در آنجا چشمه آبی روانست که همگی نخلستانها و کشتزارهای آن سامان را سیراب میکند، و قلعه دومه الجندل بسیار محکم و استوار است، و علت اینکه آن سرزمین را دومه الجندل نامیده اند اینست که قلعه آن از جندل، یعنی صخره های سخت و گران بنیاد شده است، و این منطقه در عصر جاهلیت مملکتی بوده است، که پادشاهان قحطانی در آن سلطنت داشته اند، و آخرین ایشان اکیدر، عبدالملک سکونی کندی بوده است، و او کیش نصرانیت داشته است، و او همان کسی است که پیمبر (ص) در سال نهم هجری خالد بن ولید را بمارزه اش فرستاد، و خالد او را به اسیری گرفت، و برادرش حسان را کشت، و قلعه دومه الجندل را، که دیواره هائی بس بلند داشت، فتح کرد، و اکیدر چون بحضور پیمبر (ص) رسید اسلام آورد، ولی پس از رحلت آن سرور پیمان صلح را بشکست، و عمر او را بعراق تبعید کرد، آنچه در اینجا آوردیم سخن یاقوت در معجم البلدان بود، ولی یاقوت پس از ذکر این مطالب بر اینگونه استدراک میکند که «نویسندگان فتوحات اتفاق نظر دارند که خالد بن ولید بار دیگر در زمان خلافت ابوبکر در دومه الجندل جنگیده است، و در سال دوازدهم هجری اکیدر را کشته است و اکیدر در این موقع مرتد شده و نقض عهده کرده است». این حمله گشتی نظامی ای تحت فرماندهی زید بن حارثه بود، و منابع [صفحه ۲۸] تاریخی موجود و متداول هیچکدام از عملیات نظامی و برخوردی میان این گشتی با دشمن سخن بمیان نیاورده اند، و همچنین درباره قوم و قبیله ای که این گشتی بقصد حمله به ایشان بتحرک در آمده باشد سخنی نگفته اند، و تنها اطلاعی که در این مورد بدست آمده بیان صاحب طبقاتست که میگوید: «سپس گشتی زید بن حارثه بطرف وادی القری در ماه رجب سال ششم از هجرت اتفاق افتاد، که ارباب سیره گفتند: رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در سال ششم زید را بفرماندهی آن گشتی منصوب کرد. الا اینکه محمد بن سعد در همان کتاب آورده است که زید بن حارثه در ماه رمضان همین سال حمله بزرگی را در سرزمین وادی القری بطرف قبیله فزاره رهبری نمود.

حمله دومه الجندل - ماه شعبان سال ششم هجری

دومه الجندل محلی مشهور است، و آن واحه ای پر آب و آبادانی است، که نزدیک حدود عراق و در منتهای شمال جزیره واقع است. این حمله بزرگ را، که متشکل از هفتصد رزمنده بود، عبدالرحمن بن عوف زهری، بطرف قبیله بنی کلب در دومه الجندل رهبری کرده است، و در موضع دومه الجندل از نظر جغرافیائی، در سمت شمال غربی جزیره العرب، نزدیک مرز [صفحه ۲۹] عراق است، و در آن عصر پادشاه آن سرزمین مردی بنام «اصبغ بن عمرو کلبی» بوده که خود و قومش نصرانی بوده اند و مورخین آورده اند که پیمبر (ص) بنا بسنت و پیرو عادت خود دائر بر سفارشهای مؤکد انسانی بفرماندهی سپاه، بفرمانده این حمله نیز سفارش کرده که: «بنام خدا و در راه خدا کارزار کن، و با کسانی مبارزه نما که خدا را نمی شناسند، نیرنگ مباح و خیانت مکن، و هیچگاه کودکی را مکش، زیرا که این پیمان خدا و سنت پیمبر شما است». عبدالرحمن پس از دریافت این وصایا با نیروی تحت فرمانش بتحرک در آمد، و همچنان بطرف شمال راه میسپرد، روزها را در محلی امن، و دور از چشم جاسوسان پناه میگرفت، و چون تاریکی شب دامن میگسترد بتحرک خود ادامه میداد، تا بسرزمین دومه الجندل رسید، و از آنجا که مردم آن سامان بکیش نصرانی بودند، عبدالرحمن - از آنگونه که در جنگ با مشرکین معمول بود - ناگهان و بطور غافلگیر حمله نکرد، بلکه مردم را به اسلام فراخواند، و مدت [صفحه ۳۰] سه روز دعوت و گفتگو با ایشان را ادامه داد، ولی مردم آن ناحیه دعوتش را نپذیرفتند، و در جواب سخنان مصلحانه او گفتند: شما جوابی جز شمشیر نزد ما ندارید، مگر آنکه بجای خود باز گردید، الا اینکه پادشاه ایشان: اصبغ بن

عمرو «کلبی» روز سوم به اسلام مشرف گشت، و گروه عظیمی از قوم او نیز پیروی او به اسلام گرائیدند. بر اینگونه این حمله بزرگ به اهداف خود دست یافت، و اما کسانی از مردم آن ناحیه که در کیش نصرانی باقی ماندند، عبدالرحمن ایشان را بحال خود وا گذاشت، تا در دین خود آزاد باشند، مشروط به اینکه جزیه را - بعنوان اعتراف بدولت، و در مقابل حمایت از جان و مال و عرض و آبروشان - حکومت اسلام پردازند. سپس عبدالرحمن، «تماضر» دختر اصیغ پادشاه دومه الجندل را خواستگاری کرد، و بهمسری خود در آورد، و او را همراه خود بمدینه برد، و تماضر پسری برای او بیاورد که او را ابومسلمه بن عبدالرحمن نام کردند.

حمله ارباب بنی سعد در فدک - ماه شعبان سال ششم هجری

این حمله گشتی نظامی بزرگی بود که علی بن ابیطالب علیه السلام - بمنظور ایجاد بیم و هراس در دل قبائل بنی سعد بن بکر در فدک آنرا رهبری فرمود، و عده افراد این گشتی صد سوار بود. و علت این حمله آن بود که پیمبر (ص) از طریق مأمورین اکتشاف خبر یافته بود که این قبائل مقرر داشته اند تا با یهود خیبر، همکاری کنند، و در برابر دریافت سهم بزرگی از خرمای خیبر رزمندگان را بیاری ایشان بگمارند. و چنانکه از این گزارشها معلوم میشود یهود خیبر از دیرزمانی خود خود را برای حمله بمدینه آماده میساختند: همان حمله که پیمبر (ص) با پیشدستی و ابتکار عمل از اجراء آن جلوگیری کرد، و با محاصره خیبر نقشه نیرنگبازان و توطئه سازان یهود آن منطقه را نقش بر آب ساخت. [صفحه ۳۱] امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام - برای اجراء این مأموریت، گشتی مسلح تحت فرماندهی خود را بتحرک در آورد، و شش روز را در پیمودن راه سپری کرد، چنانکه روزها را در پناهگاههای طبیعی میگذارند، و در تاریکی شب براه پیمائی می پرداخت تا آنکه در روز هفتم بحومه فدک رسید، و در آنجا با مردی از اهالی منطقه دیدار کرد، و درباره اوضاع و احوال قائل بنی سعد از او بتحقیق پرداخت، و آن مرد از این برخورد بشدت مرعوب شده بود، ولی علی (ع) به او اطمینان داد که بهیچ رو قصد آزردهش را ندارد، در اینحال آن مرد برای مزید اطمینان خود گفت: من به آن شرط محل اجتماع افراد قبائل را بشما نشان خواهم داد که مرا امان دهید، پس علی (ع) او را امان داد، و او چون اطمینان کامل یافت، مرکز تجمع بنی سعد را به ایشان بنمود. تا علی (ع) بیدرنگ بر ایشان حمله برد، ولی افراد قبیله، که تحت فرمان رئیس شان - و برین علیم - میزیستند با وجود کثرت افراد هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند، بلکه تنها هدفشان این بود که جان خود را بسلامت برند، و بهمین جهت با زنان و کودکان خود متواری شدند، و مراکب و مواشی خود را بجا گذاشتند، تا افراد گشتی بر آن مستولی شدند، و شماره آنها پانصد شتر و دو هزار گوسپند بود که علی (ع) پس از برداشت خمس آنرا میان افراد گشتی قسمت کرد، و آنگاه بدون هیچگونه برخوردی و بی هیچ حادثه ای بمدینه بازگشت.

حمله تادیب بنی فزاز رمضان سال ششم هجری

قبیله فزاره در عهد پیمبر (ص) از بزرگترین و نیرومندترین قبائل نجد بود، و رئیس آن قبیله، که رتق و فتق کلیه مسائل و مشکلات افراد و اجتماع قبیله را بر عهده داشت، مردی بنام «عینه بن حصن فزاری» ملقب به «الاحمق المطاع» بود، و او چندان نفوذ داشت که بنا بقول مورخین با یک اشاره اش ده هزار نیزه بحرکت میآمد. [صفحه ۳۲] قبیله فزاره از سرسخت ترین دشمنان مسلمین بودند، و بعلت نزدیکی منازلشان بمنطقه مدینه بیش از سایر قبائل مشرک با مردم آن منطقه درگیری داشتند، و خطرناکتر آنکه بعضی از شاخه های این قبیله در وادی القری، میانگین مدینه و خیبر میزیستند. غارتگران این قبیله بت پرست بارها مسلمین را مورد تجاوز و تعدی قرار می دادند، و به اموالشان دستبرد میزدند، و بسیار اتفاق می افتاد که یهود منطقه ایشان را برای جنگ با مسلمین اجیر میساختند. و ما پیش از این اشاره کردیم که چگونه عبدالرحمن بن حصن بر مراتع غابه در حوالی مدینه حمله برد، و پس از کشتن چند تن از مسلمین اشتران ایشان را به یغما برد. بهمین جهت طبیعی بود که مسلمین فرصت مناسبی را برای سرکوبی و ارباب و

شکستن صولت و شوکت این قبیله شرور و متجاوز بجویند، و جنگرا بداخل منازل ایشان منتقل سازند، و برنامه تأدیب ایشان را در عمق مساکن و مراتعشان اجرا کنند. بویژه آنکه مسلمین خود را برای اقدام بجنگی سرنوشت ساز با یهود خیبر - که منازل این قبیله در میانگین خیبر و مدینه بود - آماده میساختند، و همین نزدیکی منازل و مقاصد ایجاب می کرد که فرمانده کل نیروهای مدینه بعملیات نظامی قاطعی اقدام کند، که خطوط ارتباط رزمندگان اسلام، بهنگام حمله به خیبر از امنیت کامل برخوردار باشد. با توجه بهمین واقعیت بود که پیمبر (ص) برای تأدیب طایفه «بین بدر» از طوائف قبیله فزاره حمله نظامی نیرومندی را تجهیز کرد، و در ماه رمضان سال ششم هجری - بنا بروایت ابن حزم - و سال هفتم - بنا بقول سایر مورخین نیروی عظیمی از بزرگان مهاجرین و انصار را بمنازل و مراکز ایشان روان ساخت. پیروزی حمله این حمله تأدیبی اهداف خود را تحقق بخشید، زیرا خدای متعال چنان مردم آن طایفه را مرعوب ساخت که پیش از وصول رزمندگان اسلام، بی هیچگونه [صفحه ۳۳] مقاومتی، سر به بیابان نهادند، و بهرسو متواری شدند، ولی رزمندگان اسلام فرصت فرار از ایشان سلب کردند، و عده ای از آنان را کشتند، و جمعی را به اسیری گرفتند، و از جمله اسیران یکی «ام قرفه» فاطمه دختر ربیع بن بدر، و دیگری دخترش جاریه بنت مالک بن حذیفه بن بدر از زیباترین دوشیزگان عرب بود. اما «ام قرفه» زنی حیل و شیطان صفت و پرخاشجو و گستاخ بود، و در میان قوم خود منزلتی رفعی داشت، و در موضع فرمانده و زعیم جایگزین بود، و در حجره خود پنجاه شمشیر آویخته داشت که همگی صاحبان آن شمشیرها از محارم او بودند، و خود دوزاده پسر داشت، که همگی شمشیر حمایل داشتند و از این رو در میان قبائل عرب بعزت و رفعت منزلت ضرب المثل، و زبازد خاص و عام بود.

ام قرفه اندیشه ترور پیمبر را در سر می پرورد

ام قرفه، این زن دیو سیرت کنیه ای عمیق از پیمبر (ص) در دل داشت، چندان که تصمیم گرفت، تا در مدینه آن حضرت را غافلگیر کند، و از پا در آورد، و برای این منظور سی رزمنده از فرزندان و فرزندزادگان خود را تجهیز کرد، و ایشان را مأمور ساخت تا بمدینه روند، و اندیشه شیطانی او را تحقق بخشند، ولی آن تبهکاران امکان این کار را نیافتند. و چنین می نماید که این ام قرفه در آن زمان فرمانده قوم خود، یعنی طایفه «بنی بدر» بوده است، بدلیل اینکه بعضی از مورخین این حمله را که ام قرفه و دخترش در آن اسیر شدند، «سریه» «ام قرفه» نامیده اند. و اما کیفیت این حمله و پیروزی آن را مورخین از قول سلمه بن اکوع بر اینگونه نقل کرده اند که گفت: در تاریک روشن بامدادی پگاه - پس از اداء نماز صبح - بر قبیله بنی بدر حمله ور شدیم، تا بسر چشمه آب قبیله در آمدیم، و من در اینحال گروهی را که کودکان نیز در میان ایشان بودند - در حال فرذار دیدم، پس بیم آن کردم که ایشان پیش از من خود را بکوه برسانند، از این رو شتابان [صفحه ۳۴] خود را به ایشان رساندم و با رها کردن تیر آنان را از رسیدن بکوه باز داشتم، و زنی که همان ام قرفه بود در میان آن جمع جای داشت، و او لباسی با حاشیه ای از چرم بر تن داشت، و دخترش نیز، که زیباترین دوشیزه عرب بود، همراه او میبود، پس ایشان را دستگیر کردم، و نزد فرمانده حمله بردم، و او آن دوشیزه را بمن بخشید، ولی من جامه او را از تنش دور نساختم. در سیره حلبی از مسلم چنین نقل کرده است که چون سلمه بن اکوع بمدینه باز آمد، پیمبر (ص) از او خواست تا آن دوشیزه را به او ببخشد، و سلمه چنین کرد، آنگاه پیمبر (ص) آن دوشیزه را بمکه فرستاد، و او با گروهی از اسیران مسلمان معارضه کرد.

توقفی برای تفکر و تدبیر

بیگمان این اقدام حکمانه از طرف پیمبر (ص) بزرگترین دلیل بر بطلان تهمتها و افتراء هائست که مستشرقین دشمن خدا و رسول (ص) و اذتاب و کاسه لیسان ایشان متوجه آن بزرگوار میسازند، و بر ازدواجهای او خرده میگیرند، و آنرا بحساب طغیان غریزه

جنسی می‌گذارند! در صورتیکه اگر چنین میبود، و ادعاهای این مغرضین صحت میداشت، پیمبر (ص) از چنین فرصت درخشانی که در اختیارش قرار گرفته بود بهره می‌گرفت، و آن دوشیزه را که به اجماع مورخین زیباترین دوشیزه عرب بوده است، در کنار خود نگاه میداشت، و هیچگونه اعتراضی نیز متوجه او نبود، ولی ما می‌بینیم که آن حضرت چنان دوشیزه ماهرو را بمکه میفرستد، تا به اینوسیله اسیران اسلام را آزاد سازد، و در این راه جنبه انسانی و جانب وجدانی را بر لذت و کامرانی ترجیح می‌دهد. باری در این حمله تأدیبی تنی چند از بزرگان بنی‌بدر، و از آن جمله نعمان و عبیدالله پسران مسعد بن حکمه بن مالک بن بدر بخاک هلاک افتادند و محمد بن سعد در طبقات آورده است که زید بن حارثه فرمانده حملهن ام‌قره آن زن دیو سیرت را فراخواند، و فرمان داد تا او را بدوزخ فرستادند و منطقه را از شر وجود او به پیراستند. [صفحه ۳۵] و ابن برهان الدین حلبی در سیره گفت: و اما پسر آن زن بنام «قره» که کنیه آن زن از نام او گرفته شده - بفرمان پیمبر (ص) کشته شد، و بقیه اولادش با اهل رده در نجد کشته شدند، زیرا نه در وجود او خیری بود و نه در وجود فرزندانش. در اینجا یادآوری یک نکته تاریخی لازم می‌نماید، و آن نکته اینست که یکی از دختران ایم ام‌قره بنام «سلمی» جمع کثیری را بر ضد خالد بن ولی رهبری کرد، و در تواریخ آمده است که این زن، که او نیز بمانند مادرش، شیطانی گمراه کننده بود، در منطقه ظفر از سرزمین نجد ترمذ آغاز کرد، و گروه انبوهی از متمردین را که در جنگ معرف «براخه» شکست خورده و متفرق شده بودند، پیرامون خود جمع کرد، و بصحنه جنگ باز گرداند، و پس از مشکلات زیادی که برای سپاهیان خالد بوجود آورد، و جنگی سخت که بر ضد مسلمین برانگیخت در میدان کارزار از پا درآمد.

گشتی کرزین جابر فهری در تعقیب خائنین «عربینه» - سوال سال ششم هجری

یاقوت در معجم البلدان آورده است که عربینه نام موضعی در سرزمین فزاره در منطقه نجد است. در این ماه هشت نفر از مردم عربینه بحضور پیمبر (ص) آمدند، و اسلام آوردند، ولی هوای مدینه را خوش نداشتند، و در اثر ناسازگاری اوضاع طبیعی بیمار شدند، [۸] پس بنزد پیمبر (ص) شدند، و گفتند: کار ما دام‌داری بوده، و ما بحکم شغل خود با اشتران و گوسپندان سرو کار داشته‌ایم، و هیچگاه اهل کشت و کار نبوده‌ایم، و با زندگی زراعی آشنا نیستیم، و از اینرو زیستن در مدینه [صفحه ۳۶] را خوش نداریم، پس اگر اجازت فرمائی بچراگاه اشتران منتقل شویم، پس پیمبر (ص) ضمن موافقت با تقاضای ایشان مقرر داشت تا چند شتر شیرده را در اختیار ایشان قرار دادند، و ایشان در منطقه حره توقف کردند، و در پرتو رعایت و عنایت رسول خدا (ص) سلامت خود را بازیافتند، ولی آن نابکاران بجای تشکر از مراحم پیمبر (ص) روی از اسلام برتافتند، و اشترانی را که از آنها تغذیه کرده بودند ربودند، و با خود بردند، و بطرف قبیله خود روان شدند، و چون «یسار» خادم پیمبر (ص) با عده قلیلی که همراه داشت بمنظور باز ستاندن اشتران با ایشان بمارزه پرداخت در گیر و دار مبارزه او را دستگیر کردند، و دست و پایش را بریدند، و چندان خار در زبان و چشمش نشانند که زیر شکنجه جان داد، و آنگاه قطعات بدنش را در بیان افکندند و براه خود ادامه دادند، قضا را زنی از قبیله عمرو بن عوف که بر چهار پائی سوار بود، و از آنسو میگذشت پیکر پاک آن شهید را دید که در آن وضع رقت انگیز زیر درختی روی خاک افتاده است، از اینرو بسر منزل قوم خود بازگشت، و ایشان را از این ماجرا آگاه ساخت و مردان قبیله چون خبر این فاجعه را شنیدند، بمصرع یسار شتافتند. و بدن او را بقباء منتقل کردند. سپس چون پیمبر (ص) از این رفتار سبعانه خبر یافت بیست سوار را تحت فرماندهی کرز بن جابر فهری مأمور تعقیب و دستگیری آن نابکاران ساخت، و آن سواران بجست جوی آن جنایتکاران روان شدند، و چون شب فرا رسید در سرزمین حره بیتوته کردند، و چون سپیده بدمید سرگردان ماندند که بکدام سو رهسپار شوند، و در این میان زنی برایشان بگذشت که کتف شتری را حمل میکرد، و چون در این باره از او سؤال کردند، گفت: من از کنار جمعی می‌گذشتم که اشتری را نحر کرده بودند، و این، کتف همان شتر است که آنرا بمن دادند. سپس آن زن توقفگاه آن خائن را بر ایشان نشان داد، تا شتابان بدانسو روان شدند، و آن جنایتکاران را محاصره کردند، و به اسارت گرفتند، و دستهایشان را

بستند و بطرف مدینه سوق دادند، و چون پیمبر (ص) در اینحال در محل غابه بسر میبرد اسیران را در آن محل بحضور آن سرور بردند، تا حکم خود را درباره [صفحه ۳۷] ایشان اعلام فرماید، و پیمبر (ص) از تحقیقی که از ایشان بعمل آورد، و اعترافی که از ایشان گرفت، فرمان داد تا آنان را بسزای عملشان رسانند، و پیکرهای پلیدشان را در سرزمین، «زغابه» بدار آویختند، تا برای دیگران مایه عبرتی باشد، و پس از آن کسی چنین گستاخی نکند، و زندگی کسی را ببازی نگیرد، و در این حال - چنانکه در طبقات محمد بن سعد آمده است - وحی نازل شد، و اعلام کرد که: «همانا که سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند، و در زمین فساد میکنند، اینست که کشته شوند، یا بدار آویخته گردند، یا دست‌ها و پاهایشان قطع شود».

اعزام عمرو بن امیه ضمری بمکه برای قتل ابوسفیان شوال سال ششم هجری

در ماه شوال، و یکماه از واقعه حدیبیه، پیمبر (ص) رزمنده فدائی مشهور «عمرو بن امیه ضمری» و «سلمه بن اسلم» را برای قتل ابوسفیان بن حرب، فرمانده کل جبهه مشرکین بمکه اعزام فرمود، و دستور داد تا هر جا که او بیایند بیدرنگ بکشند.

نقشه قتل پیمبر

علت این اعزام آن بود که ابوسفیان مردی از اعراب صحرانورد را اجیر کرده و از او خواسته بود تا بقصد ترور پیمبر (ص) روانه مدینه شود، و مرد اعرابی بهمین منظور وارد مدینه شد، ولی دست عنایت الهی پرده از این راز برداشت، و اعرابی پیش از شروع به اجراء مأموریتش دستگیر شد، و در جریان تحقیقات بهمه چیز اعتراف کرد، ولی پیمبر (ص) او را مشمول عفو ساخت، و اعرابی در مقابل این عظمت اخلاقی و اوج جوانمردی بزانو در آمد و به اسلام گروید. [صفحه ۳۸] و خلاصه اینداستان چنین است که یکروز ابوسفیان با یکی از سران قریش درباره فزونی نیروی مسلمین سخن میان آورد، و از شکست‌هایی که بر مشکین وارد ساخته اند زبان بشکایت گشود، و آنگاه با لحنی آمیخته با تأثر عمیق و تأسّف شدید گفت: آیا یکنفر در این منطقه پیدا نمیشود که محمد را غافلگیر کند و او را از پا در آورد، و خاطر ما را از جهت او آسود سازد؟ اینک او در کوچه و بازار مدینه آمد و شد میکند و دست یافتن به او کار دشواری نیست! در اینمیان آن مرد صحرا نورد که سخن ابوسفیان را شنیده بود گام فرانهاد، و رو به ابوسفیان کرد، و با آهنگی سرشار از حماسه و غرور گفت: هم اکنون جسورترین و شجاعترین و چالاک‌ترین مرد را یافته‌ای، و در صورتیکه مرا تقویت کنی شتابان بسوی او خواهم رفت و کار او را خواهم ساخت، و خاطرت را از اندیشه او خواهیم پرداخت: ابوسفیان از سخن اعرابی بسیار شاد شد، و گفت: مطلوب ما توئی! و آنگاه شتری و توشه راهی کافی در اختیار او گذاشت، و او را بکتمان آن راز سفارشی اکید کرد، و پس از تودיעی گرم و پر شور روانه مدینه ساخت. اعرابی شبانگاه از مکه بیرون شد، و گفت: مطلوب ما توئی! و آنگاه شتری و توشه راهی کافی در اختیار او گذاشت، و او را بکتمان آن راز سفارشی اکید کرد، و پس از تودיעی گرم و پر شضور روانه مدینه ساخت. اعرابی شبانگاه از مکه بیرون شد، و مسافت میان مکه و مدینه را که مسافر سواره در مدتی کمتر از یازده روز نمی‌پیماید در ظرف پنجروز پیمود، و پیش از آنکه سپیده روز ششم از افق بدمد خود را بمدینه رساند، و بمجرد وصول، و پیش از آنکه گرد راه را از روی و موی خود بیفشاند، بمنظوره اجراء مأموریت خود بجستجوی پیامبر پرداخت، و به آسانی بههدف خود دست یافت زیرا پیمبر (ص) نگهبان و پاسداری نداشت، که میان او و مردم حاجب و حایل گردد و از اینرو دیدار آن حضرت در همه وقت و برای همه کس آسان و آزاد بود.

این مرد خیانتی در سر می‌پرورد

چیزی نمانده بود که اعرابی مزدور در مسجد بنی عبدالاشهل جنائت خود با عمفث کند، زیرا او پیمبر (ص) را در آن مسجد نشسته

یافت، و مانند فردی از افراد مسلمین بمسجد در آمد، و به مقر آن حضرت نزدیک شد، ولی پیمبر (ص) [صفحه ۳۹] نیروی فراست دریافت که اعرابی سری در سر می پرورد، و از اینرو بانگ برداشت که او سوء قصدی دارد. در اینحال اعرابی بمنظور اجراء مأموریت خود شتابان بسوی پیمبر (ص) روان شد ولی «اسید بن حضیر» که صحنه را زیر نظر داشت بفوریت بطرف اعرابی تاخت، و هر دو دستش را محکم بگرفت، و پس از دستگیر کردن اعرابی به تفتیش او پرداخت، و خنجری را که زیر لباس خود پنهان کرده بود بیرون آورد، و اعرابی که پرده از رازش برداشته شده بود هراسان و سراسیمه فریاد استغاثه بر آورد. در اینحال اسید بن حضیر گریبان اعرابی را گرفت و از شدت خشم چندان بفشرد که نزدیک بود راه نفس را بر او بندد، ولی به اشاره پیمبر (ص) گریبان او را رها کرد، تا بازجوئی از او آغاز شود. سپس تحقیقات از او شروع شد، و پیمبر (ص) در اثناء تحقیق به او گفت: راست بگو، تو کیستی، و بچه منظور به این شهر آمده ای، و چه کسی تو را به اینجا فرستاده است؟ اعرابی گفت: اگر چنین کنم در امان خواهم بود؟ فرمود: آری. پس داستان توطئه را با تمام جزئیات و خصوصیاتش شرح داد، و چون سخن به پایان برد پیمبر (ص) بوعده خود وفا کرد، و او را مورد عفو قرار داد، و آزاد ساخت و اعرابی که در برابر چنین بزرگواری و گذشت سرگردان و مبهوت شده بود، لحظه ای چند خاموش بماند، و هیچگونه واکنشی و سخن گفتنی نیارست، تا چون بر اعصاب خود مسلط شد، و خویشتن را باز یافت، با شور و التهابی بیرون از حد توصیف شهادتین بر زبان راند، و از ظلمات کفر و شرک بفضای روشن در آمد، و پس از آنکه بصورت عضوی در خانه مسلمین جای گرفت، به بیان تحول و انقلابی که بهنگام اقدام به اجراء مأموریتش در او رخ داده بود پرداخت و گفت: یا رسول الله، من هیچگاه از مبارزه با مردانی دلیر هراسی بدل راه نداده بودم، ولی چون با تو مواجه شدم، عقل و هوش و نیروی تمالک خود را از دست دادم، [صفحه ۴۰] و در آن حال یقین دریافتم که تو بر حقی و نیروئی غیبی تو را محافظت میکنی، آنگاه پیمبر (ص) برای آرامش خاطر اعرابی تبسمی جان بخش بر لب آورد، و او را، که میهمان نو رسیده میهمان سرای ایمان بود، مشمول لطف و اکرام قرار داد.

کوشی برای قتل ابوسفیان

پس از این حادثه، پیمبر (ص) عمرو بن امیه ضمیری را، که در عصر جاهلیت در کار ترور اشخاص شهرتی بسزا داشت، و در دوران مسلمانیست فدائی ممتازی بشمار می رفت، مامور قتل ابوسفیان ساخت، و سلمه بن اسلم و بروایتی جبارین صخرانصاری را بهممدستی او برگزید و فرمود اگر ابوسفیان را در حال غفلت بیابند او را بکشند. عمرو بفرمان کرد، و چند روزی بیش نگذشته بود که با دستیارش وارد مکه شدند ولی فرصتی برای قتل ابوسفیان نیافتند، زیرا بمجرد ورود بمکه رازشان فاش شد. ابن اسحاق در سیره آورده است که: پس عمرو و دستیارش از مدینه بیرون شدند، تا شبانه بمکه در آمدند، پس جبار عمرو را گفت: بهتر آنست که پیش از هر کار طوافی گرد کعبه بجا آوریم و دو گانه ای بدرگاه یگانه بگذاریم. عمرو گفت این قوم چون طعام شام را صرف کنند، بر در خانه هاشان می نشینند، و بیم آنست که پیش از اجراء مأموریت رازمان کشف شود، ولی جبار گفت: ان شاء الله چنین نخواهد شد. عمرو گفت: پس طواف کعبه و نماز را بجا آوردیم، و آنگاه بجستجوی ابوسفیان روان شدیم، ولی بخدا قسم ما همچنان در کوچه های مکه در حرکت بودیم که مردی از اهل مه مرا زیر نظر گرفت، (و این مرد بنا بقول صاحب طبقات، معاویه بن ابی سفیان بوده است) و گفت: بیگمان عمرو بن امیه ضمیری جز برای انگیختن شری بدیسو نیامده است، پس من رفیق خود را بانگ زدم که: النجاه! و آنگاه گامها را تند و بلند برداشتم، تا بکوهی برآمدیم، و مشرکین مکه بتعقیب ما [صفحه ۴۱] بیرون شدند، تا چون ما بکوه بالا- رفتیم از دست یافتن بما نومید شدند، و پس از آن ما بازگشتیم و بدرون غاری پنا بردیم، و شب را در آنجا بصبح آوردیم، در حالیکه سنگها را پیرامون خود همی چیدیم: پس چون صبح بدمید مردی از قریش که بر اسبی سوار بود از آنسو بگذشت و من در اینحال گفتم: اگر او ما را ببیند فریاد خواهد زد، و جوانان قریش ما را دستگیر خواهند کرد، و خواهند کشت، از

اینرو بحکم ضرورت از کمینگاه بیرون شدم و با خنجری که برای ابوسفیان به ارمغان آورده بودم، ضربتی بروی پستان او وارد کردم، و او چنان فریادی برآورد که بگوش همگی مردم مکه رسید. سپس بجای خود باز گشتم، و در آن حال که آن مرد در آخرین رمق زندگی بود افرادی از مکه بهوای او پیرامونش گرد آمدند، و از او پرسیدند که چه کسی این چنین ضربتی بر تو وارد ساخته است؟ و او گفت: عمرو بن امیه ضمری، ولی بیش از این سخن نیارست گفت، و پیش از آنکه محل اختفاء ما را باز نماید مرگ او را در ربود، و مردم بحمل جنازه او پرداختند، و ما همچنان در آن غار ماندیم تا روز را بشام بردیم، و شبانگاه از آنجا به آهنگ مدینه روان شدیم.

بدست آوردن بدن خیب شهید

سپس با گروهی از پاسداران بگذشتیم که در کنار بدن خیب بن عدی پاس همیدادند، و یکی از ایشان گفت: بخدا قسم هرگز بمانند امشب راه رفتنی نظیر راه رفتن عمرو بن امیه را ندیده بودم، و اگر نه او در مدینه میبود میگفتم که او عمرو بن امیه است! پس چون محاذی چوبه دار خیب شدم، آنرا از جای برکندم، و دوان دوان آنرا با خود بردم، و پاسداران بدنبال من میدویدند، ولی بمن نرسیدند. سپس همچنان بسمت شمال راه پیمودم تا چون به بریدگی کرانه مسیل یاء حج رسیدم چوبه دار را بمحل گود مسیل افکندم، و خدا پیکر آن شهید را از نظر ایشان پوشیده داشت، چنانکه به آن دست نیافتند. [صفحه ۴۲]

کشتن یک جاسوس

در همان حال که عمرو دستیارش بمیدنه باز می گشتند، چون بسرزمین، نقیع دو منزلی مدینه رسیدند، دو نفر از مشرکین مکه را یافتند که کفار قریش آندو را بقصد تجسس بر فعالیت‌های مسلمین به آن ناحیه فرستاده بودند. پس عمرو و دستیارش به آندو هوشدار دادند تا تسلیم شوند، ولی آنان از قبول هوشدار امتناع کردند، و عمرو چون عناد ایشان را بدید، یکی از آندو را هدف تیر خود ساخت، و بدوزخ فرستاد، و آن دیگر را به اسارت گرفت، و در بند کشید تا بمدینه برد.

کشته شدن ابورافع پادشاه خیبر - رمضان سال ششم هجری

سلام بن ابی الحقیق نضری - پس از کشته شدن حیی بن اخطب، شیطان بنی النضیر فرمانروای خیبر بود، و او نیز از جهت خصومت با پیمبر (ص) چیزی از حیی کم نداشت. علاوه بر این، او را شوراندن رزمندگان منطقه بر ضد پیمبر (ص) در جنگ خندق نقشی مهم داشت، و بهنگام شعله ور شدن آتش جنگ احزاب، در کنار حیی بن اخطب موضع گرفته بود، و از تبهکاران جنگی بشمار میرفت، و همچنین در توطئه خائنانه ای که بقصد قتل پیمبر (ص) در محله بنی النضیر انجام گرفت شرکت مؤثر داشت. و عفو و اغماض پیمبر (ص) از جنایت عظیم بنی النضیر، و در رأس ایشان سلام بن ابی الحقیق، نتوانست چیزی از شرارت طبیعی آن یهودی کینه توز را بکاهد، و در خوی خود خواهی و خیانت و توطئه سازی او که از ویژگیهای عنصر یهودی است، مؤثر افتد. و ما دیدیم که این دو عنصر شریر در برابر چنان گذشت و بزرگواری که از خلق کریم پیمبر (ص) دریافت کرده بود، بمجرد ورود بخبر با دستیاری و همکاری اراذل و اشرار دیگر، بویژه حیی بن اخطب دست بکار توطئه جدیدی شدند، که نتیجه آن ایجاد عظیمترین خطر - یعنی [صفحه ۴۳] خطر حمله احزاب - در برابر پیمبر (ص) و یاران آن سرور بود. اما حیی بن اخطب - همکار سلام - در ماجرای بنی قریظه مزد خیانتها و جنایت‌های خود را بصورت حواله ای بعنوان مالک دوزخ دریافت کرد، ولی سلام این بار از جنگ عدالت گریخت، و پس از شکست نیروهای احزاب سرافکننده و شکست خورده بسوی خیبر بازگشت. اما فرمانده کل سپاه اسلام اندیشید که خلاصی از این یهودی بد اندیش و مجرم جنگ که پس از کشته شدن حیی بن اخطب بزعامت یهود خیبر دست یافته برای حفظ

سلامت اسلام و مسلمین امری ضروری است، زیرا دشمنی عمیق او نسبت به اسلام و کینه افروخته اش نسبت به پیمبر (ص) بار دیگر او را بساختن توطئه‌ای جدید، و متشکل ساختن نیروهای پراکنده اهریمنی منطقه و فراهم ساختن هر گونه وسیله ای برای براندازی مسلمین و ریشه کن ساختن اسلام تحریک و تهییج خواهد کرد. و این یهودی رباخوار، با استفاده از ثروت سرشار و مکتب بسیاری که در منطقه اندوخته است، و با برخورداری از نفوذ اقتصادی عظیمی که از این رهگذر در میان مشرک عرب بدست آورده است امکان آن را دارد که خصومت این قبائل را نسبت به اسلام و مسلمین مشتعل سازد، و بار دیگر جنگی بمانند احزاب یا حتی سخت تر از آن را در منطقه برانگیزد: و این بار با پند گرفتن از جنگ احزاب و شناخت نقاط ضعف جبهه همگی آن نقاط را ترمیم کند، و سرانجام به هدف نهائی یهود که محو اسلام و نابودی مسلمین است نائل گردد، و دلیل این امر سخن مورخین دائر بر اینست که این یهودی ماجرا جو پس از فرار از جبهه احزاب بمجرد ورود بخبیر، ارتباطات مشبوه خود با سران قبائل بت پرست، بویژه قبائل غطفان را آغاز کرده، و بتحریک ایشان را بر ضد مسلمین و آماده ساختن آنان برای جنگی جدید، همت گماشته است. و شک نیست که چنین فعالیتهای خطرناک، مسلمین را بر آن میداشته است تا برای حفظ سلامت جان و امنیت مملکت خود راه نجاتی را از شر این عنصر فتنه ساز توطئه گر - که آرامش منطقه را دستخوش خطر ساخته - جستجو کنند. زیرا این لازمه طبیعت و مقتضای سرشت عنصر یهودیست که تا قادر بر ارتکاب شر باشند، و دست یافتن به اهداف پلیدشان را در گرو آن [صفحه ۴۴] بینند از ارتکاب آن خودداری نمیکنند. با توجه بهمین حقایق و واقعیات، سر فرماندهی قوای اسلام در مدینه چاره را در آن دید که غائله زندگی این عنصر آشوبگر را پایان دهد، و سلامت و امنیت مسلمین و دولت نوحاسته اسلام را از خطر دسائس و وسوس او برهاند، و با دفع شر او اجتماع مدینه را از آرامش و اسقرارید که از هر وقت و هر چیز به آن نیازمندتر است برخوردار سازد، تا با خیال فارغ و خواص متمرکز و فکر آسوده خود را برای روبرو شدن با خطراتی که شراره های آن در افق نجد و حجاز بچشم میخورد، آماده کند، و قبائل غطفان و اشرار نجد را که در انتظار فرصتی مناسب برای حمله بمدینه، و تجدید آبرو و اعتبار از دست رفته خود بسر میبرند بجای خود بنشانند، و قبیله قریش و سایر قبائل بت پرست حجاز را - که دشمنان قسم خورده اسلامند، و درخشیدن فروغ توحید در منطقه را مخالف با عقیده و منافی با دین و موجب زوال شوکت و قدرت روحانی خود میدانند - از فکر تجدید حمله بر مدینه، و فرو کاستن شوکت اسلام و عزت مسلمین بر حذر دارد. و خلاصه سخن اینکه سر فرماندهی سپاه اسلام - علی رغم اینکه احساس میکرد که از جهت نظامی در وضعی بهتر و نیرومندتر از وضع دوران قبل از جنگ احزاب قرار دارد - به این واقعیت توجه داشت که پایتخت اسلام از شمال و شرق و جنوب، محفوف به انواع اخطر است، و این علاوه بر خطرهای داخلی است که از جاسوسی و کارشکنی منافقین مایه میگردد. و چنین بنظر می رسد که عظیمترین خطری که در این برهه از تاریخ اسلام، مسلمین را تهدید میکرده همان خطر یهودی بوده است که در فاصله نه افزون از هفتاد میل، در قلعه های بلند خبیر، همچون آتشی در زیر خاکستر، به انتظار وزیدن اندک نسیمی موافق بوده است، تا مشتعل شود، و زبانه اش را از هر سو بگسترده، و همه کس و همه چیز را بکام خود فرو برد، و بدود و خاکستر مبدول سازد. البته این خطر بصورت حمله مستقیم یهود بر مدینه تحقق نمی یافت، زیرا اقدام بحمله با طبیعت یهود سازگار نیست، بلکه طبیعت ایشان - چنانکه قرآن کریم در آیه ۱۴ سوره حشر توصیف کرده - جنگ از پشت دیوار قلعه های بلند [صفحه ۴۵] و باروهای مستحکم است، ولی این خطر در درجه اول - به اینصورت تحقق می یافت که یهود، به پیروی از طبیعت فتنه جوی و آشوبگر خود، تبلیغات دامنه داری بر ضد مسلمین براه اندازد، و نیروی عظیمی از قبائل مشرک عرب را گرد آورند، و ایشانرا تحت تاثیر رشوه های کلان به افروختن آتش جنگی جدید، بصورت حمله های ضربتی بنفع یهود بگمارند. بهمین جهت مسلمین ناگزیر بودند که برای حفظ موقعیت و آزادی و استقلال و ادامه حکومت خود، بعملیات قاطع و سرنوشته سازی قیام و اقدام کنند، که دلهای فتنه جویان را آکنده از رعب و وحشت سازد، و طی درسی باز دارنده و هوشداری عملی خاطر نشان کند، که این گروه یهود - بویژه سران و زعماء مجرمشان - در مقابل هر جنایت و هر توطئه و عمل تخریبی مزدی متناسب با کارشان از

حکومت اسلام دریافت خواهند کرد، و برج و باروهای بلند، و دژهای مستحکمان قادر نیست که مسلمین را از تأدیب و تنبیه ایشان باز دارد، و این عمل قاطع و سرنوشت ساز چیزی جز قتل پادشاه یهود، در قصر خودش، و در خوابگاهته خودش نبود. زیرا این عمل قهرمانی و اقدام انتحاری قدرت بیحد و مرز مسلمین و بی اعتنائی ایشان بمرگ در راه خدا را در برابر یهود ترسیم میکرد، و در صورت موفقیت لرزه بر اندام دلیرترین افراد یهود می افکند، و ایشان را در شرائطی قرار می داد که همه وقت و همه جا شبح مسلمین را در برابر خود ببینند، و قدرت فدائیان اسلام بر قتل هر فرد یهودی را لمس کنند، و بیم و هراس و اندیشه کشته شدن در ذهن و فکرشان را بطوری پر کند که جایی برای فکر افروختن آتش جنگ دیگری بر ضد مسلمین در آن باقی نماند، و همگی همشان بحفظ جانشان از دستبرد فدائیان مصروف و محصور گردد. و آیا قوم دیگری می توانند بیشتر از کسانی که قادرند تا بزرگترین شخصیت یک قبیله را در اوج قلعه بلند و مستحکمش، و در خوابگاه و بسترش - علی رغم درهای بسته و پاسداران هوشیارش - طعمه شمشیر آبدار سازند، دلها را از بیم و هراس پر سازند؟! ایجاد چنین جو مشحون از رعب و وحشت در مجامع یهود، همان عاملی [صفحه ۴۶] بود که آن پنج فدائی را برای قتل سلام بن ابی الحقیق، رئیس یهود خیبر، و سر کرده مجرمین و توطئه گران روانه قصر ساخت، و این پنج نفر همگی از فدائیان انصار و از قبیله خزرج بودند و نامهایشان عبارتست از: ۱- عبدالله بن عتیک ۲- مسعود بن سنان ۳- عبدالله بن انیس ۴- ابوقتاده حارث بن ربیع ۵- خزاعی بن اسودمانیکه این پنج فدائی از مدینه آهنگ خیبر کردند، پیمبر (ص) فرماندهی ایشان را بعبدالله بن عتیک تفویض فرمود، زیرا رویه آن سرور چنین بود که مأموریت دو نفر بیلا را بدون سرپرست و فرماندهی نمی گماشت، و این بدان جهت بود که انضباط در میان افراد کارفرما باشد، و بی نظمی در کار راه نیابد. سپس چون مردان فدائی برای انجام مأموریت خطیر و دشوار خود آماده حرکت شدند، پیمبر (ص) سفارشهای عالی انسانی معهود خود را توشه راهشان ساخت، و قسمتی از آن سفارشها این بود که: کودکی را مکشید، و بزنی تجاوز مکنید. آنگاه فدائیان از مدینه به آهنگ خیبر روان شدند، و بدون هیچگونه مانعی به آن شهر در آمدند، و این بدان جهت بود که ورود عرب بمنطقه خیبر امری عادی تلقی میشد، و توجه کسی را جلب نمیکرد، خاصه آنکه اهل آن شهر - بویژه ابو رافع که هدف فدائیان بود - ربا خوارانی معروف بودند که وامهای ربوی در اختیار اعراب قرار میدادند، و نه تنها ایشان بلکه همگی یهود جزیره العرب تجارت خود را بر همین اساس رونق می بخشیدند، چنانکه ربا خواری در عصر حاضر نیز از ویژگیهای بازرگانی یهود در کلیه نقاط جهانست. [صفحه ۴۷]

پنهان شدن فدائیان در ساعات روز

عبدالله بن عتیک و همراهانش میتوانستند در شهر خیبر آزادانه آمد و شد کنند، بلکه مانند اعراب مجاور و غیر مجاور، اعم از اینکه یهود خیبر ایشان را بشناسد یا نشناسند، تر وقت بخواهند بقلعه های آن شهر داخل شوند، و با ساکنین آنها گفتگو کنند، زیرا آمد و شد افراد و جمعیتهای مختلف در آن شهر امری عادی و جریانی مألوف بود، و در حقیقت شهر خیبر بازار اساسی و مهم ایشان بود که در آنجا خرید و فروش میکردند، و کالاهای مورد احتیاج خود، از قبیل خرما و گندم و جو و ذرت و سایر مواد غذایی و غیر غذایی را از آنجا بدست می آوردند، و بهمین جهت مردم عربستان آنجا را روستای حجاز مینامیدند. ولی با وجود این چیزی که فدائیان را از آفتابی شدن و گردش کردن در کوچه و بازار خیبر باز میداشت، و از روبرو شدن با هر یهودی مانع میشد این بود که همگی یهود بنی النضیر که پس از تبعید از حومه مدینه در خیبر مسکن گزیده بودند، از مردها گرفته ت زنها، یکایک آن فدائیان را بخوبی میشناختند و حتی از شنیدن صدایشان به شخصیتشان پی میردند زیرا از آغاز ولادتشان در مدینه با ایشان همزیستی داشتند، و هنوز از زمان تبعید بنی النضیر از مدینه و انتقالشان بخیبر چند ماهی بیش نگذشته بود، و از اینرو هر گاه یهود خیبر آن فدائیان را می دیدند بیم آن بود که به رازشان آگاه شوند، و ایشان را دستگیر کنند و بکشند، زیرا ایشان خود را در حال جنگ با مسلمین

میدانستن، و از اینرو میفهمیدند که این افراد که دشمنان سرسخت یهود هستند، یا برای جاسوسی به آن شهر آمده‌اند و یا قصد قتل یکی از بزرگان یهود را دارند.

زبان عبری

ولی احاطه فرمانده دسته فدائی بزبان عبری ایشان را به پشت سر گذاشتن بعضی از مشکلات مأموریت کمک مؤثر داد، زیرا اولین زبان را - که زبان دینی یهود بود - درست بمانند اهل خود این زبان تکلم میکرد، و از اینرو امکان یافت [صفحه ۴۸] که با بعضی از مردم خیبر ارتباط برقرار کند، و در پرتو همین ارتباط معلوماتی را که در اجراء نقشه‌اش مفید بود بدست آورد.

نقشه و اجراء

پس از دست یافتن به اطلاعات مهم و معلومات ارزشمندی که ظاهراً «فراهم شدن آن چند روز را فرا گرفته بود، فدائیان تهیه نقشه قتل سلسله جنیان خیانت و توطئه - ابورافع سلام بن ابی الحقیق - را بنا به امر سر فرماندهی سپاه اسلام آغاز کردند، و این نقشه بنابر توصیف اکثر مورخین بر اینگونه خلاصه میشد: ۱- پنج مرد فدائی باید شب هنگام آهسته و مخفیانه، و بطوری که مورد اتفاق واقع خواهد شد، بدرون قلعه در آیند. ۲- پس از توفیق یافتن به ورود، میباید کلید دروازه های قلعه را، از همان جایی که فرمانده فدائیان شناخته و تعیین کرده است بچنگ آورند. ۳- سپس میباید فدائیان در محل چهارپایان پنهان شوند، تا قسمت اعظم شب سپری شود، و مردم شهر از تحرک باز ایستند، و پاسبانان بخواب روند، و داستان سرایان و بزرگان خیبر، که معمولاً در شب نشینی ابورافع شرکت میکنند، به منازل و خوابگاه‌هایشان باز گردند. ۴- در نیمه دوم شب میباید فدائیان در میان تاریکیها بطرف دهلیزهائی که به خوابگاه ابورافع منتهی می شود حرکت کنند، مشروط به اینکه این تحرک را با منتهای احتیاط و کمال هوشیاری انجام دهند. ۵- بهنگام عبور از هر یک از دهلیزهای متعدد و مدخلهای قلعه میباید درها را از داخل بروی خودشان قفل کنند، و کلیدها را در دست خود داشته باشند. ۶- از آنجا که تحرک فدائیان در دهلیزها بطرف خوابگاه ابورافع در آخر شب و بهنگامی انجام خواهد گرفت که همگی پاسبانان در خوابند، میباید در هر اتاقی را با احتیاط کامل بروی پاسبانان قفل کنند. ۷- و پس از انجام این عملیات بسیار دشوار و حساس میباید فدائیان بطرف [صفحه ۴۹] خوابگاه ابورافع - که فرمانده عملیات محل دقیق آن را تعیین کرده - حرکت کنند، و آخرین مرحله عملیات را، که همان قتل ابورافع، یهودی فتنه جوی مفسده انگیز است، به اجراء در آورند. ۸- فدائیان اتفاق کردند که بهنگام هجوم بخوابگاه و حمله بیستر آن نابکار هیچکدام باشد که بهنگام ضرورت و بقدر لزوم سخن بگویند، زیرا او تنها کسی است که زبان عبری را خوب می داند، و در صورتیکه رازش از پرده بدرافتد میتواند یا سخن گفتن با آن زبان ذهن یهود را منحرف سازد، و کارها را بنحو شایسته و سخطر روبراه کند. ۹- فدائیان مکلفند که احدی از افراد یهود داخل قلعه را تحریک و تهییج نکنند، و جز در حال دفاع از جان خود احدی را نکشند، زیرا مأموریت ایشان منحصرأ قتل ابورافع است. ۱۰- و از آنجا که پیمبر (ص) بهنگام اعزام فدائیان ضمن اوامر خود، سفارش کرده بود که هیچ زنی را نکشند، فدائیان میباید از کشتن همسر ابورافع اجتناب کنند، و اگر بهنگام اجراء مأموریت همسرش در کنار او باشد، و در برابر ایشان بدفاع برخیزد، با فریاد و شیونی سر دهد، ایشان فقط حق دارند که او را تهدید کنند، یا جلودهانش را بگیرند. انی خطوط اصلی نقشه دقیقی بود که فدائیان برای رهائی از شر سلسله جنیان خیانت و توطئه، ابورافع یهودی طرح کرده بودند. فدائیان این نقشه دقیق و جری را طرح کردند، و بهنگام طرح آن فکر نکردند که پس از قتل ابورافع چگونه میتوانند از قله قلعه ای که او در آن خفته است باز گردند، و از دهلیزها و گذرگاههای دور و دراز و پرپیچ و خم و اطاقهای پراکنده اطراف آن که جز پس از قتل آن یهودی پلید به آنجا نخواهند رسید - چگونه خواهند گذشت. آری آن فدائیان جان در کف بباز گشتن خود فکر نکردند، زیرا هدف جز اجراء فرمان پیمبر (ص) نداشتند، و چون این

مأموریت انجام میگرفت برای [صفحه ۵۰] ایشان مهم نبود که کار بکجا بینجامد. و چه آثاری بیار آورد.

اختلاف مورخین

مورخین و اصحاب حدیث اتفاق نظر دارند که فدائیان در انجام مأموریت خود موفق بوده‌اند، و آن یهودی فتنه جوی را از بسترش یکسر بدوزخ فرستاده‌اند، ولی نظر ایشان در کیفیت اجراء آن نقشه و اینکه چه کسی مباشر قتل او بوده مختلف است. بیشتر ارباب سیره و مغازی، و در رأس ایشان پیشوایشان محمد بن اسحاق معتقدند که هر پنج فدائی با فرماندهشان عبدالله بن عتیک در قتل آن پلید شرکت داشته‌اند، ولی آن کسیکه ابورافع را بچنگ آورده، و او را هلاک ساخته، عبدالله بن انیس بوده است. این نظریست که همگی ارباب مغازی و سیره بر آن اتفاق دارند، ولی بخاری در دو مورد با ایشان اختلاف نظر دارد، و آن دو مورد عبارتست از: ۱- اینکه او روایت کرده است که قاتل ابورافع عبدالله بن عتیک فرمانده فدائیان بوده است، نه عبدالله بن انیس. ۲- و اینکه او ذکر نکرده است که بقیه فدائیان بقلعه داخل شده‌اند. و مأموریت ابن اسحاق را که اکثر ارباب مغازی و سیره در مورد آن اتفاق نظر دارند، در اینجا می‌آوریم، و پس از آن روایت بخاری را که مشتمل بر تفصیل بیشتر، و در وصف حادثه دقیقتر است نقل میکنیم:

روایت ابن اسحاق

خلاصه روایت ابن هشام از ابن اسحاق چنین است که: فرمانده فدائیان شبانگاه آنان را بخانه ابورافع وارد ساخت، ولی این روایت برای ما بیان نمیکند که این فدائیان چگونه به آن خانه وارد شده‌اند. الا اینکه این روایت اضافه میکند که فدائیان هیچ حجره‌ای را در آن خانه باقی نگذاشتند، مگر آنکه در آنرا بر روی ساکنینش بستند، و ابورافع در محل مرتفعی مسکن داشت که تنها بوسیله [صفحه ۵۱] تنه نخلی که آنرا بصورت نردبان در آورده بودند، بالا رفتن به آن ممکن بود، و از اینرو فدائیان از آن نردبان بالا رفتند، تا بر در حجره او ایستادند و اجازه ورود خواستند، پس همسر او از حجره بیرون آمد، و گفت: شما کیستید؟ فدائیان گفتند: ما مردمی از قبائل عربیم که بطلب خواربار آمده‌ایم. زن گفت: اینک شخص مطلوب است. پس بحجره داخل شوید. فدائیان بدرون حجره رفتند، و از بیم وقوع زد و خورد و انتشار خبر آن در حجره را پشت سر خود بستند. یکی از کسانی که ابن اسحاق این حادثه را از او روایت کرده است اضافه می‌کند که: «الا اینکه همسر ابورافع فریاد برآورد و بیم آن بود که ما را رسوا کند و ما در همان حال که ابو رافع در بستر خود بود، با شمشیرهای آخته بر او حمله‌ور شدیم و بخدا قسم که در آن تاریکی شب تنها سفیدی رنگ پوست او بود که بمانند قماش سفید قبطی مصر او را بما نشان می‌داد. و چون همسرش بروی ما فریاد می‌کشید یکی از افراد ما شمشیرش را بالای سر او بلند کرد ولی سفارش پیمبر (ص) در نهی از کشتن زن را بیاد آورد و دست خود را از طرف او باز گرفت، و اگر تذکر آن سفارش نمی‌بود خود را از سر او آسوده ساخته بودیم. پس چون شمشیرها را بر ابورافع فرود آوردیم، عبدالله بن انیس شمشیرش را در شکم او فرو برد، تا از پشتش بدرآمد، و او پیوسته میگفت: کافی است! کافی است! سپس از آن خانه بیرون شدیم، و در این میان عبدالله بن عتیک بعلت ضعف بنیائی دو پله یکی کرد، و بزیر افتاد، و دستش - و بروایت ابن هشام - پایش بشکست، و ما را بدوش کشیدیم و بجائی که آب از آنجا بداخل قلعه جریان می‌یافت بردیم، و در آنجا پنهان شدیم. در این هنگام یهودیان که از حادثه قتل ابورافع با خبر شده بودند، آتش بر افروختند، و از هر سو در جستجوی ما بکاوش پرداختند، تا چون از یافتن ما نومید شدند، بطرف زعمیم خود بازگشتند، و پیرامون او گرد آمدند و او در میان [صفحه ۵۲] ایشان در حال جان دادن بود. پس ما با خود گفتیم: از کجا بفهمیم که آن دشمن خدا مرده است؟ در این حال یکی از یاران ما گفت: من میروم و برای شما تحقیق میکنم. پس او براه افتاد، تا بجمع مردم پیوست، و دیری نگذشت که بسوی ما بازگشت، او گفت: من همسر ابورافع و مردان یهودی را پیرامون او یافتیم، بحالیکه آن زن چراغی در دست داشت و در پرتو روشنی آن بصورت آن جمع می‌نگریست و ماجرا را برای ایشان شرح

می‌داد و می‌گفت: الا- بخدا قسم، که من صدای ابن‌عتیک را در آن میان شنیدم، ولی حدس خود را تکذیب کردم و گفتم: ابن‌عتیک در این سرزمین چه می‌کند: سپس بطرف بستر ابورافع رفت و در صورت او بنگریست، و آنگاه گفت: جان سپرد، بخدای یهود. و من هرگز سخنی نشنیده بودم که در گوش جانم لذت بخش‌تر از این سخن باشد. سپس دوستان را بدوش گرفتیم، و بطرف مقر پیمبر (ص) روان شدیم، و خبر قتل آن دشمن خدا را به آن حضرت ابلاغ کردیم، و چون درباره قاتل او اختلاف کردیم و هر یک از ما مدعی قتل او شد، پیمبر (ص) فرمود: شمشیرها را پیش آورید پس چنین کردیم، و چون در آنها بنگریست با اشاره بیکی از شمشیرها فرمود: این شمشیر او را کشته است، زیرا من اثر طعام را در آن می‌بینم.

روایت بخاری

و اما روایت بخاری که تفصیلی و انسجام بیشتری دارد چنین است: فدائیان چون بخیر رسیدند، فرماندهشان عبدالله بن عتیک ایشان را گفت: بجای خود بنشینید تا من اوضاع را بررسی کنم و نیز او حکایت کرد که من بجستجوی راهی پرداختم تا بدرون قلعه روم. پس در همان حال تنی چند از ساکنان قلعه که چهار پائی را گم کرده بودند با چراغ از قلعه بیرون شدند، تا گمشده خود را بیابند، و من از آن ترسیدم که شناخته شوم، از اینرو سروپای خود را پوشاندم، و چنین وانمود کردم که بقضاء حاجت مشغولم. [صفحه ۵۳] در اینحال دروازه‌بان قلعه بانگ برداشت که: هر کس قصد داخل شدن بقلعه دارد، پیش از آنکه من دروازه را ببندم داخل شود، و بنا بروایتی ابن‌عتیک گفت: دروازه‌بان رو بمن کرد و بتصور آنکه من از اهل قلعه هستم چنانکه شخص ناشناسی را ندا میدهند گفت: بنده خدا اگر قصد داخل شدن داری داخل شو، زیرا که من میخواهم دروازه را ببندم، پس من بدرون قلعه رفتم و چون مردم قلعه همگی بدرون شدند، دروازه‌بان در را بست (کلیدها را بمیخی بیاویخت، و من در اصطبل چهارپائی نزدیک دروازه قلعه پنهان شدم، و ابورافع را عادت چنین بود که محفل شب‌نشینی تشکیل می‌داد، و آن شب نیز اعضاء محفل گرد هم جمع شدند، و طعام عشاء را با او صرف کردند، و تا پاسی از شب به داستانسرائی پرداختند، و آنگاه بخانه‌هاشان بازگشتند، پس چون صداها فرونشست و سکوت همه جا را فرا گرفت، بپاخاستم، و کلیدها را برداشتم، و در قلعه را گشودم، و آن‌گاه بطرف درهای خانه‌ها روان شدم، و همگی را از پشت برویشان بستم، تا بقصر ابورافع رسیدم، و بدرون قصر رفتم، و از هر دهلیز که گذشتم در آنرا پشت سر خود بستم و با خود گفتم: اگر مردم قلعه از وجود من آگاه شوند تا آن‌خائن را نکشم گرفتار ایشان نشوم، پس همچنان پیش رفتم تا بدر حجره او رسیدم ولی درون حجره تاریک بود و او در میان خانواده‌اش نشسته بود، و من محل دقیق او را نمیدانستم، پس او را ندا دادم، و چون جواب داد سراسیمه شمشیر را بسوی او فرود آوردم، ولی ضربت شمشیر مؤثر نیفتاد و او فریاد برآورد، پس من گامی چند از حجره بیرون نهادم، و بازگشتم، و چنانکه گوئی بفریادرسی او آمده باشم صدای خود را تغییر دادم، و بزبان عبری گفتم: چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ گفت: مادر بعزایت بنشینند! هم اکنون مردی بر من در آمد، و ضربتی از شمشیر بر من فرود آورد. پس ضربتی دیگر به او بنواختم، ولی مؤثر نیفتاد. و او فریادزنان یاری طلبید، و اعضاء خانواده‌اش سراسیمه از جای برخاستند. و من این بار نیز صدای خود را تغییر دادم و بعنوان فریاد رسی بدرون حجره شدم و او را بحالی یافتم که بر پشت خوابیده بود. [صفحه ۵۴] پس شمشیر را بر شکمش نهادم، و سنگینی بدنم را بر قبضه آن وارد ساختم، تا صدای شکسته شدن استخوان را شنیدم، و با شنیدن آن فهمیدم که او را کشته‌ام. سپس درهائی را که پشت سر خود بسته بودم یکی پس از دیگری گشودم و سراسیمه بیرون شدم، تا برای فرود آمدن خود را بنزدبان رساندم، ولی از پله آن بزر افتادم، و پایم پیچ خورد، پس با عجله آنرا بستم، و لنگان لنگان خود را بیاران رساندم، و گفتم: بشتابید، و پیمبر (ص) را بشارت دهید، زیرا من تا اعلان مرگ او را نشنوم از اینجا حرکت نمیکنم. پس چون صدای خروس بلند شد، اعلام‌کننده وفات بر دیوار قلعه برآمد و گفت: خبر درگذشت ابورافع بازرگان اهل حجاز را اعلام میکنم، پس با شنیدن این خبر شتابان خود را بیاران رساندم، و پیش از آنکه ایشان شرف حضور یابند بخدمت پیمبر (ص) مشرف

شدم و شرح ماجرا را ضمن تقدیم بشارت بحضور پیمبر (ص) معروض داشتم. در اینحال پیمبر (ص) فرمود: پای خود را دراز کن، پس من چنین کردم، و آن حضرت دست شفا بخش خود را پبای من بسود، و چنان شد که گوئی هرگز گزندی به آن نرسیده است.

تعقیب و پیجوی فدائیان

پس از آنکه مردان فدائی در اجراء مأموریت خود توفیق یافتند، و یهود خیبر از حقیقت خبر آگاه شدند، این واقعیت بر ایشان مسلم شد که قاتل ابورافع فدائیان از مسلمین بوده‌اند، خصوصاً وقتی که هسمر او تصریح کرد که صدای عبدالله بن عتیک را شنیده است. از اینرو یهود همگی امکانات و نیروی خود را برای دستگیر کردن ایشان تجهیز کردند، و پیش از طلوع فجر سه هزار نفر را برای این منظور بکار گمارند ولی سودی از این فعالیت گسترده نبردند، و علی‌رغم اینکه یهود در عملیات تفتیش چالاک و کار آزموده بودند، و فدائیان هنوز در داخل خیبر میزیستند، [صفحه ۵۵] این نیروهای عظیم حتی از دست یافتن یکی از ایشان عاجز ماندند. محمد بن سعد در طبقات در توصیف جستجوی یهود از پنج فدائی میگوید: - و همسر ابورافع فریاد برآورد، و اهل خانه نیز همگی فریاد سردادند، و فدائیان در یکی از شکافهای دیوار قلعه که آب از آن بدرون می‌آمد پنهان شدند و حارث ابوزینب بفرماندهی سه هزار نفر با مشعلها در تاریکی شب بجستجوی ایشان بیرون شدند، ولی اثری از ایشان ندیدند، و نومید باز گشتند، و فدائیان دو روز در جایگاه خود ماندند، تا جستجو فرو نشست، و ایشان بسوی مدینه بیرون شدند.

کشته شدن اسیر بن زرام پادشاه دوم یهود ماه شوال سال ششم هجری

پس از کشته ابورافع بدست فدائیان، یهود خیبر یکی از بزرگان آن شهر - بنام اسیر بن زرام را بجای او پیادشاهی برداشتند، ولی اسیر نیز بمانند سلف خود، کوشش برای افروختن جنگ احزاب جدیدی بر ضد مسلمین را ادامه داد، و بهنگام انتصاب خود بزرگان یهود خیبر را گرد آورد، و به ایشان ابلاغ کرد که برای جنگ با مسلمین طرحی دارد که هیچیک از پادشاهان خیبر از آن اطلاع نداشته‌اند. سپس افزود که من کاری با محمد خواهم کرد که پیشینیان من نکرده‌اند! حاضران گفتند: تو چه خواهی کرد؟ اسیر گفت: من شخصاً بمیان قبائل غطفان خواهم رفت، و ایشان را برای جنگ با او همدست و همدستان خواهم ساخت. حاضران مجلس نظر او را با تحسین و آفرین استقبال کردند و موافقتشان را اعلام نمودند. سپس اسیر بن زرام بمنظور پیاده کردن طرح متجاوزانه‌اش، خیبر را پشت [صفحه ۵۶] سر نهاده، و راه منازل قبائل منطقه نجد، و سایر قبائل محیط بمدینه را در پیش گرفت، و در میان سرا پرده‌های سران قبائل بت‌پرست آن مناطق بگردش پرداخت، و ایشان را برای جنگی جدید بر ضد پیمبر (ص) و حمله بر مدینه تشویق و تحریض کرد، و بمانند اسلافش: حیی بن اخطب، و سلام بن ابی الحقیق، سران آن قبائل را با رشوه فراوان و وعده‌های فریبنده دلگرم ساخت، تا بیشترین رزمندگان را برای این جنگ مجهز و مسلح سازند.

خبرگزاری پیمبر در خیبر

البته مدینه از این تحركات مشبوهی که یهود خیبر بر ضد مسلمین آغاز کرده بودند بیخبر نبود، زیرا اعمال خائنانه‌ای که در جنگ احزاب از ایشان سر زده بود، ایشان را بمراقبت دائم و تنبه مستمر نسبت بکلیه حرکات و فعالیت‌های سران یهود خیبر وامیداشت. و بهمین جهت پیمبر (ص) از طریق مأمورین اکتشافی‌ای که بر یهود گماشته بود، خبر طرح جدید و نقشه متجاوزانه اسیر بن زرام، پادشاه جدید خیبر و فعالیت او بمنظور پیاده کردن آن طرح و نقشه را دریافت کرده بود، و دریافت همین اخبار کافی بود که پیمبر (ص) را بقتل این یهودی آشوبگر توطئه‌ساز برانگیزد، ولی پیمبر (ص) بنا بعادت خود، دایر بر تدبیر و تأمل در جوانب مختلف امور، و احتراز از شتابزدگی در تصمیمات قبل از هرگونه اقدام ترجیح داد که از صحت آن اخبار مطمئن گردد.

عبدالله بن رواحه در خیبر

از اینرو سه تن از اصحاب راه، که عبدالله بن رواحه در رأس ایشان بود، فرا خواند، و عبدالله را فرمود تا با دو همراه خود رهسپار خیبر شود، و درباره صحت و سقم اخبار دائر بر تصمیمات اسیر بن زارم بتحریک اعراب برای جنگ بر ضد مسلمین و حمله بمدینه تحقیق دکامل و بررسی جامعی بعمل آورد. عبدالله بفرمان کرد، و در صحبت یاران بطرف خیبر رهسپار شد، و بطور ناشناس به مجامع آن شهر درآمد، و پس از تحقیق کامل و بررسی دقیق دریافت [صفحه ۵۷] که آن اخبار صحیح است، و واقع امر همانگونه است که در اخبار آمده است، و نتیجه تحقیقات خود را به پیمبر (ص) گزارش کرد. پیمبر (ص) پس از دریافت این خبر اندیشید که ناگزیر میباید، هر چه زودتر برای رفع خطر آن یهودی شریر اقدامی قاطع انجام داد، تامدینه در معرض جنگ احزاب دیگری که چه بسا نجات از آن در این بار بسیار دشوار باشد قرار نگیرد. بهمین جهت سی نفر از اصحاب را فرا خواند، و فرماندهی ایشان را بعبدالله بن رواحه سپرد، و او را فرمود تا نیروی تحت فرمانش را بطرف خیبر حرکت دهد و در مرحله نخست با اسیرین ارم ارتباط برقرار کند، و سعی خود را بکار برد تا از طریق مسالمت، او را از اندیشه جمع آوری نیرو و جنگ با مسلمین باز دارد، و بطرف صلح و مذاکره با پیمبر (ص) سوق دهد. از اینرو عبدالله بن رواحه در اوائل ماه شوال آن سال با سی نفر افراد تحت فرمان خود بطرف خیبر رهسپار شد، و بمجرد رسیدن بحومه شهر برای پادشاه یهود پیام فرستاد که مایل است با او دیدار و مذاکره کند، و از او میخواهد که وی را امان بخشد تا با همراهانش بخیر درآید. اسیر با تقاضای عبدالله بن رواحه موافقت کرد، و پیام داد که آیا من هم متقابلاً در امان خواهم بود؟ عبدالله در جواب قول مساعد داد و نظر موافق اظهار کرد، و پس از آنکه هر دو طرف به امان یکدیگر اطمینان کردند، عبدالله بن رواحه با همراهان بشهر خیبر درآمد، و در ملاقات با اسیر بن زارم به او اطلاع داد که از سوی پیمبر (ص) پیامی شفاهی برای او آورده است، و آن پیام دائر بر اینست که اسیر شخصاً بمدینه سفر کند، و با پیمبر (ص) دیدار و مذاکره نماید، تا حالت جنگ میان دو گروه پایان یابد و جای خود را بصلح و امنیت دهد، مشروط بر آنکه پیمبر (ص) او را در حکومت خیبر ابقاء کند، و مورد احسان و محبت خود قرار دهد. [صفحه ۵۸]

سفر پادشاه خیبر به مدینه

پادشاه خیبر، پس از دریافت پیام فرستاده پیمبر (ص) تقاضای مهلتی کرد تا بقیه زعماء خیبر در این باره مشورت کند، و نظر ایشان را جویا شود، سپس مضمون دعوت نبوی را در مجمع بزرگان شهر مطرح کرد، و از ایشان خواست تا نظر خود را اعلام کنند. سران خیبر متفقاً با قبول این دعوت مخالفت کردند، و در تائید نظر خود گفتند محمد کسی نیست که فردی از یهود را بحکومت بگمارد، و برکسی ریاست باقی بگذارد. ولی اسیر با نظر موافقت نکرد، و تصمیم گرفت تا دعوت را بپذیرد و در تائید رأی خود گفت: این دعوت در اثر آن انجام گرفته است که محمد از ادامه جنگ خسته شده است. از آنجا که اسیر بن زارم در مقام سلطنت بود بقیه زعماء خیبر ناگزیر رای او را پذیرفتند، و اعتراضی متوجه او نکردند، و اسیر بدنبال تصمیم خود با سی نفر از معتمدینش، در صحبت عبدالله بن رواحه و همراهان به آهنگ مدینه حرکت کرد، بر اینگونه که هر یک از همراهان عبدالله بن رواحه یکی از یاران اسیر را ردیف خود ساخت، و اسیر که فرمانروای خیبر بود با عبدالله بن انیس سوار شد، و او مردی شجاع و مبارزی بیباک بود.

کیفیت کشته شدن پادشاه خیبر

عبدالله بن رواحه و افراد تحت فرمانش در ابلاغ پیام پیمبر (ص) و در پیمان امانی که با اسیر بن زارم و همراهانش بسته بودند صادق و امین بودند، و فکر آزار رساندن به آن گروه بخاطرشان نمیگذشت، زیرا نقض عهد و خیانت گناهی بزرگست که اسلام آنرا

بشدت نهی کرده و حرام ساخته است، و آنرا درباره کسیکه به او امان داده باشند بهیچ‌رو روا نداشته است. [صفحه ۵۹]

قصه خیانت کردن، و از اینرو کشته شدند

ولی غریزه خیانت که در سرشت یهود تخمیر شده، و با ذاتشان ترکیب یافته، عبدالله بن رواحه و یارانش را بر آن داشت تا از خیانت همسفران خود بر حذر باشند، و از سوء نیتشان بیندیشند، و بهمین جهت عبدالله مقرر داشته بود که هر یک از افراد هیئت اعزامی فردی از یهود را ردیف خود سازند، و پشت سر خود سوار کند. و این احتیاطی بجا و تدبیری حکیمانه بود، زیرا در همان حال که آن کاروان مسیر مدینه را می‌پیمود یهود ب فکر خیانت ب مسلمین افتادند، چنانکه اسیر بن زارم که پشت سر عبدالله بن انیس سوار بود، دست بقبضه شمشیر او برد و آهنگ قتل او کرد، عبدالله که در حال حذر و اندیشه خطر بسر میبرد، پیشدستی کرد، و قبضه شمشیر را از دست او گرفت، و بیدرنگ سزای خیانتش را در کنارش نهاد، و او را از پا درآورد، و آنگاه جنگی سخت میان بقیه کاروان در گرفت، که مسلمین درگیر و دار آن جنگ همگی آن خائنان را بدوزخ فرستادند، و تنها یکتن از ایشان امکان فرار یافت. [صفحه ۶۱]

نفوذ اسلام در جزیره العرب

اشاره

پیمبر (ص) مدت سیزده سال دشوار - که خود و یارانش در آن سالها انواع مشکلات و شکنجه و ارباب را تحمل کرده بودند - در مکه بدعوت قوم خود ادامه داد، در اینمدت کار آزار قریش نسبت بمستضعفین بحدی از قسوت و وحشیگری برآمده بود که بعضی از ایشان جان خود را در اثر شکنجه از دست دادند، و تنها گناه نابخشودنی آنان این بود که آئین توحید را بجای کیش بت پرستی برگزیده، و از آن دیانت، و از پرچمدار آن دعوت پیروی کرده بودند. بلکه جباران قریش کار لجاج و عناد را بجائی کشیدند که طی توطئه‌ای ظالمانه زندگی شخص پیمبر (ص) را هدف ساختند، و در اواخر سیزدهمین سال از آغاز دعوت اسلامی سران و نمایندگان عشائر قریش در مجلس شورای «دارالندوه» طرح قتل پیمبر (ص) را به اتفاق آراء تصویب کردند، زیرا ایشان چنین عقیده داشتند که این دعوت توحید که اکنون ریشه‌هایش را در سرزمین قلوب و نفوس گرایندگان نفوذ و گسترش داده و داخل و خارج مکه انتشار یافته با کشته شدن پیمبر (ص) که منادی این دعوتست از میان خواهد رفت. [صفحه ۶۳] ولی خدای تعالی پیمبر خود را از شر این توطئه خطرناک نجات بخشید، و پیمبر (ص) امکان یافت تا بوضع معجز آسائی در همان شب که مشرکین برای اجراء طرح جهنمین خود تعیین رکنه بودند، از مکه خارج شود، و با گذراندن چند روز پر حادثه در غاری که مهندس وجود از آغاز آفرینش زمین آن را برای چنین وقتی پی‌افکنده بود، و با پشت سر نهادن شدائد بسیار و مخاطرات بیشمار خود را از حوزه قدرت و منطقه حکومت بیدادگران قریش برهاند، و به محیط امن مدینه برساند. همانطور که افرادی که به آن دعوت گرویده بودند - پیش از هجرت آن حضرت و بعد از آن مکه را پشت سر نهادند، و در سرزمین مقدس مدینه گرد آمدند. شک نیست که قریش راغب نبودند که پیمبر (ص) مکه را به آهنگ مدینه ترک کند، بلکه از چنین پیشامدی سخت نگران بودند، و بشدت وحشت داشتند و از ترس همین پیشامد بود که طرح قتل او را تصویب کردند، زیرا معنی رسیدن او ب مدینه، پایه گذاری امتی جدید تحت زعامت و زمامداری همین عنصر فراری بمنظور براندازی کیان بت پرستی در داخل مکه، پایتخت و مرکز رئیسی و اساسی آن آئین بود. ولی از قریش چه کاری ساخته بود؟! سرانجام همان حادثه‌ای که ایشان از حدوث آن میترسیدند رخ داد، پیمبر (ص) سالم و موفق ب مدینه وارد شد، و با عظیمترین استقبال در تاریخ این شهر مواجه گشت.

جنگهای منتهی به شکست

بهمین جهت قریش - پس از هجرت پیمبر (ص) و یاران آن سرور بمدینه آرام نگرفتند، و ناکامی ایشان در ممانعت از هجرت پیمبر (ص) دل‌هایشان را بشدت میفشرد، و خواب و آرام را برایشان حرام ساخته بود، بویژه بعد از آنکه مدینه بصورت نخستین پایتخت حکومت اسلام درآمد، و بیشتر مردم یثرب زیر پرچم آن دولت اجتماع کردند. اندیشه‌های شرارت آمیزی که در قلوب و نفوس مشرکین مکه در حال اشتعال بود، ایشان را بنحو طاقت فرسایی تحت فشار قرار میداد، و بنحو جنون آمیزی [صفحه ۶۴] به ادامه ظلم و تعدی نسبت بمسلمین بر می‌انگیخت، و نخستین قرار ظالمانه‌ای که دارالندوه پس از هجرت پیمبر (ص) آغاز کرد، این بود که مسلمین را بعنوان محاربینی بشمار آورد که قتلشان در همه جا و همه حال واجب و لازم و یک وظیفه دینی و قومی است. قبل از آن طی قراری دیگر، مسلمین را از حق داخل شدن بحرم و زیارت بیت ممنوع ساخت و بمتقضای همین قرار مسلمین مدت شش سال از دخول حرم و طواف کعبه - که آتش اشتیاق آن در دل‌هایشان زبانه میکشید - محروم ماند. قریش حتی به این حد از ظلم و تعدی نسبت بمسلمین اکتفاء نکردند، بلکه در اثر شدت علاقه بمحو اسلام و براندازی آثار آن همگی راههای ممکن برای قتل پیمبر (ص) را آزمایش کردند، و از آن جمله چند توطئه را بمنظور ترور پیمبر (ص) ترتیب دادند، ولی خدا همگی آنها را با شکست مواجه ساخت، و بر حسرت دل‌های سیاه ایشان بیفزود.

آتش جنگهای گسترده، و فراگیر

بلکه کینه عمیقی که در نفوس مشرکین زبانه میکشید، ایشانرا به افروختن آتش جنگهای گسترده و فراگیر، و حملاتی منظم بمنظور شکستن شوکت مسلمین و جلوگیری از گسترش موج دعوت نوحاسته توحید بگماشت، و تحت تأثیر همین کینه فزاینده حملات نظامی نیرومندی را بر ضد مسلمین انجام دادند، که موج بعضی از آنها تا پشت دیوار مدینه - نخستین پایتخت اسلام گسترش یافت، و اگر حمایت و رعایت الهی در کار نمیبود بیم آن میرفت که آن مرکز توحید بدست قوای اهریمنی شرک سقوط کند، و چنین بنظر میرسد که عظیمترین و خطرناکترین این حملات ظالمانه، حملات مشهور: بدر سال دوم، و احد در سال سوم، و احزاب در سال چهارم هجری بوده است. ولی قریش علی رغم تفوق در کلیه وسائل و مهمات مادی - یا جنگ بدر - برای اولین بار در تاریخ، فجیعترین و خفتبارترین شکست بر جبهه مغرور شرک وارد شد، و اسم و آوازه نظامی قریش - که برای [صفحه ۶۵] شکستن شوکت مسلمین مجهز شده بودند - لگدمال گشت، و در صحنه همین کارزار هفتاد نفر از سران و سروران قریش بخاک هلاک افتادند، و هفتاد نفر دیگرشان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، و مابقی آن سپاه عظیم، بمانند برگهای پژمرده پائیزی در برابر صرصرهای شکننده، بهر سو متواری شدند، و سربکوه و دشت نهادند. همچنین در دومین حمله - یا جنگ احد - که متجاوزین قریش جنگ را به اطراف پایتخت اسلام کشیده بودند - علی رغم ساز و برگ فراوان و آمادگی کامل و انبوهی رزمندگان - بهیچیک از اهداف سیاسی از پیش تعیین شده خود دست نیافتند، و تنها دستاوردها بندگان با شکست کشته از مسلمین بود که در برابر بیست و شش نفر کشتگان خود بشهادت رسانده بودند. و اما حمله سوم - یا جنگ احزاب معروف بجنگ خندق - که در عصر نبوت بزرگترین و خطرناکترین حمله جبهه شرک بر جبهه توحید بشمار می‌آید، آخرین تیر در ترکش آمال و آرزوهای قریش بود که بر صخره مقاومت شدید سپاه اسلام در هم شکست! زیرا این حمله عظیم آخرین حلقه از سلسله حملات نظامی‌ای بود که قریش در تاریخ حملات خود متوجه مسلمین ساختند، و خود و هم‌پیمانان نجدیشان پس از یکماه محاصره مدینه با ناکامی شدیدی مواجه شدند و با ارمغان یاس و حسرت بمکه و منازل خود بازگشتند، و تنها دستاوردها از این حمله کشته شدن چند تن از قهرمانان نامی و بدام افکندن یهود بنی قریظه بود که با غره شدن بحمایت ایشان پیمانی را که با مسلمین داشتند شکستند،

و خودا نیز بسپاه احزاب پیوستند و وارد جنگ شدند، و در اثر همین خیانت و نقض عهد خود را طعمه شمشیر حکومت اسلام کردند، و زنان و کودکانشان را به اسارت دادند.

رسوخ ریشه‌های شجره طیبه اسلام

هدف قریش از اجراء این حملات بزرگ نظامی - بویژه حمله احزاب - [صفحه ۶۶] محو کیان مسلمین، و برکندن ریشه های اسلام از سرزمین منطقه بود، ولی حوادث درست، در جهت عکس این هدف جریان یافت، زیرا: «خدا کشتی آنجا که خواهد برد» و بویژه این واقعیت در شکست قریش و هم‌پیمانانشان در جنگ احزاب نمایان گشت. زیرا با ناکام ماندنشان در این جنگ، و عقب‌نشینی خفتبارشان از این صحنه، ستون فقرات آمال و آرزوهای طویل و عریض قریش درهم شکست، و صلابت و قوت پایه‌های دولت اسلام فزونی گرفت، و اسلام ریشه‌های خود را در سرزمین جزیره تعمیق بخشید، و سایه خود را سرعتی حیرت‌انگیز و بشکلی بیمانند بر سراسر منطقه گسترش داد. و مسلمین پس از ناکامی نیروهای احزاب، و بعد از فرود آوردن ضربت کاری بر یهود بنی‌قریظه بصورت نیروئی عظیم درآمدند که همگی دشمنان اسلام از آن وحشت داشتند، و آن نیرو از هیچکس بویژه از عناصر بت‌پرست بیم و هراسی نداشت.

تنها یهود خیبر

در این میان تنها نیروئی که مسلمین برای آن حسابی قائل بودند، نیروی یهودی موجود در منطقه خیبر - در سمت شمال شرقی مدینه و بفاصله تقریبی هشتاد میل از آن شهر بود، زیرا در این منطقه تقریباً ده هزار رزمنده یهودی وجود داشتند که با تمام قوا در محو اسلام میکوشیدند، و هدفی جز براندازی مسلمین نداشتند. ولی مسلمین قبل از ماجرای حدیبیه، طی درسهایی که به یهود خیبر القاء کردند، شکست ناپذیری قوای اسلام را به ایشان خاطر نشان ساختند، بویژه پس از آنکه فدائیان دو نفر از ملوک خیبر را یکی پس از دیگری، در داخل خود خیبر از پا درآوردند، و با این اقدام دلیرانه از طرف فدائیان روحیه یهود متزلزل و ضعیف شد. و اعتماد بنفس و اتکاء بکثرت رزمنده‌گانشان فرو کاست. و با اینکه عده رزمنده‌گانشان بده هزار تن بالغ میشد، و عده رزمنده‌گان اسلام از دوهزار نفر تجاوز نمیکرد، بیم و هراس مسلمین زوایای دلهاشان را انباشته ساخت، تا اندیشه حمله بمدینه را از سر بدر کردند، و تمام توجهشان را بدفاع [صفحه ۶۷] از خودشان در داخل قلعه‌هاشان معطوف داشتند، و در انتظار حمله مسلمین بمنظور فتح و تسخیر آن قلعه‌ها و پایان دادن وجود یهودی، با خاطری آشفته و خیالی پریشان بسر میبردند.

حرکت به سوی مکه به قصد عمره

چنین نظر میرسد که مسلمین اوضاع و احوال روحی یهود، و بیم و هراسشان از قدرت حکومت اسلامی را دریافتند، و ضعف روحیه و انحلال معنویاتشان را بازشناختند، و مطمئن شدند که تحرک ایشان برای حمله بمدینه - و کامیابیشان در این حمله حتی در غیاب فرمانده کل و بیشتر رزمنده‌گان امری محالست، و با توجه بهمین واقعیت، پس از استقرار مسلمین در چنین موضع مستحکم و مرکز مهم و ممتازی که هیبت و شکوهشان را در سراسر منطقه یشرب و مناطق مجاور آن گسترش داده، و یهود خیبر را مرعوب و منکوب ساخته بود با بی‌اعتنائی بلشگر گاه شرک در مکه - تصمیم گرفتند تا به آهنگ زیارت بیت الله الحرام رهسپار آن ناحیه شوند، و آرزوهائی را که سالها در دل داشتند تحقق بخشند! قراردادهای مورد احترام عرفی و قوانین یا نوشته چند هزار ساله مقرر داشته بود که زیارت و طواف بیت عتیق باری همگی قوم عرب حقی مشاعست، اگرچه آراء و مذاهبشان در عبادت مختلف باشد، و برای قریش در موضع آستانه‌داری بیت، و مسئولیت

تأمین امنیت حرم روا نیست که هیچ انسانی را از دخول حرم و زیارت بیت و انجام مناسکی که از زمان ابراهیم خلیل معمول بوده باز دارند. ولی جباران قریش در عرصه ظلم و حشکونی چندان پیش تاخته بودند که مسلمین را از زیارت بیت و انجام سایر مناسک منع کردند، و ریختن خون ایشان را، حتی در حال لیبیک گفتن و در داخل حرم مباح ساختند! مسلمین در طول این پنجسال صبر کردند، و از رفتن بمکه خودداری نمودند و علت این بود که از نظر نظامی در موضعی نبودند که بتوانند از حقوق مسلم خود دفاع کنند، و در برابر تجاوز و تعدی بیدادگران قریش مقاومت نمایند. [صفحه ۶۸] ولی اکنون که به نیروی دارای وزن و اعتبار مبدل شده‌اند، و قدرت دفاع از حق خود را بدست آورده‌اند، و امکان آنرا یافته‌اند که حتی در صورت اقتضاء و در شرایط ضروری با استفاده از زور - که تنها منطق قابل فهم برای گردنکشانست به‌دفع خود نائل شوند و بمکه درآیند، میباید راه مکه را در پیش گیرند، و مناسک عمره را، که طی پنجسال بعلت تجاوز و ستم قریش یارای انجام آن را نداشته‌اند انجام دهند. بهمین جهت پیامبر (ص) در شهر و در میان قبائل صحرائین اعلام کرد که قصد سفر بمکه دارد، و افزود که اندیشه تهاجم به آن شهر را ندارند، بلکه تنها هدفش در این سفر انجام عمره است، سپس سفیری به مکه فرستاد تا تصمیم او را بقریش ابلاغ کند، تا گمان نبرند که او برای جنگ بدانسو می‌آید.

آمادگی برای پیشامدها

ولی پیامبر (ص)، با اینکه نیت آشتی جویانه داشت، و چیزی جز زیارت بیت و اداء مناسک عمره نمیخواست، این احتمال را از نظر دور نمیداشت که ممکنست قریش با او از سر جنگ درآیند، و با نیروی اسلحه او را زیارت بیت بازدارند، و از این جهت مقرر داشت تا همراهان شرط احتیاط را بجا آورند، و شمشیرهاشان را با خود داشته باشند. بر اینگونه پیامبر (ص) مردم شهری و صحرائین را فرا خواند تا در این سفر که بی تردید سفری پر خطر خواهد بود، او را همراهی کنند، و این احتمال خطر بدان جهت بود که میان پیامبر (ص) و قریش هیچگونه پیمانی منعقد نشده بود، بلکه هر دو جبهه آشکارا در حال جنگ بسر میردند.

کارشکنی منافقین

و علی رغم اینکه در این برهه تاریخی شمار منسوبین به اسلام، چه در شهر و چه در بیابان بسیار بود، جز مومنین صادق و مسلمین حقیقی دعوت پیامبر (ص) را اجابت نکردند. و اما منافقین مدینه و سست ایمانان قبائل بدوی که هنوز [صفحه ۶۹] ایمان بدلهایشان نفوذ نکرده بود از شرکت در این سفر تعلق و کوتاهی کردند، زیرا تصور ایشان این بود که مشرکین مکه با نیروی سلاح از ورود پیامبر (ص) و همراهانش به آن شهر ممانعت خواهند کرد و مسلمین و پیامبرشان ناگزیر خواهد شد که دور از شهر و دیار خود در جنگی سخت شرکت جویند، و بهمین جهت این سفر مخفوف به انواع خطر است، و البته منافقین چنین پشتوانه‌ای از ایمان قوی نداشتند که در پرتو آن چنین خطرها را در راه کسب خشنودی خدا بی‌اهمیت تلقی کنند. بهمین جهت اینان در جای خود فروکش کردند، و از کاروان ایمان واپس ماندند، و به عذرهای واهی، از قبیل گرفتاری خانوادگی، و مشکلات مالی تشبث کردند. در صورتیکه علت حقیقی این انهمزام و واپس ماندگی بیم آن بود که جنگی سخت میان مسلمین و مشرکین در گیرد، و چه بسا که مسلمین سالم بخانه‌هاشان باز نگردند! آنان اینچنین گمان می‌بردند، بلکه بر همین پایه از تصور و تخیلشان در گوش یکدیگر نجوی میکردند، و در گفتگوی سری خود میگفتند: آیا ما بسوی قومی برویم که به کنج خانه پیامبر (ص) در مدینه لشکرکشی کرده‌اند، و اصحاب او را کشته‌اند؟... این حقیقت حال و خلاصه مقال خود باختگان بود، ولی قرآن در مراحل بعد پرده از کارشان برداشت، و حقیقت حالشان را برای پیامبر (ص) و دیگران آشکار ساخت، و در این باره گفت: این واپس ماندگان اعراب در جواب دعوت تو خواهند گفت: مسائل مالی و گرفتاریهای خانوادگی ما را مشغول ساخته است پس بهنگام طواف پیرامون کعبه - برای ما طلب

آمزش کن، اینان بزبانهاشان چیزی میگویند که در دلهاشان نیست. بگو: اگر خدا برای شما زبانی اراده کند یا خیری بخواهد چه کسی قادر است که در برابر مشیت خدا مقاومت کند؟ نه چنین است که شما پنداشته‌اید و بر زبان رانده‌اید - بلکه خدا به اعمال شما [صفحه ۷۰] آگاه و با خبر است. [۹]. همچنین قرآن در کشف عقیده ایشان، دائر بر اینکه مسلمین در این سفر همگی نابود خواهند شد، میگوید: بلکه شما پنداشتید که پیمبر (ص) و مؤمنین هیچگاه از این سفر باز نخواهند گشت، و بخانواده‌هاشان نخواهند پیوست، و این پندار در اذهانتان زیبا جلوه کرد، و شما گمان بد کردید، و در عالم علم خدا گروهی مستحق عذاب بوده‌اید [۱۰].

یاران برگزیده

ولی این روحیه انهرامی که منافقین را از شرکت در کاروان عمره فرو نشاند، و ایشان را بر آن داشت تا نیروی عزیمت افراد سست پیمان را متزلزل سازند، و از مرافقت پیمبر (ص) باز دارند اندک تاثیری در عزم و اراده افراد برگزیده از اصحاب پیمبر (ص) نداشت، و از اینرو بمجرد شنیدن بانگ چاووش، برای کوچ کردن بمکه، شادمانه، بر یکدیگر سبقت گرفتند، و بندای منادی پیمبر عزیز و عظیمشان لبیک گفتند، و کارشکنیهای منافقین را بهیچ نشمردند، زیرا این گروه برگزیده اطمینان کامل داشتند که سعادت دنیوی و رستگاری اخروی در گرو اطاعت اوامر پیمبر است که ایشان را جز بسوی خیر نمیخواند. بر اینگونه گروهی بالغ بهزار و چهار صد نفر از مهاجرین و انصار، که چهارصد نفرشان بر اسبها سوار بودند آماده شدند تا در رکاب پیمبر (ص) بسوی مکه روان گردند، و چون آمادگی خود را اعلام کردند، پیمبر (ص) ایشان را براه مکه روان ساخت، و پیمبر (ص) چون به ذوالحلیفه [۱۱] رسید به نیت عمره محرم شد، و احرام پوشیدنش را به همگان اعلام کرد، تا مردم منطقه بدانند که او نه برای جنگ، بلکه بقصد زیارت بیت و اداء مناسک عمره از مدینه خارج شده، و آهنگ مکه کرده است، و در اینحال همراهان نیز به پیروی از آن حضرت احرام بستند. [صفحه ۷۱]

فرماندار مدینه

پیمبر (ص) بنا بسنت و عادت جاری خود بهنگام بیرون شدن از مدینه طی فرمانی نمیله بن عبدالله لثی را بفرمانداری شهر منصوب نمود، و رتق و فتق امور در ایام غیبت خود را به او سپرد، و از سوی دیگر ابن ام مکتوم را به امامت جماعت بگماشت. و در همان اوان که آهنگ خروج از مدینه داشت «بسر بن سفیان کعبی خزاعی» را که برای تقدیم سلام بمدینه آمده بود، فرمود: ای بسر، همچنان در مدینه بمان تا بهمراه ما خارج شوی، زیرا ما، بخواست خدا، قصد عمره داریم. پس بسر فرمان کرد، و در مدینه بماند تا پیمبر (ص) او را فرمود که هفتاد شتر بعنوان «هدی» و برای قربانی در مکه خریداری کند، و آنها را به چراگاه «ذوالجدر» بفرستد، و بسر در پس اجراء فرمان بطرف سراپرده قبائل صحرائشین روان شد، و اشتران را خریداری کرد، و به ذوالجدر فرستاد، و پس از انجام مأموریت بمدینه باز گشت، و این بهنگامی بود که پیمبر (ص) و همراهان آن سرور برای سفر عمره آماده شده بودند، پس در آن وقت بسر اشتران را بمدینه منتقل ساخت، و با نشانه‌های مخصوص هدی کعبه بیاراست، و منظور پیمبر (ص) از این کار آن بود که مردم منطقه همگی بدانند که او و همراهان قصد عبادت دارند و برای جنگ با قریش بسوی مکه نمیروند.

ناجیه بن جندب سرپرست اشتران هدی

پیمبر (ص) بهنگام خروج از مدینه «ناجیه بن جندب اسلمی» را بسرپرستی اشتران هدی بگماشت، و فرمود تا آنها را به ذوالحلیفه برساند، و آنگاه با اصحاب از مدینه شد، و این در حالی بود که او و یارانش بنا بخوابی که او دیده بود شکی در فتح نداشتند.

تاریخ خروج از مدینه

و تاریخ خروج پیمبر (ص) از مدینه، روز دوشنبه، غره ما ذوالقعدة سال [صفحه ۷۲] هفتم هجری بود، و پیمبر بهنگام آغاز سفر در خانه خود غسل کرد، و دو حله از بافته های «صحار» [۱۲] بر تن نمود، و از در خانه بر شتر خود «قصواء» سوار شد و همچنان با همراهان روان گشت تا به ذوالحلیفه رسید، و در آنجا توقف کرد، و برای اداء نماز ظهر به امامت ایستاد، و آنگاه شتران هدی را طلب کرد، و چند شتر را بدست خود علامت هدی بر نهاد، و اشتر ابوجهل بن هشام را، که از اشتران مشهور مهری اصیل بود، و در جنگ بدر بغنیمت گرفته شده بود در میان آن اشتران قرار داد تا بوسیله یادآوری شکست مشرکین در جنگ بدر حسرت و اندوهشان را تجدید کند، و پیمبر (ص) با علامت نهادن اشتران بر همگان ثابت کرد که تنها هدفش در این سفر عبادتست، و بهیچ وجه قصد جنگ ندارد و چنانکه پیش از این اشارت رفت از ذوالحلیفه محرم شد، و لیبک گفت، و همراهان نیز محرم شدند، و لیبک گفتند.

شرکت بانوان در سفر عمره

و در این سفر چهار تن از بانوان در کاروان حضور داشتند، که یکی از ایشان «ام سلمه» همسر آن سرور بود، و آن سه بانوی دیگر ام عماره، و ام عامر، و ام منیع و هر سه از بانوان انصار بودند.

باز هم منافقین

و همچنین دو نفر از سران منافقین بنام عبدالله بن ابی بن سلول، وجد بن قیس در این سفر شرکت داشتند، و این در حالی بود که بقیه منافقین از مدینه خارج نشدند و شک نیست که این دو منافق نیز بداعی ایمان خارج نشده بودند، بلکه از خروج خود اهداف دیگری، و مهمتر از همه انگیختن فتنه و تشکیک در میان مسلمین داشتند، چنانکه در گروه «بنی المصطلق» نیز بهمین منظور شرکت کردند. [صفحه ۷۳]

پیشاهنگان اکتشاف و جمع آوری اخبار

با اینکه پیمبر (ص) با کمال صراحت و وضوح اعلام کرده بود که قصد جنگ ندارد، احتمال تجاوز قریش را نیز از نظر دور نداشته بود، زیرا وضع موجود در میان مسلمین و مشرکین وضع جنگ بود، و اگرچه مسلمین در حال عبادت بودند، و این حال در عرف کلیه قبائل عرب چه موحد و چه مشرک رمز آشتی و نشان مسالمت بود، و هیچیک اغز آن قبائل تعرض بکسی در این حال را روا نمی داشت ولی با اینهمه، مسلمین نمیتوانستند از طرف ایشان آسوده خاطر باشند. بهمین جهت پیمبر (ص) اولاً بسر بن سفیان کعبی خزاعی را مأمور ساخت تا اخبار منطقه را گرد آورد، و از نوایای مردم آن سامان کسب اطلاع کند، و دریابد که چون این مردم خبردار شوند که پیمبر (ص) با اصحاب به آهنگ مکه از مدینه خارج شده چه خواهند گفت و چه واکنشی نشان خواهند داد؟ از اینرو بسر از پی انجام این مأموریت روان شد، و بمکه درآمد، و اوضاع و احوال کلی اجتماعی را زیر نظر گرفت، و معلومات لازم و اطلاعات کافی را گرد آورد. و همچنان در مکه به انجام مأموریت خود سرگرم بماند، و زمانی آن شهر را ترک کرد که پیمبر (ص) بسرزمین عسفان وارد شد، و در آنجا با بسر ملاقات کرد. همچنین پیمبر (ص) بهنگامی که در ذوالحلیفه میزیست، دسته ای از سواران را مأمور ساخت تا پیشاپیش موکب او، بصورت پیشاهنگ کاروان حرکت کنند، و تا هنگام ورود کاروان بمکه، عملیات اکتشاف را ادامه دهند، و این بمنظور پیشینی حوادث و رویدادهای ناگهانی بود، و اگر چه پیمبر (ص) در این سفر یا بقبائل مسلمان

میگذشت، و یا بقبائل مشرکی که با او پیمان عدم تعرض داشتند، با وجود این تشکیل این دسته از سواران را لازم شمرد. و این جوخه متشکل از بیست سوار بود که مردانی از مهاجرین و انصار در آن شرکت داشتند، و مقداد بن اسود، و ابوعیاش زرقی، و حباب بن منذر، و عامر بن ربیع، و محمد بن مسلمه انصاری، و سعد بن زید، و عباد بن بشر از افراد این جوخه بودند، و فرمانده این جوخه عباد بن بشر انصاری بود. [صفحه ۷۴]

مسیر پیمبر به مکه

«واقعی» در کتاب مغازی تحرکهای پیمبر (ص) در این سفر تاریخی را توصیف کرده. و درباره رویدادهایی که در عرض راه برای آن حضرت رخ داده، و احادیثی که برای اصحاب خود و برای دیگران بیان کرده، و بمنزله اصول تشریحی و آداب اسلامی تلقی شده، سخن بمیان آورده، و همچنین از مراحل و منازل که پیمبر (ص) در این سفر پیموده است نام برده، و ما اکنون خلاصه سخن او را در اینجا می‌آوریم، مسلمین در شمار هزار و ششصد، و بقولی هزار و چهارصد، و بقول دیگر هزار و پانصد و بیست و پنج نفر با آن حضرت همسفر شدند، و از قبیله اسلم صد نفر به آن کاروان پیوستند، و پیمبر (ص) تحرک خود را از منازل قبائل میانگین مکه و مدینه و دعوت ایشان بشرکت در کاروان را ادامه داد، ولی ایشان بیهانه گرفتاری امور مالی و سرپرستی کودکان و رسیدگی به بستگان از شرکت در آن کاروان امتناع کردند، و پیمبر (ص) تحرک خود را همچنان ادامه داد، و در این تحرک «ناجیه بن حنبل» و جوانانی از قبیله اسلم را در مقدمه کاروان قرار داد، و کاروان در مسیر خود بسمت جنوب طی طریق کرد تا بسرزمین ملل رسید و پیمبر (ص) شب را در آنجا بسر برد، و در بامداد روز سه شنبه از ملل حرکت کرد، و طعام عشاء را در محل «سیاله» صرف فرمود، و شب را در «روحاء» گذراند، و در آنجا با گروه‌هایی از قبیله «بنی نهد» که بدام‌داری مشغول بودند دیدار کرد، و ایشان را به اسلام فرا خواند، ولی آنان دعوتش را نپذیرفتند، و آنگاه مقداری شیر برسم هدیه تقدیم داشتند، اما پیمبر (ص) از قبول آن هدیه امتناع کرد، و فرمود: من هدیه مشرکی را نمی‌پذیرم. و چون تمایل بعضی از همراهان را نسبت بتناول شیر احساس کرد. فرمود تا آن را از ایشان خریداری نمودند.

قریش خبر سفیر پیمبر را چگونه تلقی می‌کردند

خبر حرکت پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور بقصد عمره، در میان قبائل [صفحه ۷۵] عرب شایع شد، و این خبر برای ایشان عجیب نیامد، زیرا زیارت بیت بویژه در ماههای حرام حق هر انسان، تابع هر دین و دارای هر جنسیتی بود، و عرب آنرا بعنوان قانونی نانوشته باور میداشتند، و نافذ و محترم می‌شمردند. ولی قریش این قانون را نقض کردند، در صورتیکه ایشان مکلف و مسئول بودند که قبل از دیگران برعایت آن ملتزم باشند، و بیش از همه آنرا محترم بدارند، و در اجرای آن بکوشند، زیرا ایشان تا همین سال، آستانه‌دار کعبه و مسئول پدید آوردن جوی بودند که مردم بتوانند با آسودگی خاطر مناسک و شعائر خود را در آن جو انجام دهند، و حتی زائرینی که با ایشان در حال جنگند - در صورتیکه بقصد جنگ نیامده باشند - از همه گونه تسهیلات برخوردار شوند، زیرا منطقه حرم نزد قوم عرب دارای حرمت و قداستی بود که ریختن خون و انگیختن جنگ در حدود آنرا بشدت تحریم میکرد، و این یک قانون کلی و یک سنت عمومی بود که از هزاران سال قبل در سراسر جزیره العرب با احترام تلقی میشد. ولی جباران قریش تحت تاثیر عامل خشم و انگیزه غرور این قانون را زیر پا گذاشتند، و با جدیت و اصرار تمام پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور را از ورود به مکه مانع شدند، در صورتیکه پیمبر (ص) قبلا به ایشان اطلاع داده بود که قصد جنگ ندارد، و اکنون در حال احرام بسر میبرد، و تنها هدفش زیارت بیت و انجام عمره است. علت ممانعت قریش این بود که ایشان ورود پیمبر (ص) و جمع کثیری از اصحاب او بمکه را بعنوان حادثه‌ای تلقی میکردند که احترام و حیثیتشان را جریحه‌دار می‌سازد، و کبر و غرورشان را مخدوش می‌کند، و این

رویداد در نظر قبائل عرب بمنزله دلیلی عملی بر ضعف سیاسی و سقوط هیبت نظامی ایشان تلقی می‌شود، و نقش رهبری قریش را در میان عرب لکه‌دار می‌سازد، در واقع قریش ورود پیمبر (ص) با جمعی چنین از اصحاب بمکه را پاسخی بر معنی برفتار ظالمانه‌ای بحساب می‌آوردند، که چند سال پیش از این درباره او و یارانش مرتکب شده بودند، تا آنجا که ایشان را مجبور ساختند که برای نجات جان خود خانه و کاشانه و ش‌هر و دیارشان را پشت سر گذارند و [صفحه ۷۶] پس از طی سفری پر رنج و خطر، رخت در سرزمین غربت بگشایند. آری، این همان فراری دیروز است که امروز در چنین کوبه‌ای از شکوه و جلال بمکه باز آمده! و این همان پناهنده غار ثور است که از بیم سواران و کمان‌داران قریش یارای سخن گفتن بلند نداشت، و امروز با بانک بلند لبیک می‌گوید، و هر لبیک او تیری بر قلب جباران مکه مینشاند. اینک او است که، پس از گذشت پنجسال از نجات یافتنش از برق شمشیرهای حانستان قریش، بطرف مکه رهسپار است، و در این سفر، بر خلاف بیرون شدنش از این شهر، نه تنها است، و نه پنهان و نه ترسان، بلکه در رأس هزار و ششصد نفر از یارانی سفر می‌کند که بزرگترین آرزوی هر یک از ایشان فدا کردن جان در برابر حمایت او است! در اینصورت این سفر نوعی تحدی و جوابی سخت بگذشته قریش است. قریش سفر عمره پیمبر (ص) را بر اینگونه تلقی و توجیه می‌کردند، و بهمین جهت بود که از شنیدن این خبر با موجی از نگرانی و وحشت و خشم و نفرت مواجه شدند.

قریش در مجلس شورای مکه

سران قریش وقتی از صحت خبر تحرک پیمبر (ص) و اصحاب بطرف مکه اطمینان یافتند، جلسه فوری و فوق‌العاده‌ای در دارالندوه تشکیل دادند، تا در این باره به رای زدن پردازند، و برای روبرو شدن با این تحول خطیر طرحی تهیه کنند، و برای حل این مشکل چاره‌ای بسازند. و پس از بحث مفصل و بررسی جوانب امر، هیأتی متشکل از سه تن از بزرگان مکه را تعیین کردند، تا این قضیه را پی‌گیری کنند، و بهر قسم که صلاح بدانند در برابر آن قیام و اقدام نمایند، و این سه تن عبارت بودند از: عکرمه بن ابی جهل مخزومی، و صفوان بن امیه جمحی، و سهیل بن عمرو و عامری. واقدی در کتاب مغازی آورده است که: مشرکین چون خبر حرکت پیمبر (ص) بطرف مکه را دریافت کردند، سخت نگران شدند، و انجمنی ساختند، و [صفحه ۷۷] با صاحب‌نظرانشان به رای زدن پرداختند، و گفتند: او می‌خواهد بیهانه عمره با سپاهیان به شهر ما وارد شود، تا بقبائل عرب بشنوند که با زور بشهر ما درآمده است، در صورتیکه حالت جنگ همچنان در میان ما و او کار فرما است، بخدا قسم تا پلکی از چشمان ما در جنبش باشد اینکار امکان پذیر نیست، پس اکنون بیندیشید و رأی خود را باز نمائید. آنگاه به اتفاق آراء رسیدگی و تصمیم در این باره را به سه نفر از سران: صفوان بن امیه، و سهیل بن عمرو، و عکرمه بن ابی‌جهل تفویض کردند.

قریش آماده می‌شوند تا با توسل بزور از ورود پیمبر و مسلمین ممانعت کنند

سه نماینده منتخب، با جلب نظر سایر سران مکه، طرح کاملی برای روبرو شدن با مسلمین و جلوگیری از نزدیک شدنشان بکعبه تهیه کردند، و مقرر داشتند که اگر مسلمین برای انجام عمره بورود بمکه و زیارت کعبه پافشاری کنند، با قوه سلاح از ایشان جلوگیری نمایند، و طرح مشکرین برای جلوگیری از ورود مسلمین بمکه طی چند ماده خلاصه می‌شود: ۱- اعلام آماده باش در میان کلیه کسانی از قریش که قدرت حمل سلاح داشته باشند، و مجهز ساختن ایشان برای جنگ با مسلمین. ۲- طلب همکاری نظامی از «احابیش» [۱۳] و ثقیف، و سایر هم‌پیمانان قریش، بهنگام روبرو شدن با مسلمین. ۳- اختصاص دادن مبلغی قابل توجه بتهیه مهمات و وسائل برای رزمندگان قبائل هم‌پیمان قریش، در صورتیکه این رزمندگان قصد آن داشته باشند که در این مبارزه بقریش بیوندند. [صفحه ۷۸] ۴- تحرک اسلحه‌داران و منتقل شدن ایشان بخارج مکه، تا قبل از وصول مسلمین بحدود حرم برای جلوگیری ایشان از ورود بحرم آماده باشند. ۵- بیرون فرستادن زنان و کودکان، بعنوان دلیلی عملی بر جدی بودن تصمیم قریش. ۶- تشکیل نیروی انبوه

از سواران تحت فرماندهی خالد بن ولید، و تمرکز آن نیرو در شاهراه میان مکه و مدینه، در نزدیکی سرزمین حرم، برای اعلام تصمیم قاطع قریش بر ممانعت از ورود مسلمین بمکه. ۷- اعزام خبرگزاران و نیروهای اکتشافی، حتی بدورترین نقاطی که موکب پیمبر (ص) از آن عبور خواهد کرد، بمنظور زیر نظر گرفتن آن موکب و جمع‌آوری کلیه اخبار مربوط به آن تحرک و ابلاغ سریع آن بمرکز فرماندهی قریش.

اجراء برنامه ممانعت

قریش و وابستگان مفاد همگی این مواد را بطور کامل و دقیق اجراء کردند چنانکه در زمینه اعلام آماده باش عمومی کلیه افرادی که قدرت حمل سلاح داشتند از شهر خارج شدند، و از جهت جلب مساعدت هم‌پیمانانشان موفق شدند که حقیقت موضع مسلمین را در نظر «حلیس بن زیان» رئیس احابیش، و سایر هم‌پیمانان مشوه و معکوس جلوه دهند، و ایشان را بعنوان گروهی جنگجو و متجاوز معرفی کنند. و از این رهگذر نظر موافق رئیس طایفه احابیش و همکاری افراد آن طایفه را جلب کنند، و همچنین «عروه بن مسعود» ثقفی هم‌پیمان دیگر خود را با برنامه خویش موافق سازند. تا رزمندگان طایفه «ثقیف» را از طائف بمکه آورد، و برزندگان قریش ملحق سازد. و بر اینگونه نیروی ضربتی عظیمی بالغ بر هشت هزار نفر را آماده بخدمت و مهیای حمله کند.

لشکرگاه مرکزی قریش

قریش مرکز فرماندهی نیروی ضربتی مشترک را در منطقه «بلدح» در سمت غرب مکه قرار دادند، و زنان و کودکان را از شهر بیرون بردند، و در نزدیکی [صفحه ۷۹] لشکرگاه جای دادند، و از سوی دیگر نیروی سواره را که بالغ بر دویست رزمنده و تحت فرماندهی خالد بن ولید بود در سرزمین «کراع الغمیم» بر سر شاهراه مکه - مدینه، که محل عبور پیمبر (ص) و همراهان برآورد شده بود، مستقر ساختند. و از دیگر سو دستگاه اکتشاف و خبرگزاری را با دقیقترین شیوه بکار گرفتند، چنانکه ده نفر از متخصصین این فن را تحت فرمان «حکم بن عبد مناف» مأمور این کار کردند، و او تنظیم این عده را بعهدہ گرفت، و ایشان را بر سر کوههای مشرف بمعبر کاوران مدینه توزیع نمود، بطوری که مراقب اول، مشاهدات و اطلاعات خود را به مراقب دوم، و دوم بسوم تا مراقب دهم منتقل میساخت، و او نیز بنوبت خود مجموع آن اخبار و اطلاعات را بمرکز مخابرات، در موضع «بلدح» گزارش میکرد، و بر اینگونه فرماندهی کل قریش در بلدح همگی مطالب مربوط به تحرک مسلمین را تازه بتازه و نوبت بنوبت دریافت مینمود.

تهیه غذا و رساندن آن به مزدوران

اما از جهت رساندن غذا و موادخوراکی به مزدورانی که با سپاه بودند، چهار نفر از سران قریش این وظیفه را بعهدہ گرفتند، و این چهار نفر عبارت بودند از: ۱- سهیل بن عمرو ۲- عکرمه بن ابیجهل ۳- صفوان بن امیه ۴- حویطب بن عبدالعزی و این چهار نفر همگی مایحتاج رزمندگان غیر قرشی را با نظمی خاص و سرعت لازم در اختیار ایشان قرار میدادند.

خبرگزاران و سلاح اکتشاف پیمبر در مکه

پیمبر (ص) بهنگام حرکت از مدینه - و درست در سرزمین ذوالحلیفه - بسر بن [صفحه ۸۰] سفیان کعبی خزاعی را مأمور ساخت تا به انجام وظیفه استکشاف و جمعآوری اخبار در مکه قیام کند، و برای منتقل ساختن اخبار و اقوال و اعمال قریش در واکنشی که نسبت بسفر مسلمین نشان میدهند، به آن شهر رهسپار گردد. و بسر بن سفیان بمنظور اجراء فرمان بمکه وارد شد، و در مدت توقف در آن شهر جزء بجزء مشاهدات و مسموعات مربوط به تحرک قریش را در دفتر ذهن خود ثبت کرد، و چند روز همچنان به این

کار اشتغال داشت، تا کلیه مطالبی را که شناخت آن برای شخصی در موضع حساس و خطیر او لازم مینمود شناخت، و این مأمور دستگاه استخبارات نبوی در راه اكمال مأموریت و انجام دقیق وظیفه خود تا حد بخطر افکندن جان خود پیش رفت، بطوری که سپاه مشرک قریش و هم‌پیمانان ایشان را همچنان تعقیب کرد، تا آنگاه که در بلدح استقرار یافتند، و خیمه و خرگاه بپا کردند، و خود را برای جلوگیری از مسلمین و ممانعتشان از دخول مکه و زیارت بیت با تمام قوی آماده ساختند. آنگاه «بسر» - پس از جمعآوری کاملترین و دقیقترین اخبار بقصد دیدار پیمبر (ص) بطرف «ذات الاشطاط» که اندکی با حدود حرم فاصله داشت، روان شد، و در آنجا چون پیمبر (ص) بسر را ملاقات کرد، او را از اخبار مکه باز پرسید. بسر گفت: یا رسول الله، من قوم تو را در حالی پشت سر نهادم که خبر حرکت تو را شنیده بودند، و از شنیدن آن بشدت پریشان و نگران میزیستند، و از آن بیم داشتند که با اعمال زور بشهرشان داخل شوی، و از اینرو احابیش و سایر هم‌پیمانان خود را آماده باش دادند، و زنان و کودکانشان را بهمراه خود از شهر خارج ساختند. ایشان در برابر تو در جلد پلنگ شده، و خوی درندگی از خود نشان داده‌اند، تا تو را به زیارت مسجدالحرام باز دارند. هم اکنون ایشان در سرزمین بلدح موضع گرفته، و در آنجا خیمه و خرگاه برافراشته‌اند، و من بزرگان آن قوم را دیدم که از گوشت اشتران برای احابیش و سایر کسانی که به ایشان ملحق شده‌اند غذا تهیه میکنند. و نیروی سوار خود را که بر دویست اسب برآمده‌اند تحت فرماندهی خالد بن ولید تجهیز کرده و بر [صفحه ۸۱] سر راه گماشته‌اند، و اینک آن سواران در سرزمین «کراع الغمیم» فرود آمده‌اند و قریش جاسوسان را بر سر کوهها بمراقبت داشته‌اند، و در راهها کمین گاهها ساخته‌اند.

پیمبر با اصحاب مشورت می‌کند

پیمبر (ص) پس از دریافت این اخبار، و مطلع شدن از واکنش شدید و فعالیت گسترده قریش، بنا بسنت معهود و عادت جاری خود، دایره بر پیروی از اصل اسلامی و تعلیم اساسی مشورت، و به پیروی از فرمان: «و شاورهم فی الامر» اصحاب را بلشکرگاه خود در سرزمین عسفان فرا خواند، و در حقیقت حال را با ایشان در میان نهاد، و تطورات خطیری را که در اثر لجاج و عناد قریش، و یا فشاری ایشان در ممانعت مسلمین از ورود بمسجدالحرام و زیارت بیت پدید آمده به اطلاع ایشان رساند، و خاطر نشان کرد که کار سرسختی و خشونت قریش چنان بالا گرفته است که هشت هزار رزمنده با زنان و کودکان مردم مکه از شهر خارج شده، و در بلدح لشکرگاه ساخته‌اند، و علاوه بر این، دویست سوار مجهز در سرزمین «کراع الغمیم» در نزدیکی مقر مسلمین برای هر گونه پیشامدی آماده شده‌اند، و گوش بفرمان حمله دارند. سپس در جمع مسلمین به خطبه برخاست، و پس از حمد و ثنای پروردگار، در استشاره اصحاب فرمود: اما بعد، ای گروه مسلمین، پس درباره این ستمکارانی که همگی رزمندگان تحت فرمانش را بر ضد من آماده باش داده‌اند تا ما را از زیارت مسجدالحرام باز دارند، نظر شما چیست؟ آنگاه چون سخن پیمبر (ص) پایان رسید، یکی از اصحاب بپا خاست، و گفت: نظر ما اینست که همچنان براه خود ادامه دهیم، تا هر آن کس که ما را از زیارت بیت مانع شود با او بجنگیم.

مقداد بن عمرو سخن می‌گوید

سپس مقداد بن عمرو کندی از جای برخاست، و گفت: یا رسول الله، ما [صفحه ۸۲] سختی از آنگونه که بنی اسرائیل با موسی گفتند نمی‌گوئیم. ایشان گفتند: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما همیچنان نشسته‌ایم»، بلکه ما می‌گوئیم: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید، که ما نیز با شما می‌جنگیم». بخدا قسم یا رسول الله، اگر تا سرزمین «برک الغماد» [۱۴] روان شوی هر آینه حتی اگر یکنفر از ما باقی باشد بهمراه تو روان خواهد شد. و پس از انجام این مشورت معلوم شد که همگی مسلمین با ادامه سفر تا زیارت بیت آماده‌اند، و در صورتیکه قریش در ممانعت ایشان از دخول حرم پافشاری کنند، و ایشان را بیمارزه مجبور سازند برای دفاع نیز آمادگی دارند. در اینحال چون پیمبر (ص) با تعدی و طغیان قریش مواجه شد، و پافشاری ایشان را در ممانعت مسلمین از ورود

بحرم مشاهده فرمود، تاسف شدید خود را از اقدام سفیهانه آن قوم اظهار کرد، و گفت: دریغ از قریش که آتش جنگ ایشان را طعمه خود ساخته است، برای ایشان چه زیان دارد اگر مرا با سایر عرب واگذارند تا اگر ایشان مرا از میان ببرند قریش بدخواه خود رسیده باشند، و اگر خدا مرا بر ایشان چیره سازد، قریش بی آنکه چیزی از دست داده باشند به اسلام بگروند، و گرنه با نیرو و توان وارد جنگ شوند؟! سپس تصمیم خویش را بر ادامه فعالیت در راه نشر رسالت، و مقاومت در برابر همگی موانع و مشکلات اعلام کرد، و فرمود: «بخدا قسم که من در تبلیغ رسالتی که خدا مرا به آن مبعوث کرده است مجاهده خواهم کرد تا آنگاه که خدا آنرا پیروز سازد، یا جان من بر سر این کار برود. آنگاه پیمبر (ص) از جانب مأمورین اکتشاف اخباری دریافت کرد مشعر بر اینکه سران کفر در مکه تصمیم تهورآمیز خود را از مرحله قول بحیز عمل وارد ساخته‌اند و کلیه نیروهای خود را بتحرک درآورده، و در لشکرگاه بلدح متمرکز کرده‌اند، و حلیس بن زیان رئیس احابیش مکه، و عروه بن مسعود زعیم قبیله ثقیف نیز بنابر پیمانی که با قریش دارند به این لشکرگاه پیوسته‌اند. [صفحه ۸۳] نشانه‌های جنگ بر اینگونه - و با اتخاذ قرار ظالمانه و مخالف با ارزشها و سنتهای عرب از سوی قریش علامات جنگی ناخواسته در افق منطقه نمایان شد، و با آنکه پیمبر (ص) جنگ با قریش را خوش نمیداشت، این احتمال را از نظر دور نداشته بود که ممکنست قریش بچنین عمل احمقانه‌ای که به آن اقدام کرده‌اند، دست بیازند، و بهمین جهت کلیه احتیاطات ضروری را برای هر پیشامدی منظور کرده بود، چنانکه اصحاب نیز در حال آماده باش بسر میردند، و در همان حال احرام و انجام اعمال مقدماتی عمره سلاح‌ها را بهمراه داشتند.

پیمبر از برخورد مسلحانه با قریش احتراز می‌کند

ولی پیمبر (ص)، علی‌رغم ستیزه‌جوییهای قریش و اعزام نیروهای مسلح بر سر راه مسلمین، مصمم بود که حتی‌الامکان از برخورد مسلحانه با قوم خود احتراز کند، و از خون ریزی بویژه در آن شرائط و ظروفی که برای جنگ نیامده، و هدفی جز زیارت کعبه نداشته، جلوگیری نماید. و بهمین جهت مقرر داشت تا در حرکت از لشکرگاه عسفان بسوی مکه از شاهراهی که از سمت شمال بطرف حرم امتداد می‌یابد، و به «تنعیم» و مکه منتهی میشود، و خالد بن ولید سوارانش را بقصد مقابله با مسلمین بر آنجا گماشته است، عبور نکند، ولی چنین بنظر میرسد که خالد با سرعتی حیرت‌انگیز، و بصورتیکه پیمبر (ص) و اصحاب را در برابر آزمایشی بسیار دشوار قرار داد، سواران تحت فرمانش را از لشکرگاه کراع الغمیم بوادی عسفان - مقر پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور - انتقال داد، و حتی بهنگام نماز سواران خود را میان نماز گزاران و قبله حائل ساخت، و هدفش از این اقدام برآشفتن مسلمین و بدست آوردن بهانه‌ای برای وارد آوردن ضربتی کاری بر اصحاب پیمبر (ص) بود. البته اینگونه خیره سری و اقدام جسورانه از طرف خالد کافی بود که مسلمین [صفحه ۸۴] را به برخوردی عجولانه برانگیزد، و ایشان را بهجوم بر خالد وادارد، بویژه آنکه او بصورت مهاجمی مزاحم و عربده جو بصرحه آمده بود، ولی علت خودداری مسلمین از نشان دادن واکنش این بود که ایشان از نظر پیمبر (ص) آگاه بودند، و می‌دانستند که آن بزرگوار از ریختن قطره‌ای خون یک انسان بر زمین تا چه حد تنفر دارد، و از تا آخرین حد امکان از تصادم با نیروهای شرک خودداری میکند، و بهمین جهت، با آنکه میتوانستند خالد را تأدیب کنند، و بوسیله شمشیر از عربده‌جویی باز دارند، و از مستی غرور باز آرند خویشتن‌داری را بکار بستند، و خشم خود را فرو خوردند، و واکنش تندی از خود نشان ندادند.

صف آرائی سواران در برابر یکدیگر

و در برابر این سبکسری خالد پیمبر (ص) عباد بن بسر فرمانده سوار نظام اسلام را فرمان داد تا با افراد تحت امرش در برابر سواران خالد صف آرائی کند و از جمله ناگهانی سواران او جلوگیری نماید، و عباد بفرمان کرد، و سواران هر دو گروه در براب رهم قرار

گرفتند، ولی چنین بنظر میرسد که فرمانده سواره نظام اسلام فرمانی از جانب پیامبر (ص) دریافت کرده بود دایره بر اینکه جز بهنگام ضرورت و بمنظور دفاع و جلوگیری از حمله خالد بر مسلمین، دست بفعالیتی نزنند، و از اقدام بهر عملی که موجب تحریک و تهییج سواران شرک و منتهی بریخته شدن خونی گردد تا آخرین حد احتراز کند.

نماز خوف

و پیامبر (ص) در برابر ماجراجویی سواران شرک ناچار شد تا نماز خوف بجا آورد، و آن نمازیست که در حال جنگ برگذار میشود، و با نمازی که در شرائط عادی انجام میگردد متفاوتست. [صفحه ۸۵]

خالد می‌کوشد تا مسلمین را در حال نماز مورد حمله قرار دهد

در اینحال که مسلمین بنماز و راز و نیاز مشغول بودند خالد کوشید تا حمله برق‌آسائی را بر ضد ایشان آغاز کند، ولی پیامبر (ص) از نیت او آگاه شد، و با انجام نماز خوف نقشه او را که قصد غافلگیر کردن مسلمین و استفاده از سرگرمی ایشان بنماز داشت ابطال کرد. واقعی در کتاب مغازی آورده است که: خالد بن ولید با سوارانش نزدیک شد تا آنجا که به اصحاب پیامبر (ص) نگاه میکرد، و سوارانش را که متشکل از دویست نفر بودند در میان مسلمین و قبله بصف کرد، و پیامبر (ص) عباد بن بسر را فرمود تا با سوارانش به پیش تاخت، و در برابر سواران خالد صف آرائی نمود تا وقت نماز ظهر فرا رسید، و بلال اذان و اقامه گفت، و پیامبر (ص) رو قبله آورد، و مردم پشت سرش صفت بستند، به حالیکه ایشان را برکوع و سجود میرد، و پس از آن سلام داد، و نماز گزاران بحال آرایش جنگی باز گشتند، پس خالد بن ولید گفت: ایشان بهنگام نماز از وجود ما غافل بودند، و اگر ما بر ایشان حمله میکردیم هر آینه بهره‌ای میبردیم، ولی اکنون وقت نمازی را میرسد که در نظر ایشان از زندگی خودشان و اولادشان عزیزتر است، (و مقصود او نماز عصر بود) و خالد با این سخن حمله وقت نماز عصر را مقرر داشت، و شک نیست که اگر مسلمین نماز عصر را بصورت عادی بجا می‌آوردند بازیان عظیمی مواجه میشدند، ولی پیامبر (ص) تصمیم خالد را بی‌اثر ساخت، زیرا نماز عصر را بصورت نماز خوف اداء نمود. و ابن عباس گفت: این نخستین نمازی از اینگونه بود که پیامبر (ص) در حال خوف بگزارد. و از وهب بن کیسان از جابر بن عبدالله آمده است که پیامبر (ص) نماز خوف را در غزوه «ذات الرقاع» بجا آورد، و پس از آن در عسفان انجام داد، و فاصله آن دو چهار سال بود، و واقعی گفت: این قول در نظر ما معتبرتر است. [صفحه ۸۶]

حدیبیه بجای تنعیم

علی رغم اقدامات سبکسراانه قریش و تحرک سپاهیان مکه، و ممانعت مسلمین از زیارت بیت که از جانب جباران آن شهر سرزده بود، و علی رغم عملیات خالد بن ولید، و بستن راه و قصد حمله بر صفوف نماز گزاران، و اقدام به اموری که آشکارا عملی جنگی تلقی میشد، با همه این تجاوزات، پیامبر (ص) از برخورد مسلحانه خودداری کرد، و به اصحاب توصیه فرمود که در برابر تحریکات خالد که بمنظور وارد ساختن مسلمین بجنگی ناخواسته انجام میگردد حلم و خویشتن‌داری بکار برند، و این قرار از جانب پیامبر (ص) ناشی از شدت علاقه آن حضرت بحفظ جان و خون مردم و جلوگیری از هدر رفتن آن بود، بویژه در شرائطی که او و همراهانش نه برای جنگ بلکه برای زیارت بیت و اداء مناسک عبادی عمره بدانسو سفر کرده بودند. بهمین جهت پیامبر (ص) مقرر داشت که برای رفتن بطرف مکه از شاهراهی که خالد آنرا مسدود کرده، و گذشتن از آن بدون برخورد مسلح با سواران قریش امکان نداشت عبور نکند. در شرائط عادی مفروض این بود که مسلمین در ادامه سفر خود بسوی مکه از سرزمین عسفان بطرف جنوب و از راه «تنعیم» [۱۵] حرکت کنند، زیرا راه اصلی که معمولا هر مسافر مدینه بمکه می‌پیمود همین راه بود، ولی پیامبر (ص) با

توجه بقراری که بر اساس احتراز از برخورد با سواران خالد اتخاذ کرده بود، و بلحاظ شدت علاقه‌ای که به اجتناب از جنگ و خونریزی داشت، فرمان داد تا کاروان مدینه و مسافران عمره راه خود را تغییر دهند، و از معبری دور از برخورد با خالد بطرف مکه حرکت کنند، و آنگاه همراهان را فرمود تا بسمت راست متمایل شوند، زیرا جاسوسان قریش در «الظهران» یا «ضجنان» موضع گرفته‌اند و از آنجا که در آن بیابان یافتن راه بسیار دشوار بود، پیمبر (ص) رو بیاران کرد و فرمود [صفحه ۸۷] کدامیک از شما گردنه «ذات الحنظل» را می‌شناسد؟ در این هنگام «بریده بن خصیب اسلمی» گفت: من آنرا نیک می‌شناسم، پس پیمبر (ص) فرمود: از جلو روان شو، و ما را بدانسو رهبری کن.

پیمبر و همراهان چند بار راه را گم می‌کنند

در مغازی واقدی آمده است که: «بریده بن خصیب اسلمی» راهنمای اول، پیمبر و اصحاب را از گردنه‌ای در ناحیه کوههای «سراوع» بطرف غرب، که چند بار از آنجا عبور کرده بود، به پیش برد، و چون اندکی در آن راه پیش رفت، تخته سنگها او را به بیراهه کشیدند، و درختان وحشی به او درآویختند، و چنان سرگردان بماند که گوئی هرگز آنجا را نمیشناخته است. در اینحال بریده چنانکه گوئی شکست خود را اعلام میکند، گفت: این سرگردانی در صورتی رخ داده است که بخدا قسم، من هر هفته بارها از اینجا عبور میکرده‌ام. پس پیمبر (ص) چون سرگردانی و درماندگی او را مشاهده کرد، فرمود تا سوار شود، و آنگاه ندا در داد که: چه کسی ما را براه ذات الحنظل رهبری می‌کند؟ پس حمزه بن عمرو اسلمی از مرکب فرود آمد، و گفت: من، یا رسول الله تو را بدانجا رهبری می‌کنم، و پس از آنکه اندکی راه پیمود کاروان را بمیان درختان انبوه درافکند چنانکه نمیدانست بکدام طرف روی آورد، پس پیمبر (ص) او را نیز فرمود تا سوار شود، و بار دیگر بانگ برداشت که: آن کیست که ما را به راه ذات الحنظل رهبری کند؟ پس این بار عمرو بن عبد نهم اسلمی فرود آمد، و گفت: من، یا رسول الله تو را بدانسو رهبری می‌کنم. پیمبر (ص) فرمود: در جلو ما روان شو، و ما را بدانسو ببرد. پس عمرو در جلو کاروان براه افتاد، تا آنگاه که پیمبر (ص) آن گردنه بدید، و فرمود: آیا این همان گردنه ذات الحنظل است؟ عمرو گفت: آری، یا رسول الله. پس [صفحه ۸۸] چون بفراز آن گردنه برآمد، در آنسوی گردنه شیبی بعرض بند کفشی وجود داشت ولی همان راه تنگ و باریک چنان گسترده شد که گوئی شاهراهی وسیع است، و اصحاب، گروه گروه، در حالی که با هم سخن میگفتند به آسانی از آن راه عبور کردند. سپس پیمبر (ص) فرمود: هیچکس از این گردنه نمیگذرد مگر آنکه خدا گناهایش را می‌آمرزد، و اصحاب چون این سخن بشنیدند در عبور از آنجا شتاب کردند. ابن اسحاق گفت: پیمبر (ص) زمانیکه اصحاب را از آن راه ناهموار متروکی که ایشانرا بمشقت افکنده و بشدت خسته کرده بود بگذرانند، و بدشت هموار و مسطح در مقطع دره رسید، فرمود: بگوئید: از خدا آمرزش میطلبیم، و بسوی او باز میگردیم. پس اصحاب این جملات را بر زبان رانند. آنگاه پیمبر (ص) فرمود: این همان «حطه» است که بر بنی اسرائیل عرضه شد، و ایشان آن را نگفتند.

آمرزیده شدگان گردنه ذات الحنظل

ابوسعید خدری گفت: پیمبر (ص) چون شبانگاه از آن گردنه فرود آمد، فرمود: هر کس آردی بهمراه دارد نانی بسازد. ابوسعید گفت: ولی بیشتر توشه ما خرما بود، پس گفتیم: یا رسول الله، ما از آن بیم داریم که چون دود برخیزد، قریش ما را ببیند. ولی پیمبر (ص) فرمود: ایشان شما را نخواهند دید، زیرا خدا شما را از نظر ایشان پوشیده خواهد داشت. پس مردم آتش افروختند، و هر که میخواست نانی بپزد آنرا پخت، چنانکه افزون از پانصد آتش در آن دشت افروخته شد، پس چون شب را بصبح آوردیم پیمبر (ص) نماز صبح را اقامه کرد، و آنگاه فرمود: قسم به آن کسیکه جان من [صفحه ۸۹] در قبضه قدرت او است که خدا همگی مردم این کاروان را آمرزید، مگر سوارکی تنها را که بر شتری سرخموی سوار است، و مردان کاروان گرد او بر آمده‌اند در حالی که آواز

ایشان نیست، پس او را که یکی از اصحاب پیمبر (ص) بنظر می‌آمد در لشکرگاه جستجو کردند، و ناگهان در پناه سعید بن عمرو بن نفیل بیافتند، و او از افراد قبیله بنی ضمره از سکنه سواحل بحر احمر بود، پس سخن رسول خدا (ص) را درباره آن مرد با سعید در میان گذاشتند، و سعید چون این سخن بشنید، بانگ بر او زد، و گفت: وای بر تو! بسوی رسول خدا بشتاب تا برای تو طلب آمرزش کند، ولی او در جواب گفت: بخدا قسم شتر من برایم مهمتر از آنست که او برایم طلب آمرزش نماید، و از این سخن او معلوم شد که وی شترش را گم کرده و در جستجوی آن شتر بکاروان ملحق شده. سپس گفت: آن شتر در لشکرگاه شماست، شتر مرا بمن تحویل دهید. سعید چون سخن او را بشنید گفت: از من دور شو، که خدا رشته عمرت را قطع کند! الا که من نزدیک بودم بتو را جز مصیبتی بزرگ نمیدانم که نسبت به آن توجه نداشتم! پس آن مرد ضمیری بجستجوی شتر خود روان شد، و در آن میان که در کوههای سراوع، از شتر جستجو میکرد، پای افزارش لغزید، و از کوه بزیر افتاد، و جان داد، و بدنش طعمه درندگان بیابان شد.

بازگشت خالد به مکه

و چون برای خالد بن ولید مسلم شد که پیمبر (ص) پیرامون او دور زده، و از آن راه متروک صعب العبور با اصحاب خود بحدیبه رسیده است، و قصد آن دارد که از سمت غرب از راه حدیبیه بحرم داخل شود، بشدت خشمگین شد، زیرا او نقشه دقیقی طرح کرده بود که بهنگام حرکت مسلمین بطرف مکه از موضعی استراتژیک انتخاب کرده، و در آن موضع استقرار یافته بود بر مسلمین حمله برد، و ضربت مؤثر و سرنوشت سازش را بر ایشان وارد سازد، ولی ابتکار پیمبر (ص) سراسر نقشه او را نقش بر آب ساخته بود. از اینرو ناگزیر با سواران [صفحه ۹۰] تحت فرمانش بمکه بازگشت، تا جریان را به مجمع سران قریش گزارش دهد. و ایشان را با خبر سازد که پیمبر (ص) با تحریک بطرف حدیبیه بجای تنعیم - که راه معمول و طبیعی است - نقشه دقیق او برای حمله بمسلمین را بی اثر ساخته است، و از این جهت میباید تعلیمات تازه‌ای دریافت کند. البته هدف پیمبر (ص) در احتراز از برخورد با سواران خالد در محل کراع الغمیم - در شاهراه مدینه مکه - واپس رفتن از ورود بحرم و واگذاشتن مناسک عمره نبود، بلکه منظور اصلی آن حضرت این بود که تا آخرین حد امکان از خون ریزی جلوگیری کند، و فرصتی کافی در اختیار قریش قرار دهد که با خود بیندیشند تا مگر از راه لجاج و عناد باز آیند، و براه صواب بگرایند، و از سر راه او و اصحابش بیکسو روند، تا ایشان بیت‌الله را طواف کنند، و مراسم سعی و دیگر مناسک عمره را آزادانه بجا آورند، و به پیروی برنامه از قبل تنظیم شده خود سلامت بمدینه باز گردند. با وجود تمایل شدید پیمبر (ص) به احتراز از جنگ و اجتناب از موجبات برخورد مسلح جو منطقه همچنان طوفانی و اوضاع بسیار حساس و پیچیده بود زیرا از یکسو مسلمین، پس از طی مسافتی افزون از دویست و پنجاه میل، در حال احرام اینک بحدود حرم رسیده‌اند و فاصله ایشان با بیت عتیق و خانه محبوبی که بقصد زیارت آن مشقتهای طاقت فرسائی را تحمل کرده‌اند، از ده میل تجاوز نمیکند، و بیگمان برای ایشان بسیار دشوار و ناگوار است که بدون دست یافتن به آرزویی که چنین راه پر مشقتی را برای آن پیموده‌اند بمدینه باز گردند. وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد و از دیگر سو قریش قسم یاد کرده‌اند که از ورود پیمبر (ص) و همراهان بمکه ممانعت کنند، و برای اجراء مضمون قسم خود کلیه امکانات نظامی را بکار گرفته‌اند، و بعلاوه از هم‌پیمانان خود خواسته‌اند تا همگی در حال آماده باش باشند، و اینک سران قریشند که تحت تأثیر هیجان خشم، و فوران کفر، و طغیان شرک، راه لجاج و عناد را در پیش گرفته‌اند، و عنان اراده خود را بدست شیطان سپرده‌اند. [صفحه ۹۱] تا ایشان را در عرصه خشونت و مکابره سوق دهد! و ایشان در این عرصه چندان پیش تاخته‌اند که سپاهیان‌شان را در نزدیکی «تنعیم» در شمال مکه، بر سر راهی که پیمبر (ص) و اصحابش برای ورود به آن شهر ناگزیر باید از آنجا بگذرند، پیاسداری گماشته‌اند، تا با قوه سلاح از عبور ایشان بحدود حرم جلوگیری کنند!

بازدارنده فیل

در چنین شرایط شعله‌ور شدن آتش جنگ هر لحظه نزدیک و نزدیکتر میشد، زیرا پیمبر (ص) و اصحاب، پس از آنکه توسط راهنما از راه فرعی بدشت حدیبیه در غرب حرم وارد شدند، تحرک بطرف مکه آغاز کردند، بحالیکه تصمیم داشتند تا برای انجام مراسم و مناسک عمره بشهر درآیند، و در صورت پافشاری قریش در ممانعت، در برابر ایشان مقاومت و مبارزه کنند، ولی در آن میان، و در حالیکه پیمبر (ص) و اصحاب بحدود حرم نزدیک میشدند حادثه عجیبی رخ داد که ایشان را از ادامه حرکت بسوی حرم باز داشت، و گوئی که خدای تعالی بوسیله این حادثه عجیب میخواست است تا هر دو گروه را از خونریزی سهمگینی که در صورت گذشتن پیمبر (ص) و اصحاب از حدود حرم بطرف مکه در شرف وقوع بوده بدور دارد: و این حادثه چنان بود که «قصوی» شتر سواری رسول خدا (ص) که از بهترین اشتران فرمان بردار بود، در نزدیکی حدود حرم سینه بر زمین نهاد، و با کوشش بسیاری که برای پایداریش انجام گرفت، همچنان در جای بماند، و مردم این حادثه را بخستگی و ضعف شتر حمل کردند، و گفتند: شتر رم کرده و سر از فرمان بر تافته است، ولی پیمبر (ص) فرمود: چنین نیست، و قصوی اینگونه عادت ندارد، بلکه همان کسی که فیل را از حرکت بسوی کعبه و حرم بازداشت این شتر را نیز از حرکت بدانسو بازداشته است - آنگاه پس از دریافت امری که دیگران آن را در نمی‌یافتند، فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد بدست اوست، امروز قریش مرا بهیچ امری شامل صله رحم و رعایت حق خویشاوندی فرا نمیخوانند [صفحه ۹۲] مگر آنکه خواسته ایشان را اجابت خواهم کرد، و بنا بروایت دیگر، فرمود، امروز قریش هیچگونه راه و رسمی را که شامل تعظیم حقوق و حرمت الهی باشد از من تقاضا نخواهند کرد مگر آنکه آن تقاضا را از ایشان قبول خواهم کرد، و این بیان اعلانی صریح دائر بر این بود که آن حضرت بمنظور حفظ جان و جلوگیری از ریخته شدن خون مردم در سرزمین حرم، برای مذاکره با قریش تا آخرین حدود آماده است، و هر چه را که در توان داشته باشد برای ممانعت از خونریزی بکار خواهد برد. سپس پیمبر (ص) بر اشتر سواری خود نهیب زد، و شتر بپاخواست، و پیمبر (ص) از ادامه تحرک بطرف حرم منصرف شد، و از آنجا روی برتافت و بسرزمین حدیبیه بازگشت و اصحاب را فرمود تا همانجا فرود آیند، و مقرر داشت تا از حدود حرم درنگذرند، و تا صدور فرمان دیگر در جای خود توقف کنند، و اصحاب که شمار ایشان هزار و چهار صد نفر بود اوامر پیشوای خود را بکار بستند، و در کنار چاه حدیبیه فرود آمدند. بر اینگونه پیمبر (ص) برای اجتناب از خون ریزی صبر و بردباری را پیشه ساخت و به انتظار پیشامدهائی شامل مصلحت هر دو گروه، با اصحاب خود در خارج از حدود حرم توقف کرد، تا مگر خردمندان قریش طغیان سفیهان قوم را فرو نشانند، و از فکر اعمال نیرو و بکار بردن سلاح برای جلوگیری مسلمین از زیارت بیت باز دارند، و مسلمین بی آنکه قطره خونی ریخته شود - مناسک عمره را برگذار کنند، و بشهر و دیار خود باز گردند. علی‌رغم سازش و تسامح از جانب پیمبر (ص) و اتخاذ روش ملایمت و مدارا از جانب آن سرور، فتنه‌جویان قریش همچنان در عناد و سرسختی پافشاری کردند، چنانکه نیروی نظامی خود را در کنار مسلمین بحال آماده‌باش نگاه داشتند، بلکه در غرور و خیره‌سری گامی فراتر نهادند، و بعضی از ماجراجویان مشرکین کوشیدند تا بر مسلمین حمله برند، و در تاریکی شب ایشان را غافلگیر سازند! ولی گشتیهای مسلمین بفرماندهی محمد بن مسلمه انصاری، توطئه آن سفیهان را کشف و خنثی کردند، و ایشان را از شیخون زدن بر لشکرگاه مسلمین [صفحه ۹۳] باز داشتند، چنانکه شرح این واقعه بعد از این خواهد آمد.

دسته‌های پاسداران مسلمین

و چون پیمبر (ص) بدشت حدیبیه رسید، و تصمیم بتوقف و انتظار در آن سرزمین گرفت، نظر به تیرگی شدیدی که در اثر خشونت قریش در روابط دو گروه پدید آمده بود، فرمان داد تا سه دسته از اصحاب برای پاسداری در حدیبیه انتخاب شوند، تا از اقدامات

نابخردانه سفیهان قریش جلوگیری کنند. و فرماندهان هر سه گروه از انصار و به این نامها بودند: ۱- عباد بن بشر. ۲- اوس بن خولی. ۳- محمد بن مسلمهو این فرماندهان در سراسر شب پاسداری لشکرگاه مسلمین را، به تناوب بر عهده گرفتند. چنانکه در هر شبی یکی از ایشان با افراد تحت فرمانش پاسداری لشکرگاه می‌پرداخت، و تا دمیدن صبح فعالیتهای گشتی قیام می‌کرد.

معجزه پیمبر در حدیبیه

و چون پیمبر (ص) در اثر تصمیم بر خودداری از شتاب در دخول مکه، یاران خود را از حدود حرم بسرزمین حدیبیه باز گرداند، و آمادگی خود را برای فتح باب مذاکره و حل مشکله‌ای که به حد انفجار رسیده بود اعلام فرمود، بهنگام بازگشت، اصحاب را در کنار چاهی کم آب فرود آورد، و مسلمین برای استفاده خود و چهارپایانشان از آب چاه بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، و دریافتند که این مقدار آب حتی برای رفع تشنگی افرادی معدود کافی نیست، تا چه رسد بجماعتی عظیم و مراکب و مواشی ایشان: از اینرو آب شدت گرفت، و زندگی مردم و چهارپایانشان مورد تهدید واقع شد. بویژه آنکه ممکن بود ایشان برای مدتی طولانی مجبور بتوقف در حدیبیه باشند، و در آن نزدیکی نیز آبی برای استفاده ایشان وجود نداشت، و آبهای [صفحه ۹۴] هم که ممکن بود مورد استفاده مسلمین واقع شود تحت تسلط اشرار قریش بود، و در چنان شرائط محال مینمود که ایشان با استفاده مسلمین از آن آبها موافقت کنند. باری چون کمبود آب شدت گرفت و کار بجای حساس رسید مسلمین در حل آن مشکل فرو ماندند، ناگزیر نزد پیمبر (ص) شدند، و شکایت به آن سرور بردند. پس پیمبر (ص) بدرگاه خدا التجاء کرد، و آنگاه یکی از یاران را فرمود تا بدرون چاه کم آب رفت، و چوبه تیری را که بدست خود ساخته بود در قعر آن چاه بنشاند، و هنوز آن تیر بزمین ننشسته بود که آب چنان بجوشیدت که چاه را پر کرد، و صحابه سیراب شدند و مراکب و مواشی خود را سیراب ساختند، و بر اینگونه خدای تعالی مشکله خطیر آب را بدست پیمبر گرامی خود حل کرد، و خاطر نگران صحابه آرامش و اطمینان یافت، و ایمانشان به پیمبرشان فزونی گرفت. در کتب حدیث و تاریخ آورده‌اند که: چون پیمبر (ص) اصحاب را از طرف مکه بحدیبیه باز گرداند، ایشان را در کنار گودالی که آبی اندک داشت فرود آورد و معلوم نبود که آن مقدار قلیل آب تا کی دوام خواهد یافت، تا مردم از کمی آب به پیمبر (ص) تیری را از تیردان برآورد، و فرمود تا آن را در آن آب گیر نشاندند. پس چندان آب در آن آبگیر بجوشید که مردم از آن بی‌نیاز شدند، و برای برداشتن آب از چاه نیازی بدلو نداشتند زیرا در همان حال که بر سر چاه می‌نشستند ظرفها را از آب پر می‌ساختند، و کسیکه آن چوبه تیر را در چاه نشاند «ناجیه بن اعجم» و بقولی «ناجیه بن جندب اسلمی» بود.

موضع منافقین در برابر این معجزه

در این میان عبدالله بن ابی، وجد بن قیس، از سران منافقین، بهنگام جوشیدن آب و فوران آن از درون چاه، حاضر و ناظر آن صحنه بودند، و درباره این معجزه مناقشه‌ای میان ایشان و مسلمین در گرفت، و یکی از میان جمع عبدالله [صفحه ۹۵] بن ابی را پس از دیدن چنان معجزه حیرت‌انگیز از ادامه پوئیدن راه نفاق سرزنش کرد، ولی او و یارانش در عرصه نفاق همچنان استوار و پافشار ماندند. ناجیه بن اعجم گفت: در آنروز تنی چند از منافقین: جد بن قیس، و اوس و عبدالله بن ابی در کنار چاه نشستند، و در آن حال که آب اطراف چاه را فرا گرفته بود، و مردم بی‌پروا از آن بر می‌داشتند، آن منافقین بجریان آب مینگریستند، پس اوس بن خولی بعبدالله بن ابی گفت: وای بر تو، ای ابوالحباب، آیا زمان آن فرا نرسیده است که در کار خود تجدید نظر کنی؟! آیا چیزی بالاتر از این معجزه وجود دارد؟! ما بکنار چاهی وارد شدیم که آب آن اندک بود، و رو بنقصان میرفت، سپس جرعه آبی در کاسه‌ای چوبین ریخته شد، و پیمبر از آن وضوء ساخت، و مضمضه کرد و آب آنرا در دلو ریخت، و دلو را در چاه تهی کردند، و چوبه تیر را بدرون چاه بردند، و در قعر آن نشاندند، پس آب در چاه بجوشید، و همگان را سیراب کرد. ابن ابی در جواب گفت:

من نظیر این کار را دیده‌ام. اوس گفت: خدا رویت را سیاه و رأیت را تباه کناد!

نمونه ای از نفاق ابن ابی

پیمبر (ص) از ماجرای عدم اعتراف ابن ابی به آن معجزه و استهزاء او به این امر در اثناء گفتگو با اوس بن خولی خبر یافت، و بهمین جهت وقتی که ابن ابی به محضر آن سرور آمد، به او فرمود «ای ابوالحباب نظیر این امر را که امروز رخ داد در کجا دیده‌ای؟» ابن ابی گفت: من هرگز نظیر آن را ندیده‌ام! در این هنگام پیمبر (ص) سخن او با اوس بن خولی را یادآور شد، و فرمود: در اینصورت چرا آن سخنان را گفته‌ای؟ ابن ابی برای احتراز از خشم مسلمین گفت: من اکنون از خدا آمرزش میطلبم در این میان پسرش عبدالله بن عبدالله بن ابی - که از بهترین و شایسته‌ترین صحابه بود - گفت: یا رسول‌الله، در برابر این خطائی که از او سر زده است برای او آمرزش طلب کن، و پیمبر (ص) بنا بخواهش عبدالله جوان برای او طلب آمرزش کرد. [صفحه ۹۶]

سخن جد بن قیس

جد بن قیس از جهت نفاق و از حیث موضع بلند اجتماعی در ردیف ابن ابی بود، و هدفش از شرکت در کاروان عمره انجام آن عبادت نبود، بلکه میخواست تا در آن فرصت حساس مردم را گمراه کند و از قدرت نظامی قریش مرعوب نماید، و از اطراف پیمبر (ص) پراکنده سازد، و در صورت امکان آتش فتنه‌ای در جمع ایشان برافروزد. واقعی از ابوقتاده آورده است که گفت: زمانیکه بحدیبه فرود آمدیم، و با کمی آب مواجه شدیم، از جد بن قیس شنیدم که میگفت: بیرون شدن ما با این قوم کاری پسندیده نبود، زیرا که ما همگی و تا آخرین فردمان در این بیابان از تشنگی خواهیم مرد. گفتم: چنین سخن را بر زبان مران، زیرا اگر میدانستی که بیرون شدنت کاری پسندیده نیست جای این سؤالست که چرا بیرون شدی؟ گفت: من برای همراهی قوم خود بیرون شدم. گفتم: بنابراین بقصد عمره از مدینه بیرون نیامده‌ای؟ گفت: نه و افزود که بخدا قسم من محرم نشده‌ام! گفتم: نیت عمره هم نکردی؟ گفت: نه! پس چون پیمبر (ص) ناجیه را فرا خواند تا چوبه تیر را بدرون چاه برد و خود در دلو وضوء ساخت، و آب مضمضه را در آن دلو ریخت و آن آب را بچاه باز گرداند، تا آب از درون چاه بجوشید و فوران کرد، جد بن قیس را دیدم که در کنار چاه هر دو پای خود را در آب فرو برده است. پس گفتم: ای ابوعبدالله آن سخنان که میگفتی چه شد؟ جد گفت: من در واقع با تو مزاح میکردم و افزود که از آنچه میان ما گذشت چیزی به پیمبر مگوی. ابوقتاده گفت: گفتم: من این داستان را پیش از این به پیمبر (ص) گفته‌ام پس جد بن قیس از سخن من خشمگین شد، و گفت: سرو کار ما با کودکانی از قوممان افتاده است که نه شرفی برای ما میشناسند و نه حرمت سن ما را پاس میدارند: و افزود که: هر آینه امروز درون زمین برای ما از برون آن بهتر است! ابوقتاده گفت: چون من سخن جد را با پیمبر (ص) در میان نهادم فرمود: پسرش از او بهتر است. [صفحه ۹۷] پس از آن تنی چند از قوم من با من دیدار کردند و مرا بعلت نقل سخن او به پیمبر (ص) بملامت و سرزنش گرفتند. و من در جواب ایشان گفتم، شما بد مردمی هستید! وای بر شما آیا از جد بن قیس دفاع میکنید؟! گفتند: آری، او بزرگ ما و سرور ما است. گفتم: بخدا قسم پیمبر (ص) ریاست او بر بنی سلمه را مردود ساخته است، و بشر بن براء بن معرور را بریاست ما برگماشته است. و بهمین جهت تا قیامت بشر رئیس و سرور ما است.

از بیعت زیر آن درخت امتناع می‌کند

ابوقتاده گفت: پس چون پیمبر (ص) مردم را به بیعت در حدیبیه فراخواند جد بن قیس فرار کرد، و در زیر شکم شتری پنهان شد، پس من دوان خود را بمردی رساندم، و با کمک او جد را از زیر شکم شتر بیرون آوردیم، و آنگاه پرخاش کنان گفتم: وای بر

تو! چه علت تو را به اینجا کشیده است؟ آیا علت جای گرفتنت در اینجا فرار از پیامی است که روح القدس فرود آورده است؟ گفت نه، ولی من از شنیدن بانگ دشمن ترسیدم، و سراسیمه خود را پنهان ساختم. پس ابوقتاده رابطه خود را از او قطع کرد، و در آن زمان که بیمار شده و مرگش فرا رسیده بود، ابوقتاده در خانه خود بماند، تا او بمرد و مدفون شد، و چون علت این امر را از او پرسیدند گفت: بخدا قسم من در موضعی نبودم که بر او نماز بگذارم در صورتیکه او در روز حدیبیه و در روز تبوک چنین و چنان گفت، اگر قوم من مرا در خارج از خانه‌ام میدیدند، و در مراسم تشییع و دفن او شرکت نمیکردم شرمنده میشدم، از اینرو صلاح کار را در آن دیدم که همچنان در خانه بمانم تا آن مراسم برگزار گردد.

نوجوانی که فصاحتش پیمبر را به اعجاب در آورد

قبیله یمانی خزاعه، از مسلمانان گرفته تا کافر، با مسلمین دوست بودند و بهمین جهت زمانیکه پیمبر (ص) و اصحاب در حدیبیه - که نزدیک منازل [صفحه ۹۸] خراعه بود - فرود آمدند، بزرگان آن قبیله بر آن شدند که احساس دوستی خود نسبت بمسلمین را اظهار کنند. و از اینرو عمرو بن سالم و بسر بن سفیان اشتری و گوسپندی به پیمبر (ص) هدیه کردند، و عمرو، که با سعد بن عباده سابقه دوستی داشت، اشتری هم برای او فرستاد، پس سعد هدیه عمرو را نزد پیمبر (ص) برد، و پیمبر (ص) فرمود عمرو این هدایا را نیز که مینگری برای ما فرستاده است، پس خدا بعمرو برکت دهد! واقدی در مغازی آورده است که آورنده هدیه برای پیمبر (ص) نوجوانی از همان قبیله بود، پس پیمبر (ص) او را، که بردی فرسوده بتن داشت، در برابر خود بنشانند، و فرمود: خویشاوندانت را در کجا وا گذاشتی؟ نوجوان گفت: در ضحجان و حوالی آن، فرمود: آن سرزمین را بچه صورت پشت سر نهادی؟ گفت بحالی که در فراخی و فراوانی بسر میبرد: درختان تنومندش برگ برآورده، و جوانه‌هایش بردمیده و علفهای خوشبویش بفراوانی رسته، و گیاهانش از خاک برکشیده بودند، و زمین در اثر نزول باران نمناک شده، و گوسپنداننش تا فرا رسیدن شب در مراتع سبز و خرمش سیر گشته، و اشترانش از برگها و علفهای سبزی که از رطوبت خاک سر بهم نهاده بود اشباع شده بودند و آبهاشان را از فراوانی بحالتی ترک کردم که چهار پایان به آن وارد میشدند، و در اثر رطوبت زمین نیاز چهارپایان به آب کم بود. پس فصاحت و نیروی بیان آن نوجوان پیمبر را به اعجاب واداشت، و فرمود تا خلعتی بر او پوشیدند، و در اینحال نوجوان گفت: میخواهم تا دست رسول خدا را لمس کنم و از آن دست بخشا و مبارک برکت بجویم. پس پیمبر (ص) او را نزدیک خود خواند، و نوجوان چون نزدیک شد دست پیمبر (ص) را بگرفت و بیوسید، و پیمبر (ص) دست شفقت بر سر او بسود و فرمود: خدا تو را برکت دهد! و در اثر این دعاء آن نوجوان از عمری دراز و با برکت برخوردار شد، و در میان قوم خود غاز برتری و حسن حال بهرمنند گشت، و همچنان تا زمان سلطنت ولید بن عبدالملک در فسحت و نعمت بزیست. [صفحه ۹۹]

پیمبر حسن نیت و صلح طلبی خود را به قریش ابلاغ می کند

پیمبر (ص)، اگر چه از همان هنگام هنگام خروج از مدینه در هر فرصت و مناسبی فکر جنگ و برخورد مسلحانه را تحرک خود و اصحاب خود دور میداشت، ولی پس از استقرار در حدیبیه سفیری را بنزد قریش فرستاد، تا رسماً و با صراحت به ایشان ابلاغ کند که او نه بقصد جنگ بلکه از راه مسالمت بدانسو آمده، و از جنگ و خونریزی بشدت بیزار است، و تنها هدفش در این سفر اداء مناسک عمره و آنگاه بازگشت بمدینه است، و از فرستاده مخصوص خود: «خراش بن امیه کعبی» خواست تا این مطلب را به ایشان تفهیم کند، و از ایشان بخواهد که دست از شدت عمل بدارند، و آتش جنگی بی هدف و ناخواسته را برنیروزند، و از سر راه او و همراهانش بیکسو روند، تا بمکه در آیند، و مناسک عمره را بجا آورند، و آنگاه بمدینه باز گردند. سفیر پیمبر (ص) مردی از قبیله خزاعه بود، و این قبیله در همسایگی قریش میزیستند، و اختلافی با ایشان نداشتند، و در حالتی نزدیک به بیطرفی بسر می‌برند. این

فرستاده که می‌توان او سفیر حسن نیت و پیک آشتی خواند، بطرف «بلدح» - که قریش و هم‌پیمانان و زنان و کودکانشان را در آنجا متمرکز ساخته بودند - روان شد، تا پیام صلح جوینانه پیمبر (ص) را بسران قریش ابلاغ کند، ولی هنوز بلشگرگاه قریش نرسیده بود که ماجرا جوینان آن قوم او را مورد حمله قرار دادند، و اشتر سواریش را پی کردند، و اگر خردمندان قوم از سرکشی و آشوبگری ایشان ممانعت نمیکردند، قصد کشتن او را داشتند، و در آن میان عکرمه بن ابیجهل کمر قتل او را بسته بود. واقعی در مغازی آورده است که: نخستین کسی که پیمبر (ص) او را بسوی قریش فرستاد، خراش بن امیه کعبی بود، که اشتری از آن پیمبر (ص) - بنام ثعلب را زیر پا داشت، و مأموریت او آن بود که از جانب پیمبر (ص) بسران قریش ابلاغ کند که هدفش از این سفر چه بوده است و بگوید که ما بقصد عمره آمده‌ایم، [صفحه ۱۰۰] و اینک اشتران قربانیست که بهمراه آورده‌ایم، و ما پس از طواف کعبه جامه احرام خود را فرو میگذاریم، و بشهر خود باز میگردیم. ولی ایشان شتر پیمبر (ص) را پی کردند، و مباشر این عمل عکرمه بن ابیجهل بود، که قصد آن داشت که فرستاده پیمبر را بکشد، ولی حاضران قوم او را از این کار بازداشتند، و فرستاده را از چنگ او بدر بردند. و فرستاده پیمبر (ص) بحالتی به آن حضرت بازگشت که بیم آن میرفت که امکان بازگشت نیابد! سپس سرگذشت خود را معروض داشت، و گفت: یا رسول‌الله فردی نیرومندتر از من بسوی ایشان بفرست.

نخستین واسطه سازش و آشتی

مورخین و ارباب سیره آورده‌اند که نخستین هیأتی از قبائل منطقه مجاور حرم که با پیمبر (ص) دیدار کرد، هیات خزاعه بود، و قبیله خزاعه صندوقچه سر پیمبر (ص) در سرزمین تهامه و بعضی از ایشان مسلمان و بعضی دارای پیمان عدم تعرض بودند، و این قبیله هیچ رویدادی در تهامه را از آن حضرت پوشیده نمیداشتند. هیأت خزاعه بریاست «بدیل بن ورقاء» بدیدار پیمبر (ص) آمدند، و پس از تقدیم سلام رئیس و سخنگوی ایشان - که میخواست با وساطت خود از شدت تیرگی اوضاع بکااهد گفت: ما از جانب قوم تو: کعب بن لوی و عامر بن ولی بنزد تو آمده‌ایم، و ایشان «احایش» و اتباعشان را بتحرک آورده‌اند، در حالیکه زنان و کودکانشان را بهمراه خود از شهر خارج ساخته و بجبهه برده‌اند، و بخدا قسم یاد کرده‌اند که از ورود شما بمکه مانع شوند، و در این راه چندان پایداری کنند که بهار زندگیشان مبدل بخزان شود. نماینده خزاعه سخن مشفقانه خود را در اینجا بیان برد، و پیمبر (ص) در جواب او فرمود: ما برای جنگ با کسی به اینجا نیامده‌ایم، بلکه تنها هدف ما طواف بر گرد [صفحه ۱۰۱] کعبه است، و از اینرو هر کس که سد راه گردد، و ما را از این حق مشروع باز دارد او را از سر راه خود بر می‌داریم، و قریش قومی هستند که جنگ زیان به ایشان وارد ساخته، و ایشان را خسته و ناتوان کرده، پس اگر مایل باشند پیمان ترک مخاصمه‌ای با ایشان منعقد میسازم که در ظرف مدت آن ایمن و آسوده بسر برند و ما را با سایر مردم که شمارشان از قریش بیشتر است واگذارند، تا اگر رسالت من بر مردم پیروز شود ایشان بجمع ما ملحق شوند، و با سایر مردم همدست و همدستان گردند، و یا با جمع آوری قوی و سامان دادن کار خود وارد جنگ شوند. بخدا قسم که من کار نشر دعوت خود چندان پافشاری خواهم کرد که یا جان خود را بر سر این کار گذارم، و یا خدا امر خود را نافذ و مجری دارد.

بدیل بن ورقاء تحت تأثیر سخنان پیمبر واقع می‌شود و قریش را به قبول پیشنهاد آشتی جوینانه او نصیحت می‌کند

چنین پیداست که رئیس قبیله خزاعه بعنوان واسطه از طرف قریش نیامده بلکه خود در موضع شخصیتی دارای وزن و اعتبار، که هنوز بیطرفی خود را حفظ کرده، و بیرون از محدوده زد و خورد میان قریش و مسلمین باقی مانده راسا و مستقلا بمنظور بذل مساعی خیرخواهانه قیام کرده، تا منادی صلح و سازش میان آن دو گروه باشد. زیرا او هنوز اسلام نیاورده بود، بلکه پیمان عدم تعرضی با پیمبر (ص) داشت، و همچنین با قریش نیز در حال جنگ نبود. دقت و ژرفنگری در جواب پیمبر (ص) به بدیل بن ورقاء

نشان می‌دهد که همگی معانی خردمندی و واقع‌بینی و ملایمت و متانت در آن بکار رفته، و علاوه بر این روح اعتماد بنفس و نیرومندی نظامی در آن تجلی کرده، و در حقیقت این جواب حکیمانه در همان حال که علاقه شدید و تمایل اکید پیمبر بصلح و حفظ جان و خون مردم را نشان می‌دهد، از چاشنی شجاعت و قاطعیت و بی‌اعتنایی بقدرت و شوکت دشمن و آمادگی برای دفاع نیز برخوردار است، و با بهترین روش تفهیم و تقریر اعلام می‌دارد که اگر مشکرین قریش تحت تأثیر کبر و غرور [صفحه ۱۰۲] جنگ را بر مسلمین تحمیل کنند، جبهه توحید برای مقاومت و مبارزه آمادگی کامل دارد. و همچنین بدشمنان قرشی اسلام خاطر نشان می‌سازد که میباید امید گرفتن هرگونه امتیازی از جانب پیمبر (ص) را از سر بدر کنند، و یقین بدانند که در هیچ شرائط و ظروفی چنین معامله‌ای اتفاق نخواهد افتاد. بدیل بن ورقاء مسموعات خود را بخاطر سپرد، بلکه جدا «تحت تأثیر آن سخنان قرار گرفت، و همچنین عمرو بن سالم - که شخصیتی و زین در هیات خزاعه بود - از شنیدن بیانات پیمبر (ص) دائر بر دعوت بصلح و سازش چندان متأثر شده بود که بهنگام بازگشت از حضور پیمبر (ص) چنانکه گوئی قریش را مخاطب ساخته است، می‌گفت: بخدا قسم شما بر کسیکه چنین پیشنهادی را عرضه می‌کنند پیروز نخواهید شد.

بعضی از جوانان قریش تقاضای قطع ارتباط با هیات خزاعه را دارند

پیش از آنکه بدیل بن ورقاء سفیر صلح و مسالمت، در رأس هیات خزاعه، به لشکرگاه قریش در «بلدح» درآید، بعضی از جوانان تندرو و مغرور قریش کوشیدند تا سران قریش را بقطع ارتباط با هیات حسن نیت خزاعی مجبور سازند، زیرا که ایشان با اطلاعی که از روابط حسنه میان قبیله خزاعه و مسلمین داشتند از ظاهر امر دریافته بودند که این هیات جز برای ایجاد صلح و جلوگیری از اشتعال آتش جنگ پا در میانی نکرده است. از اینرو با بزرگان قوم گفتند: اینک بدیل و یارانش بسوی شما می‌آیند، تا شما از نتیجه دیدار و مذاکره ایشان با محمد سؤال کنید، ولی شما حتی یک کلمه در این باره سؤال نکنید. پس چون بدیل و همراهان دیدند که ایشان در این باره سخنی بمیان نمی‌آورد، بدیل سخن آغاز کرد، و گفت: ما از نزد محمد آمده‌ایم، آیا مایلید که شما را از جریان مذاکرات آگاه سازیم؟ پس عکرمه بن ابیجهل و حکم بن عاص گفتند: نه بخدا، ما نیازی بشنیدن خبر مذاکره تو با او نداریم، ولی شما به او اطلاع دهید که تا یکنفر از ما زنده باشد، بشهر ما داخل نخواهد شد! [صفحه ۱۰۳] و در آن میان که مذاکرات هیات خزاعی و جوانان سرکش و تندرو قریش جریان داشت عروه بن مسعود ثقفی، رئیس قبیله ثقفیف نیز حاضر و ناظر آن صحنه بود، و به سخنان هر دو طرف گوش فرا میداشت، زیرا عروه هم‌پیمان قریش بود، و در راس قبیله خود از طائف بمکه آمده بود، تا اگر میان قریش و مسلمین جنگی در گرفت. بنفع قریشیان وارد جنگ شود.

گروهی که چنین عمل می‌کنند هرگز رستگار نخواهند شد

ولی عروه، در موضع رئیسی کار آزموده و خردمند، رفتار عکرمه بن ابیجهل و دیگر جوانان پرخاشگر قریش را تقبیح کرد، و گفت: بخدا قسم من تا امروز رایی چنی عجیب و سخیف ندیده‌ام، شما چرا شنیدن سخن بدیل و یارانش را خوش نمیدارید؟ سخن او را بشنوید تا اگر چیزی از آن بنظرتان جالب آمد آنرا بپذیرید، و اگر خوش آیند نبود آنرا واگذارید. ولی بیگمان گروهی که چون شما عمل کنند هرگز رستگار نخواهند شد! در این میان سران و خردمندان مکه - و از آن جمله حارث بن هشام، و صفوان بن امیه - رأی عروه بن مسعود را تحسین کردند، و نصیحتش را پذیرا شدند، و شتاب و التهاب جوانان پرخاشگر را فرونشاندند، و آنگاه بدیل بن ورقاء و سایر اعضای هیات صلح و مسالمت را گفتند: اکنون آنچه را که در مصاحبه و مذاکره با محمد دیده و شنیده‌اید برای ما بازگوئید. در این هنگام اعضای هیات خزاعی خلاصه گفتگوی خود را با ایشان در میان نهادند، و در پایان پیشنهاد پیمبر (ص) را به ایشان ابلاغ کردند، و مضمون آن پیشنهاد چنین بود که حالت سازش و آرامشی، هر چند برای مدتی معین و محدود در میان

مسلمین و قریش پدید آید و این حالت آرامش و امنیت بر اینگونه آغاز شود که قریش مسلمین را در انجام مناسک عمره آزاد بگذارند، و دربرخورد پیمبر (ص) با قبائل مشرک عرب بیطرف بمانند، تا اگر پیمبر (ص) بر همگی آن قبائل پیروز شود ایشان نیز بسایرین ملحق گردند، و اگر پیروز نگردد قریش بتوانند [صفحه ۱۰۴] در حال نیرومندی کامل با مسلمین وارد جنگ شوند.

قریش پیشنهاد آشتی را رد می‌کنند

آنچه در اینجا آوردیم خلاصه پیشنهاد پیمبر (ص) برای ایجاد صلح و امنیت در منطقه بود که بدیل بن ورقاء آنرا بصورت شاخه زیتونی از جانب آن سرور بقریش ابلاغ کرد، و آنگاه در موضع ناصحی مشفق و در عین حال منتقدی حکیم افزود که: ای گروه قریش شما در کار محمد شتابزده و ناسنجیده عمل می‌کنند، و او هیچگاه آتش افروز جنگ نبوده است، و اکنون نیز برای جنگ به این سامان نیامده است، بلکه تنها هدفش در این سفر زیارت کعبه است. این نصایح مشفقانه و راهنماییهای خیرخواهانه بدیل بن ورقاء بود. ولی سفیهان قریش بجای پذیرش و ستایش، او را بباد دشنام گرفتند، و بظرفداری مسلمین متهم ساختند، و در موضع لجاج و عناد خود پافشاری کردند، و گفتند: حتی اگر محمد در این سفر قصد جنگ نداشته باشد، بخدا قسم ک او هرگز با اعمال نیرو وارد مکه نخواهد شد، آیا محمد می‌خواهد ببهانه عمره بشهر ما داخل شود تا برای قبائل عرب چنین وانمود کند که او بزور بر ما وارد شده، در صورتیکه حالت موجود میان ما حالت جنگست؟ بخدا قسم که تا پلکی از چشم ما در حرکت باشد چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد.

واسطه دوم

ولی عروه بن مسعود ثقفی هم پیمانان قرشی خود را بتعلل و اعتدال فراخواند، و رد پیشنهاد پیمبر را نکوهش کرد. و او در میان قوم خود شخصیتی محترم و مطاع بود، و با قریش خویشاوندی داشت، زیرا مادرش «سبیعه» دختر عبد شمس بن عبد مناف قریشی بود و بحکم هم‌پیمانی با قریش در گیاره دار مشکل حدیبیه رزمندگان قوم خود را مجهز ساخته و بیاری و همکاری قریش از طائف به مکه آورده بود. این زعیم ثقفی، بعلت موقعیت مهمی که در لشکرگاه قریش داشت، حوادث [صفحه ۱۰۵] و تطورات مشکله حدیبیه را زیر نظر گرفته بود، و رویدادهای متبادل میان مسلمین و قریش را بدقت بررسی میکرد، و در پرتو همین بررسی دقیق صحت موقف پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور را درک مینمود، و توجه داشت که این موقف درست عکس آن چیز است که قریش در معرض دید هم‌پیمانان خود قرار داده، و برای ایشان چنین وانمود کرده‌اند که پیمبر و اصحابش بصورت نیروئی مهاجم و متجاوز بقصد جریحه دار کردن آبروی قریش بدینسو آمده‌اند. و خلاصه آنکه قریش حقیقت یا جزئی از حقیقت را با رئیس طایفه ثقیف و رئیس طایفه احابیش در میان نهاده‌اند! و برای ایشان توضیح نداده‌اند که محمد (ص) و اصحابش جز بمنظور انجام عمره و جز از طریق مسالمت به آن سرزمین نیامده‌اند! و بر اساس درک صحیح و ارزیابی دقیق موقف از طریق عروه بن مسعود ثقفی و رئیس احابیش، حلیس بن زیان برای آن دو روشن شد که پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور در اقدام به این سفر نه متجاوز بوده‌اند، و نه مرتکب خطائی شده‌اند بلکه ایشان گروهی محرمند که فقط زیارات و تعظیم بیت الله آمده‌اند، و این حق ایشانست، چنانکه حق همگی افراد و قبائل عربست و هیچکس حق ندارد که ایشان را از این حق محروم سازد. مقارن همین اوضاع و احوال این فکر بخاطر عروه بن مسعود خطور کرد که پیشنهاد پیمبر (ص) دائر بر دعوت قریش به آشتی و ترک مخاصمه پیشنهادی منصفانه و طرحی حکیمانه است، و برای قریش روا نیست که آن را رد کنند زیرا رد این پیشنهاد، قریش را نزد عرب در همان موضع کریه و ناخوشایندی قرار خواهد داد که بزرگان مکه میخواستند تا پیمبر (ص) را در آن موضع قرار دهند. عروه بن مسعود، با توجه به این دقایق و حقایق، سرزنش خود را آشکارا و بی پروا متوجه هم‌پیمانان قرشی خود ساخت، و به ایشان توصیه کرد که آن پیشنهاد را،

که از طرف پیمبر (ص) انشاء شده است بپذیرند، و برای توجیه نظر خود گفت: ای گروه قریش، آیا شما در حقیقت دوستی من شک و تردیدی بخود راه می‌دهید؟ [صفحه ۱۰۶] گفتند: ما هیچگاه در صدق و اخلاص دوستی تو شک نداشته‌ایم. گفت: آیا نه اینست که شما در موضع والدید و من در موضع فرزندم، و من اهل عکاظ را بیاری شما خواندم، و چون دعوت مرا اجابت نکردند، من خود با فرزندان و افراد تحت فرمانم بسوی شما کوچ کردم؟ گفتند: آری چنین است و تو چنین کرده‌ای. سپس گفت: من بحقیقت برای شما ناصحی مشفقم، و هیچگونه نصیحتی را از شما دریغ نمی‌دارم. و از اینرو یادآوری میکنم که بدیل بن ورقاء طرح صواب و صلاحی را برای شما آورده است، که کسی آنرا رد نمیکند مگر آنکه با طرحی بدتر از آن مواجه میشود. پس این نصیحت را از او بپذیرید. آنگاه پیشنهاد کرد که خودش سفیر و واسطه ایشان نزد پیمبر (ص) باشد که درباره این نزاع با او مذاکره کند، تا مگر بحل آن مشکل خطیری که نزدیک بود، در اثر لاف و عناد قریش بجنگی ویران‌گر مبدل شود، موفق گردد.

عروه بن مسعود در قرارگاه مسلمین

عروه بن مسعود، پس از جلب موافقت بزرگان قریش، بعنوان نماینده ایشان بطرف حدیبیه شد، و چون بمقر مسلمین رسید پیمبر (ص) او را، بعنوان واسطه‌ای که ممکنست در وساطت خود شبح وحشت‌انگیز جنگ را از منطقه دور سازد، استقبال کرد. رئیس قبیله ثقیف بیقین میدانست که حق بجانب پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور است، ولی با وجود این، در موضع واسطه‌ای سیاسی برای قومی که هم‌پیمان و خویشاوند او هستند، در اثناء مذاکره با پیمبر (ص) این حقیقت را مورد تجاهل قرار داد، و بلکه کوشید تا ملامت را متوجه مسلمین سازد، و مسئولیت بالا گرفتن مشکله تا حد خطر بروز جنگ را بدوش ایشان بگذارد، و هدف آواز این کار اقناع پیمبر (ص) بلکه ترساندن آن سرور بود، تا هم‌پیمانانش را از آن ورطه برآورد، و اینکار تنها در صورتی ممکن بود که پیمبر (ص) [صفحه ۱۰۷] و اصحاب آن سرور بدون آنکه بمکه داخل شوند، و بی قید و شرط بمدینه باز کردند، و این همان مطلبی بود که عروه در سراسر گفتگوی خود در جستجوی آن و در مقام تأکید و تثبیت آن بود. عروه برای دست یافتن به این منظور گفت: تو مردمی از عناصر مختلف را گرد آورده‌ای، و ایشان را بموطن و مولد خود سوق داده‌ای تا آنجا را با آوردن ایشان آشفته و ناامن سازی. سپس فصلی مفصل درباره قوای نظامی و آمادگی رزمی قریش سخن گفت، و تلویحا خاطر نشان ساخت که در صورت اصرار پیمبر (ص) و اصحاب بدخول مکه، قریش قادرند که با نیروی نظامی ایشان را از دخول حرم مانع شوند، و در این باره گفت: اینک رزمندگان قریشند که از شهر بیرون تاخته، و در سرزمین «بلدح» لشکرگاه ساخته‌اند، و زنان و کودکان و حتی شیرخوارگان خود را بهمراه آورده‌اند، و پوست پلنک بتن پوشیده‌اند، و با خدا عهد کرده‌اند که از ورود تو بشهر با قوه قهریه مانع شوند. یا محمد، من قوم تو، کعب بن لوی، و عامر بن لوی را پیرامون آب حدیبیه دیده‌ام که احابیش خود، و اتباع ایشان را بر ضد تو برانگیخته‌اند، و ایشان بخدا قسم یاد میکنند که جز از روی اجساد شان به «بیت» دست نیابی، و تو در مبارزه با ایشان میان دو امر قرار داری، یا آنکه قوم خودت را نابود سازی و این کاریست که پیش از تو کسی به آن دست نیازیده است، و یا آنکه اینان که با تو هستند از گرد تو پراکنده شوند، و تو را تنها گذارند. سپس عروه کوشید تا اعتماد پیمبر (ص) به اصحاب خود را سست کند، و بضمیر او چنین القاء نماید که چون کار بجنگی سخت و گسترده کشد او نمیتواند به ایشان اعتماد کند، و در این باره گفت: بخدا قسم یا محمد گوئی هم اکنون این جماعت را مینگرم که از اطراف تو پراکنده شده‌اند، زیرا که من جز عناصر مختلفی را پیرامون تو نمی‌بینم: عناصری که قیافه‌ها و انسابشان را نمی‌شناسم. و به ایشان همی‌رازد که از کنار تو بگریزند، و تو را بجای گذارند! [صفحه

[۱۰۸]

جواب پیمبر به سخنان عروه بن مسعود

منظور عروه از ادامه سخن و اطاله بحث این بود که پیمبر (ص) را از صولت و قدرت قریش بوحشت افکند، تا از اندیشه ورود به حرم و زیارت بیت منصرف شود، و بهمین جهت کوشید تا با اشاره به نیرومندی قریش، خاطرنشان سازد که مصلحت او و اصحابش اینست که فکر طواف بیت را - تا هر زمان که قریش بر مکه تسلط داشته باشند - از سر بدر کند. ولی کوششهای عروه یکسره، با شکست مواجه شد، و پیمبر در بیان این حقیقت اصرار ورزید که: ورود بمکه و طواف بیت در هر زمان که بخواهند حق مسلم ایشانست، ولی بر این بیان قاطع و صریح افزود که او و اصحابش برای دست یافتن به این حق مسلم از طریق حمله به مکه و ورود به آن شهر بقوه سلاح اقدام نخواهند کرد، و این نه از جهت بیم و هراس از صولت و قدرت قریش بلکه بجهت شدت علاقه ایشان بحفظ حرمت حرم و بمنظور جلوگیری از خونریزی و تباه شدن جانها و خونهاست. بر اینگونه گفتگو میان پیمبر (ص) و عروه بن مسعود، نماینده قریش، - بی آنکه برای حل مشکل اتفاق نظری حاصل شود - پایان یافت، ولی نتیجه مهمی که از این مذاکره بدست آمد این بود که عروه بن مسعود از صدق نوایای پیمبر (ص) و اصحاب اطمینان بیشتری یافت، و بیقین درک نمود که ایشان در سفر روحی خالصی شرکت کرده، و بمنظور عمره، و نه جنگ، گام به این راه نهاده‌اند، و قریش در ادعای خود، دایره بر اینکه ایشان بقصد هتک حرمت مکه، و بمنظور حمله به این شهر آمده‌اند، کذب محض، و بمنظور تحریک قبائل عربست. ای گروه قریش، من جز این نمی‌اندیشم که عذاب کوبنده‌ای به شما خواهد پیوست! واسطه دوم - پس از آنکه نتوانست پیمبر (ص) را به اجراء تمایل قریش وادار [صفحه ۱۰۹] کند، و بعقب نشینی و بازگشت بمدینه، بدون ورود بمکه و انجام مناسک عمره وادار - بلشگرگاه قریش بازگشت، و خلاصه‌ای از مذاکرات خود با پیمبر (ص) را به اطلاع ایشان رساند، و در پایان گزارش خود ایشان را از ادامه لجاج و عناد بر حذر داشت، و بعنوان ناصحی مشفق به ایشان توصیه کرد تا سرهایشان را در برابر طوفان خم کنند، و فشار شدید آن را از سر خود بگذرانند، و خود را در برخورد مسلحی با پیمبر (ص) درگیر نکنند، زیرا اگر شتابزدگی و خیره‌سری از خود نشان دهند، و بکاری نسنجیده اقدام کنند - بنا به برآورد او جز شکست بهره‌ای نخواهند برد. عروه در تائید سخن خود گفت، من بدربار پادشاهان بزرگی مانند کسری و هرقل و نجاشی بار یافته‌ام، ولی بخدا قسم که هرگز پادشاهی را ندیده‌ام که در میان مردم خود از نفوذی همچون نفوذ محمد برخوردار باشد، بخدا قسم که ایشان از روی احترام هیچگام نگاه خود را بروی او نمیگمارند و در حضور او سرها را بزیر میدارند، و هرگز در برابر او بلند سخن نمیگویند، و مجرد اشاره‌ای از جانب او کفایت که هر چه را اراده کند برآورند، و هیچگاه رشحه‌ای از آب دهانش بدست یکی از ایشان نمی‌افتد مگر آنکه آن را برسم تبرک بر سر و روی خود مسح میکنند، و هیچگاه وضو نمیسازد مگر آنکه اصحابش به امید دست یافتن بقطره‌ای از آب آن وضوء پیرامون او ازدحام میکنند. من اوضاع و احوال آن قوم را برآورد کرده‌ام، و باید یادآوری کنم که اگر شما با ایشان سر پیکار داشته باشید، شمشیرهاشان برای این کار آماده است، و من پیرامون محمد قومی را یافته‌ام که درحفظ سلامت او بجان خویش نمی‌اندیشند و حتی در جمع اصحاب او زنانی را مشاهده کرده‌ام که هرگز او را تسلیم نمیکنند. پس اکنون به آنچه برای شما گفتم نیکو بیندیشید، و تصمیم خود را اتخاذ کنید، و زنهار از اینکه به رأی سست و شتابزده‌ای تمسک جوئید.

عروه بن مسعود قریش را بند می‌دهد

سپس عروه بن مسعود در تأکید گزارش خود سخن را ادامه داد، و از راه [صفحه ۱۱۰] شفقت و خیرخواهی گفت: پیشنهاد ترک مخاصمه را قبول کنید، و تحت تأثیر لاف و گزاف و کبر و غرور کار را ببرخورد مسلح مکشید، و بدانید که اصرار شما بر منع مسلمین از دخول بحرم کاری نکوهیده است، پس برای مدتی با او ترک مخاصمه کنید، و بدانید که من درباره شما فردی مخلص و نصیحتگزاری مشفقم و بیم آن دارم که در صورت مبارزه بر او پیروز نشوید. آنگاه با لحنی آمیخته با تعجب و حاکی از انکار گفت: مردی برسم تعظیم این بیت محرم شده و رنج سفر را بر خود هموار کرده، در حالیکه اشتران هدی را بهمراه آورده است تا آنها را

قربان کند، و پس از طواف بیت بشهر خود باز گردد، و شما در برابر او مقامت و ممانعت میکنید؟! بزرگان مکه و سران قریش با شنیدن سخنان هم‌پیمان خود بشدت تحت تأثیر واقع شدند، و دریافتند که میباید در برابر این طوفان خم شوند، تا آن را از سر بگذرانند، از اینرو فکر منع کلی و جلوگیری همیشگی مسلمین از دخول حرم را از سر بدر کردند، و مقرر داشتند که مسلمین را اجازه دهند تا بحرم درآیند، ولی بصورتی که اندکی از آبروشان محفوظ بماند، و برای این منظور چاره را در آن دیدند که امسال را پیمبر (ص) و اصحاب از دخول حرم و انجام عمره صرف نظر کنند، و بمدینه باز گردند، ولی در سال آینده بمکه درآیند، و طواف و سعی بجا آورند. قریش این قرار را که با تصمیم عجولانه، و قرار ظالمانه ایشان در آغاز کار دایره بر منع کلی و همیشگی مسلمین از ورود بمکه تفاوت آشکار داشت، در اختیار عروه بن مسعود نهادند، و اعلام کردند که پیمان صلحی بر اساس همین قرار به محمد پیشنهاد خواهند کرد، و امید همیدارند که محمد آن را بصورت حلی وسط برای مشکلی که پدید آمده است بپذیرد. قریش اگر چه با شنیدن نصیحت و تحذیر عروه بن مسعود، از شدت و سفاهت خود فرو کاستند، ولی چنانکه در فحوای همین اقتراح پیداست، هنوز بقیه‌ای از لجاج و عناد خود را محفوظ داشتند، و عروه بهمین جهت رابطه همکاری خود با قریش را قطع کرد، و رزمندگان تحت فرمانش را فرا خواند، تا برای [صفحه ۱۱۱] بازگشت بطائف آماده شوند، و در آن هنگام که عازم ترک مکه شد، بجمع سران قریش درآمد، و گفت: من در آینده شما جز این نمی‌بینم که عذابی سخت و کوبنده بشما اصابت خواهد کرد.

نخستین شکاف در جبهه شرک

بازگشتن عروه بن مسعود و قومش بطائف، بعنوان اعتراض بر سختگیری قریش نخستین شکاف در جبهه شرک بود زیرا عقب نشینی عروه و قبیله ثقیف از جبهه قریش، موضع قرشیان مغرور و سرکش را تا اندازه زیادی تضعیف کرد، ولی با وجود این و علی‌رغم تمایل بصلح و بیم و هراس از برخورد مسلح همچنان در سرسختی و عناد خود باقی ماندند، و چنین وانمود میکردند که کار بهر جا که بینجامد از ورود مسلمین بمکه ممانعت خواهند کرد، و این تظاهر بتشدد و تصلب برای آن بود که مگر مسلمین از درازی دوران توقف در حدیبیه و ادامه محرومیت از عمره بستوه آیند، و ناگزیر، بی آنکه کعبه را زیارت کنند و ضمانتی برای آینده کسب نمایند بمدینه باز گردند. در این میان عاملی که قریش را در ادامه سختگیری تشجیع میکرد اطلاع ایشان از این واقعیت بود که پیمبر (ص) تمایل بجنگ ندارد، و برای قبول هر پیشنهادی بر اساس جلوگیری از خون‌ریزی و حفظ حرمت حرم آماده است. ولی ادامه این تشدد از جانب قریش جو منطقه را همچنان تیره و طوفانی میساخت، و عاملی که این تیرگی را تشدید میکرد این بود که دوران محبوس ماندن مسلمین در حدیبیه طولانی شده بود، و هر چند که ایشان، بنا بسفارش پیمبر (ص)، حلم و صبر پیشه کرده بودند، ولی صبر هم حدی و حلم هم اندازه‌ای دارد، بویژه آنکه ایشان از قدرت رزمی عظیمی برخوردار بودند، و توان آن را داشتند که بر مکه حمله‌ور شوند، و مقاومت نیروهای قریش و همدستانشان را درهم بشکنند. [صفحه ۱۱۲]

واسطه سوم

مکرز بن حفص یکی از سران قریش و شیطانی از شیاطین مکه بود، و در حيله گری و خیانت و دروغ و فریب شهرت داشت، بهمین جهت وقتی واسطه دوم قریش عروه بن مسعود در وساطت خود با شکست مواجه شد، قرشیان این مکرز را برسوم وساطت بحدیبیه فرستادند، تا مکرز در این مقطع حساس که روز بروز مشکلات موجود پیچیده‌تر میشود، با زیرکی خود، چاره‌ای بیندیشد، زیرا که افق سیاسی قریش بشدت تاریک شده، و با جدا شدن عروه بن مسعود از جبهه قریش زبانی عظیم به آن جبهه وارد گشته است.

شکست واسطه سوم

مکرز بن حفص بمنظور گفتگو پیرامون مشکله موجود میان دو گروه بطرف حدیبیه رهسپار شد، و پیمبر (ص) چون او را دید، فرمود: این، مردی حيله گر و خیانت پیشه است، ولی با وجود این او را در مقر فرماندهی خود در حدیبیه بحضور پذیرفت، و با وجود شیطنت و ردالتی که از او میشناخت، ملاقات او را رد نکرد. مکرز پیرامون سفر پیمبر (ص) و اصحاب سخنی دور و دراز و دامنه‌دار بمیان آورد و پیمبر (ص) چنانکه مقتضای خلق کریم او بود. بسخنانش گوش فرا داشت، ولی مکرز در پایان مذاکرات طولانی خود جز همان جواب که در واسطه پیشین شنیده بودند، دریافت نکرد، و خلاصه آن جواب چنین بود که: ما برای جنگ آهنگ این سرزمین نکرده‌ایم، بلکه بعنوان زائرنی که بیت اله را معظم و محترم میدانند، رهسپار این دیار شده‌ایم، ولی در صورتی که ضرورت اقتضاء کند، برای جنگیدن نیز آماده‌ایم. در اینحال مکرز بسوی قریش بازگشت، و با تأثر و انفعال بشکست خود در مذاکرات اعتراف کرد، و پافشاری پیمبر (ص) را در همان موضع که برای دو واسطه سابق اعلام کرده بود به سران قریش اعلام نمود. [صفحه ۱۱۳]

واسطه چهارم

قریش، پس از شکست وساطت مکرز بن حفص عامری دست بدامان هم‌پیمان بزرگ خود حلیس بن زیان، رئیس طائفه احابیش شدند، و از او تقاضا کردند که واسطه چهارم ایشان نزد پیمبر (ص) باشد، تا مگر این مشکل بزرگ را بنفع ایشان حل کند. انتخاب حلیس در اینمرحله حساس بدان جهت بود که او عقلی راجح و بصیرتی نافذ داشت، و از مقامی عالی و نیروی قبیله‌ای مهمی برخوردار بود، و پیمبر (ص) او را میشناخت، و از خضوع و تعظیم او در پیشگاه خدا و تکریمش نسبت بحرم باخبر بود. بهمین جهت قریش زمانیکه او را بوساطت انتخاب کردند امیدوار بودند که مقام ممتازش در میان عرب، و احترام شخصیتش در نظر پیمبر (ص) تأثیری بر نحوه تفکر او و اصحابش بگذارد، و ایشان را از فکر دخول بحرم و زیارت بیت منصرف نماید، و به ترک مکه و بازگشت بمدینه، بدون گرفتن امتیازی برای دخول بمکه در فرصتی دیگر راضی سازد.

خطرناکترین شکاف در جبهه قریش

ولی نتیجه وساطت رئیس احابیش بعکس منظور قریش و نقطه تحولی قاطع در جهت منفعت جبهه توحید بود، زیرا که او، پس از شنیدن سخنان نافذ پیمبر (ص) نظریه آن حضرت را مورد تأیید قرار داد، و با صراحت تصدیق و تأکید کرد که طواف بیت حق مسلم مسلمین است، و هیچکس در هر مقام که باشد صلاحیت ندارد که این حق را از ایشان سلب کند. حلیس بن زیان رئیس طائفه احابیش پیش از آنکه بعنوان واسطه میان قریش و مسلمین، با پیمبر (ص) دیدار کند، تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده قریش معتقد شده بود که مسلمین در موضع سپاهی متجاوز بطرف مکه هجوم آورده‌اند، و تصمیم دارند که با افروختن آتش جنگ، حرمت حرم را هتک کنند و از اینرو رئیس احابیش تا آستانه ملاقاتش با پیمبر (ص) آن حضرت و اصحابش [صفحه ۱۱۴] را بعنوان قومی متجاوز و شکننده حرمت حرم و شأن بیت میشناخت.

روا نیست که چنین مردمی از زیارت بیت ممنوع شوند

واسطه چهارم حلیس بن زیان، از لشکرگاه قریش در داخل حرم بمقر پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور در خارج حرم و سرزمین حدیبیه روان شد، و چون پیمبر (ص) او را دید که بدانسو گام همیسپارد به اصحاب فرمود: اینمرد از قومی متعبد است که در برابر

عظمت خدا خاضع و خاشعند، اکنون اشتران هدی را که بقصد قربانی در حرم، و بمنظور تقرب بخدا بدینسو رانده‌ایم در برابر او قرار دهید تا آنها را ببیند، و مطمئن شوند که ما بقصد عبادت و بمنظور انجام عمره به این سرزمین آمده‌ایم. حلیس چون اشتران هدی را بدید، و بانگ لیک مسلمین را بشنید، و آشفتگی روی و موی ایشان را در اثر طول ایام احرام مشاهده کرد سخت متأثر شد و رفتار ظالمانه قریش را بیانگ نکوهش کرد، و گفت: سبحان الله! بهیچ وجه روا نیست که چنین مردمی از زیارت بیت ممنوع شوند! آیا خدا روا میدارد که قبائل لخم و جذام و نهد و حمیر حج بجای آورند، اما فرزند عبدالمطلب از حج ممنوع شود؟! اسپس نکوهش و سرزنش قریش را تشدید کرد، و گفت: بخدای کعبه قسم که قریش هلاک شدند، زیرا این قوم که ازدخول حرم محروم مانده‌اند بقصد عمره بدینسو آمده‌اند! پس پیمبر (ص) در تائید سخن حلیس فرمود: آری چنین است، ای بزرگ بنی کنانه: آنگاه بزرگ بنی کنانه، بی آنکه سخنی از وساطت بمیان آورد، و چنانکه قریش از او خواسته بودند، باب مذاکره‌ای را بگشاید، بعنوان اعتراض برستمی که قریش درباره مسلمین روا داشته‌اند، از حدیبیه بازگشت، و چون بلشگر گاه قریش رسید، در خطاب بمران آن قوم گفت: من ناظر صحنه‌ای بوده‌ام که جلوگیری از آن روا نیست: من اشتران هدی را با گردن بندهای مخصوصشان دیده‌ام که از [صفحه ۱۱۵] درازی دوران توقف در حدیبیه پشمهاشان ریخته بود، و از رسیدن بقربانگاه ممنوع شده بودند، و با مردانی برخورد کرده‌ام که بعلت ممنوعیت از استعمال عطر و نظافت، بوی نامطبوع گرفته و حشرات موذی برآورده‌اند! الا بخدا قسم که ما به اینگونه مظالم با شما پیمان نبسته‌ایم، و برای جلوگیری از زائرین بیت الله که بقصد تعظیم حرمت بیت واداء حق آن مشقت سفر را تحمل کرده، و اشتران هدی را بدینسو رانده‌اند، قرار همکاری منعقد نکرده‌ایم! قریش در برابر چنین صراحت و قاطعیت بشدت خشمگین شدند، و منطق واسطه خود را در جهت تقویت منطق پیمبر (ص) یافتند، و از اینجهت حلیس را بباد استهزاء گرفتند و گفتند: بجای خود بنشین، زیرا تو فردی صحرا نوردی و از دانش بهره‌ای نداری!

رئیس احابیش را تهدید می‌کند

زعیم کنانی از برخورد سخریه آمیز و سخنان تند قریش بشدت برآشفت، و ایشان را تهدید کرد که از گمراهی و خود سری باز نیایند، و پیمان خود با ایشان را ملغی خواهد ساخت، و بصف مسلمین خواهد پیوست، و در این باره گفت: ای گروه قریش، بخدا قسم که ما با چنین رسم و روش با شما هم‌پیمان نشدیم، قسم به آن کس که جان حلیس بدست اوست، که یا شما از سر راه محمد بیکسو خواهید رفت، تا بمناسکی که برای انجام آن آمده است قیام کند، و یا طائفه احابیش را بچالاکی کوچ کردن یکفرد خواهم کوچاند. همین تهدید شدید از جانب رئیس احابیش - که حقپرستی و مردانگی او را به انجام آن برگماشته بود - کفایت میکرد تا بیم و هراس را در میان صفوف مشرکین برانگیزد، و ایشان را بر آن دارد که در موضع عناد و لجاج خود در برابر مسلمین، بطور جدی، تحدید کنند، زیرا در غیر این صورت رشته پیمانی که میان آندو منعقد بود از هم میگسیخت، یعنی خطرناکترین شکاف، بلکه خطرناکترین تمرد را در جبهه آماده بخدمت شرک پدید می‌آورد، زیرا طایفه احابیش که تحت فرمانش حلیس، بن زیان میزیستند، از چند قبیله [صفحه ۱۱۶] نیرومند، بنامهای: بنی‌الهُون و بنی‌هارث بن عبد مناف بن کنایه و بنی‌المصطلق تشکیل شده بود و این قبائل شجاع و رزمجو، بحکم پیمانی که با قریش داشتند در همگی جنگها هم‌رمز ایشان بودند، و در واقع سنگینی جنگ همیشه بر دوش ایشان بود، و با توجه به این واقعیت تصریحات و تهدیدات رئیس احابیش - که فعالیت‌های خودسرانه جوانان مغرور قریش را بباد انتقاد می‌گرفت، و مسئولیت تیرگی فضای سیاسی منطقه را متوجه ایشان میساخت، و پدید آمدن شبخ سهمگین جنگ در افق حرم را نتیجه‌ی خودسری و غرور ایشان میشمرد - جبهه‌ی قرشی را بشدت متزلزل ساخت، و قرشیان از سفهاء و ماجراجویانشان گرفته تا خردمندان و دوراندیشان این حقیقت را دریافتند که همگی افراد بشر - اگر چه مسلمان هم نباشند - چنین نیستند که بظلم و تعدی و زورگوئی و خیره‌سری رضایت دهند. و خلاصه آنکه سران قریش با شنیدن سخنان جازم و قاطع آن آزاد

مرد، متوجه شدند که تهور و سفاقت و جنگ طلبی و آشوبگری جوانان تندرو و مغرور، ایشان را بورطه هولناکی درافکنده است!

جستجوی راهی برای بیرون شدن از ورطه

پس از شعله‌ور شدن آتش خشم مقدس رئیس احابیش، در برابر تصرفات احمقانه قریش، و تهدید صریح و شدید او بقطع پیمان و پیوستن بصفوف حق پرستان و عدالت طلبان، سران قریش بجستجوی راهی برآمدند تا از آن ورطه خارج شوند، و راهی جز این نیافتند که علی‌رغم قسمشان - دائر بر اینکه تا یکنفر از قبیله قریش زنده باشد محمد هرگز به بمکه داخل نخواهد شد - پیمانی با پیمبر (ص) منعقد سازند، که بقیه آبرویشان در پناه آن محفوظ بماند. و برای زمینه سازی چنین صلحی که قریش جز با دست یافتن به آن قادر بخروج از آن ورطه نبودند، هم پیمان شدند بزرگ خود رئیس احابیش را مورد ملاحظت قرار دادند، و از او خواستند تا فرصتی کافی در اختیارشان قرار دهد، که با استفاده از فرصت راهی برای خروج از ورطه خویش بیابند، و برای طرح کردن [صفحه ۱۱۷] این تقاضا گفتند: ساعتی ما را بحال خود گذار، و نکوهش ما را ترک کن، تا مگر چاره‌ای بیندیشیم، و وسیله‌ای رضایت بخش بدست آوریم، این وسیله همان صلحی بود که ناگزیر با پیمبر (ص) منعقد ساختند. رئیس احابیش با خواسته ایشان موافقت کرد، و چون دریافت که ثمرات تهدید و اندارش در حال نضج و رسیدنست، و قریش از مستی و غرور باز آمده، و موضع تشدد و لجاج را ترک گفته و بجستجوی راهی برای صلح برآمده‌اند، از فکر گسستن پیمان و واپس رفتن از میدان منصرف شد. تصریحات کوبنده رئیس احابیش قریش را در تنگنای سختی قرار داده بود، و مشکلترا اینکه پس از تصریحات و اعتراضات او صداهای اعتراضی در داخل قرشی بلند شد، و رفتار ناپسند افراد تندرو را در جلوگیری مسلمین در زیارت بیت الله بیاد انتقاد گرفت، و در پایان کار، قریش خود را در موضعی دشوار و در کشاکشی فرساینده یافتند، و در جوی از حیرت و ندامت قرار گرفتند. فکر اینکه محمد و یارانش که همین دیروز ترسان و نگران، در تاریکی شب در فضائی آکنده از بیم و هراس از مکه گریخته‌اند، امروز در هاله از عزت و قوت و شکوه و جلال بمکه وارد شوند، بر جان و دلشان سنگینی میکرد، و با خود می‌اندیشیدند که پس از این واقعه مرکز ممتاز روحی و سیاسی قریش در میان عرب - که بیشترشان پیرو کیش شرکند، و قریش را بعزت تولیت بیت، رهبر و زعیم خود میدانند - چه خواهد شد؟! و قبائل عرب جزیره و قتی با خبر شوند که محمد و اصحابش، که شمار ایشان از هزار و پانصد نفر تجاوز نمیکرد، ایمن و مطمئن و بدون برخورد با اندک مقاومتی وارد مکه شده‌اند، برای قریش چه ارج و اعتباری قائل خواهند شد؟! بیگمان نتیجه کار روشن و آشکار است، و آن چیزی جز تزلزل این مرکز ممتاز در نظر همگی این قبائل نخواهد بود. بهمین جهت تمام توجه سران قریش معطوف و مصروف به این بود که بهر قیمت و هر وسیله حتی بوسیله سلاح - از ورود مسلمین بمکه جلوگیری کنند، ولی [صفحه ۱۱۸] ایشان، با وجود این تمایل شدید، در اعماق جان و هوش نهان خود احساسی قوی و کامل داشتند که اگر جنگی میان ایشان و مسلمین درگیر شود، بدون تردید نصیب ایشان از چنین جنگ جز شکست و رسوائی نخواهد بود، و مصدر این احساس تجارب عملی سخت و تلخی بود که از شکستهای پیاپی در صحنه‌های بدر و خندق اندوخته بودند، و شب سیصد رزمنده‌ای که در کارزار بدر مانند عقابان تیز چنگ بر سر هزار نفر از سواران و قهرمانان قریش فرود آمدند، و هفتاد نفر از ایشان را طعمه شمشیرهای جانستان خود ساختند، و هفتاد نفر را به اسارت گرفتند، و بقیه را در کوهها و دره‌ها متواری و سرگردان ساختند، بصورت کابوسی سهمگین سران قریش را دستخوش بیم و هراس میساخت، و ایشان را از فکر جنگ و مقابله مسلح با رزمندگان اسلام باز میداشت. در اینمیان چیزی که مشکلی بر مشکلات قریش می‌افزود موضع رئیس احابیش بود که اقدامات ستمگرانه و اعمال نابخردانه قریش را بشدت مورد نکوهش و اعتراض قرار می‌داد، و مسئولیت حوادث احتمالی برخورد مسلح در داخل حرم را متوجه ایشان میساخت، بلکه آشکارا تهدید میکرد که اگر قریش بچنین عملی دست بزنند او با ایشان همکاری نخواهد کرد، و دست خود را آلوده بخون نخواهد ساخت. از سوی دیگر وجود شخصیتی همچون حلیس بن زیان در

داخل جبهه قرشی و بدیل بن ورقاء رئیس قبیله خزاعه در میان همسایگان حرم - که حق را بمسلمین میدادند، و مسئولیت پدید آمدن مشکله و خطر شعله ور شدن جنگرا متوجه قریش میساختند - از جمله عواملی بود که بر قوت موضع مسلمین می‌افزود. ولی با اینهمه هنوز سران مکه به عملی ساختن مقاصد متجاوزانه خود می‌اندیشیدند، و خود را به امیدهای کاذب و واهی دلخوش میداشتند. [صفحه ۱۱۹]

مشرکین مسلمین را در سرزمین حدیبیه مورد حمله قرار می‌دهند

دستگیر شدن هفتاد نفر از نفوذیهای مشرکین

علی رغم شکافی که در اثر اعتراض سران طایفه احابیش و قبیله ثقیف به اعمال ظالمانه قریش بر جبهه مشرکین وارد شده بود، هنوز هم گروه مغرور آشوبگر قریش به افزون مشکل و نزدیک ساختن جنگ میکوشیدند، و در همان حال که پیمبر (ص) و اصحاب در حدیبیه بخویشتن داری ادامه میدادند، و هرگونه منفذی را که ممکن بود بجنگ منتهی شود مسدود میساختند، و در همان حال عقلاء جبهه قرشی - امثال حلیس بن زیان ساز سران مکه میخواستند که در برابر افراد ماجراجو سدی و حدی برقرار کنند، و توجه خود را بطرف صلح معطوف دارند، مقارن همین احوال قریش جوانان آشوب طلب خود را آزادانه گذاشته بودند، تا بر تیرگی و پیچیدگی اوضاع بیفزایند، چندان که افراد نفوذی خود را بداخل لشکرگاه مسلمین اعزام کنند. ارباب سیره و مورخین آورده‌اند که هفتاد نفر از سواره نظام مشرکین در دل شب، دزدانه بلشکرگاه مسلمین داخل شدند تا مگر در آن تاریکی افرادی را بقتل برسانند یا دستگیر کنند، ولی پاسداران گشتی‌ای که پیمبر (ص) بهنگام استقرار در حدیبیه پاسداری گماشته بود، در کمین ایشان بودند، و آنان را به اسیری [صفحه ۱۲۲] گرفتند، و آنگاه همگی را در دست بسته بمقر فرماندهی پیمبر (ص) منتقل ساختند، و این خفاش صفتان در آن ظلمت شب بعضی از صحابه را که بیخبر از نیرنگ ایشان بعبادت و تمشیت امور مشغول بودند، به اسارت درآورده بودند، ولی گشتیهای مسلمین بهنگام دستگیر کردن متجاوزین ایشان را از اسارت آن راهزنان شبگرد رها ساختند.

پیمبر شبگردان را می‌بخشد و آزاد می‌کند

ولی پیمبر (ص) - علی رغم این اقدام خائنانه از طرف مشرکین - از گناه دستگیر شدگان در گذشت، و همگی را آزاد کرد، و در خطاب به اصحاب فرمود: بگذارید تا ایشان آغاز گر فجور باشند.

شعله ور شدن جنگ در حدیبیه

واقعی در کتاب مغازی آورده است که قریش شبانه پنجاه نفر از افراد خود، بفرماندهی مکرز بن حفص را روان حدیبیه کردند، و ایشان را مأمور ساختند که در اطراف مقر پیمبر (ص) گردش کنند، تا مگر یکی از مسلمین را دستگیر سازند، با بکشند، ولی محمد بن مسلمه فرمانده یکی از گشتیهای پاسداری شب، ایشان را به بند کشید، و بتزد پیمبر (ص) برد، و مقارن همین احوال گروهی دیگر از مسلحین قریش بهنگام شنیدن این خبر، بطرف مقر پیمبر (ص) حرکت کردند، و بر مسلمین حمله‌ور شدند، تا جنگی در میان دو جبهه در گرفت، که در اثناء آن سنگ و تیر بکار بردند، ولی مسلمین جمعی از ایشان را دستگیر کردند، و بقیه مهاجمیه بهزیمت رفتند. همچنین طبری در تاریخ خود از ایاس بن مسلمه از پدرش آورده است که او به تنهایی چهار تن از شبگردان مشرک را دستگیر کرده است. مسلمه گفت: پس ایشان را بطرف مقر پیمبر (ص) همیراندم، و عمویم مردی از عبلات بنام مکرز را، که لباس جنگ در برداشت، بیاورد تا در جمعی بشماره [صفحه ۱۲۳] هفتاد نفر از مشرکین بحضور پیمبر (ص) بردیم، پس پیمبر (ص) در

ایشان بنگریست و فرمود: ایشان را رها کنید، و بگذارید تا آنان آغازگر فجور باشند. پس خدا این آیه را نازل فرمود که: و او (خدا) کسی است که در سرزمین مکه دست ایشان را از شما و دست شما را از ایشان بازداشت!

تجاوزگران قریش یکی از مسلمین را می‌کشند

کار بیداد ماجراجویان قریش نسبت به مسلمین بدانجا کشید که بقصد تحریک جبهه اسلام، یکی از اصحاب پیمبر (ص) را شهید کردند، و هدف ایشان این بود که مسلمین را بجنگ گسترده‌ای بکشانند، و خردمندان قریش را در برابر امر واقع قرار دهند، و ایشان را بجنگی که از درگیر شدن به آن کراهت داشتند وارد سازند، ولی پیمبر (ص) چنین فرصتی را در اختیار آن سبکسران قرار نداد، و جانب حکمت و حلم را منظور کرد، و مسلمین را از درگیر شدن بچنین جنگ ناخواسته برکنار داشت!

عثمان بعنوان فرستاده پیمبر در مکه

علی رغم کوششی که از طرف پیمبر (ص) و بعضی از واسطه‌ها، بر اساس حسن نیت در جلوگیری از جنگ و تحکیم بمانی صلح انجام می‌گرفت، اوضاع در «حدیبیه» مقرر پیمبر (ص) و اصحاب - و «بلدح» - لشکرگاه مشرکین - همچنان آشفته و پیچیده بود، بلکه خیره‌سری آن هفتاد نفر از سفیهان جبهه شرک، و شیخون زدنشان بر مقرر مسلمین، و قتل یکی از اصحاب پیمبر (ص) تیرگی و پیچیدگی اوضاع را رو بشدت میبرد، ولی پیمبر (ص) که سرور حکماء و پیشوای عقلاء بود راه دست یافتن بحل مسالمت‌آمیز این مشکله و احتراز از اشتعال جنگی ویرانگر را مسدود نساخت، زیرا هدف آن حضرت - علاوه بر انجام عمل عبادی عمره - [صفحه ۱۲۴] زمینه سازی برای یک امنیت گسترده و آشتی دائم بود، و بهمین جهت، و برای آنکه حسن نیت خود را بقریش ثابت سازد، در همان لحظه ورود بحدیبیه، نماینده ویژه‌ای بطرف «بلدح» لشکرگاه قریش - اعزام کرد تا حقیقت حال را به ایشان باز نماید، و ایشان را به تعقل و دوری از اندیشه جنگ فرا خواند، و این فرستاده ویژه - چنانکه پیش از این یاد کردیم - مردی بنام خراش بن امیه کعبی از قبیله خزاعه بود، ولی حمیت جاهلیت و عصبیت و ثنیت فرصت تعقل و تدبر در پیام آشتی جویانه پیمبر (ص) راز از ایشان سلب کرد، بطوری که تنها به رد این پیشنهاد خیر خواهانه اکتفاء نکردند، بلکه جوانان آشوب طلب و زشت خوی ایشان کوشیدند تا حامل آن پیام را بکشند، و بر اینگونه نخستین فرستاده پیمبر (ص) بی آنکه امکان ابلاغ و تفهیم این پیشنهاد مشفقانه را بیابد بنزد پیمبر (ص) بازگشت و گفت: یا رسول الله، مردی را بسفارت نزد ایشان فرست که از من نیرومندتر باشد. و خویش و تباری در میان قریش داشته باشد. از آنجا که مهمترین مساله در ذهن پیمبر (ص) تاسیس آشتی و پایه گذاری امنیت بود، - علی رغم حماقتها و سبکسریهائی که در طول مدت توقف مسلمین در حدیبیه، از ناحیه قریش سر زده بود - کوششی دیگر را در این زمینه مبذول داشت، و این کوشش توسط اعزام فرستاده دیگر به «بلدح» انجام گرفت.

عمر بن الخطاب از قبول سفارت سر باز می‌زند

پیمبر (ص) این بار عمر بن الخطاب را نامزد این سفارت ساخت، تا رسول سلام، و فرستاده ویژه و حامل رسالت حسن نیت پیمبر (ص) بقریش باشد، و همان پیامی را که خراش بن امیه بسوی قریش برده و توفیق ابلاغ و تفهیم آنرا نیافته بود، به ایشان ابلاغ و تفهیم کند، ولی عمر از قبول این مأموریت سر باز زد، و سابقه عداوت با مشرکین و ضعف عصبیت قبیله‌ای خود در میان قریش را بهانه امتناع از قبول این سفارت کرد، و آنگاه زبان بنصیحت گشود، و از پیمبر (ص) خواست تا کسی را بسوی قریش اعزام کند که از عصبیت قبیله‌ای و قدرت [صفحه ۱۲۵] خانوادگی در میان مردم مکه برخوردار باشد، تا جوانان افراطی قریش قصد جان او نکنند. سپس عمر عثمان را برای قیام به این مأموریت نامزد کرد، و گفت: او از هر جهت برای این سفارت مناسب و واجد شرائط

لازم است، زیرا او از قبیله بنی عبد شمس بن عبد مناف، از قویترین قبائل قریش است، و خاندان او، در مکه، از عده و عده برخوردارند، و اعتبار و نفوذی بسزا دارند. پیمبر (ص) اعتذار عمر را پذیرفت، و عثمان را فرا خواند، و فرمود: «بسوی قریش روان شو، و ایشان را اخبار کن که: ما بدینجا نه پی جنگ و جدال آمده‌ایم بلکه بقصد زیارت و بزرگداشت این بیت راه سفر بسوی آنرا در پیش گرفته‌ایم، و اشتران هدی را به‌مراه آورده‌ایم، و چون آنها را قربانی کنیم بشهر خود باز می‌گردیم. عثمان بفرمان کرد، و راه مکه را در پیش گرفت، تا پیام صلح را بقریش ابلاغ کند.

سوء قصد نسبت به عثمان

عثمان به تنهایی و به آهنگ مکه از حدود حرم بگذشت، و اگر یکی از سران قبیله‌اش او را پناه نداد بود بیم آن میرفت که جوانان مغرور و مشهور قریش او را از پای در آورند، و این سوء قصد بحالی در شرف وقوع بود که عثمان در حومه مکه و در وادی «بلدح» با گشتی مسلحی از سواران قریش برخورد کرد، و آن سواران قصد جان او کردند، ولی وجود ابان بن سعید بن عاص بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس در آن گشتی بود، او را از خطر رهایی بخشید.

ارزش پناه دادن و پناهندگی در عصر جاهلیت

این اعلام پناه دادن از طرف ابان بن سعید کافی بود که هر متجاوزی نسبت بعثمان را بجای خود بنشانند، زیرا قانون «جوار» و پناه دادن، که از [صفحه ۱۲۶] جمله قوانین نانوشته عصر جاهلیت بود، قداست و حرمتی داشت که همگی مردم آن روزگار در احترام آن میکوشیدند، و هرگاه کسی آن قانون را میشکست خود و قبیله خود را در معرض جنگی ویرانگر قرار میداد. در آن روزگار هر یک از افراد قبیله حق داشت تا هر کس را که اراده کند در پناه خود قرار دهد، و حمایتش از او را اعلام نماید، و چون چنین میکرد افراد قبیله او، خواه ناخواه، به حفظ آن پناهندگی ملزم می‌شدند. بحکم مقررات همین قانون افراد گشتی قرشی دست از آزار عثمان کشیدند، زیرا میدانستند که آزرده شدن او ایشان را با شدائد و مخاطرات بسیاری مواجه خواهد ساخت.

عثمان در برابر سران قریش در سرزمین «بلدح»

عثمان در دره بلدح خارج مکه، و در لشکرگاه قریش و هم‌بیمانانشان، با سران و زمامداران آن قوم دیدار کرد، و پیام پیمبر (ص) را به ایشان ابلاغ نمود، و جریان امر - چنانکه در مغازی واقعی آمده است - از این قرار است: «پس عثمان از مقرر مسلمین خارج شد تا به بلدح در آمد، و در آنجا با قریش دیدار کرد، پس قریش گفتند: عزم کجا داری؟ گفت: پیمبر (ص) مرا بنزد شما فرستاده است، و او شما را بسوی خدا و اسلام دعوت میکند، و از شما میخواهد تا همگی به این دین در آید، زیرا خدا دین خود را پیروز خواهد کرد، و پیمبر خود را عزیز خواهد ساخت. و پیام دیگر آنکه اگر اسلام را نمی‌پذیرید بدست از معارضه و مخالفت با او بردارید، و این کار را بسایر قبائل مشرک عرب واگذارید، تا اگر ایشان بر او غالب شوند شما بمراد خود رسیده باشید، و اگر او بر ایشان دست یابد شما اختیار داشته باشید که یا بمانند سایر مردم بحوزه اسلام در آید، و یا با نیروئی که در آن مدت اندوخته‌اید با و بجنگید، زیرا اکنون جنگ شما را فرسوده ساخته [صفحه ۱۲۷] و نیروهایتان فرو کاسته است، و افراد برگزیده شما را از میان برده است. بخش دیگر از این پیام اینست که او برای جنگیدن با کسی بدینسو نیامده بلکه قصد عبادت و و بمنظور انجام عمره عازم این سرزمین شده است، و اشتران هدی را با قلاده‌های مخصوص به‌مراه آورده است، تا آنها را قربانی کند و بشهر خود باز گردد. عثمان همچنان با ایشان سخن میگفت، و مطالبی بمیان می‌آورد که خوشایندشان نبود، و در جواب سخنان او میگفتند: آنچه را که تو میگوئی شنیده‌ایم، و این کاریست که هرگز انجام نخواهد گرفت، و در هیچ زمان کسی با اعمال نیرو به این شهر و بر ما وارد نشده

و نخواهد شد، پس بسوی دوست خود باز گردد، و او را آگاه ساز که بشهر ما نخواهد رسید.

عثمان در مکه

عثمان، پس از ابلاغ پیام پیمبر (ص) بسران قریش، در لشکرگاه بلدح، تصمیم گرفت تا بشهر مکه درآید، و همان پیام را به افرادی از سران قریش، که در بلدح حضور نداشته اند ابلاغ کند! و ابان بن سعید چون از تمایل عموزاده‌اش بدخول مکه آگاه شد، بر آن شد که او را همراهی کند، و بمردم بفهماند که عثمان در پناه اوست، تا کسی گزندى به او نرساند، از اینرو عثمان را بردیف خود بر اسب سوار کرد، و بسوی مکه روان شد، و چون بمکه درآمد عثمان را گفت: تو آزادی که تا هر زمان بخواهی در مکه بمانی و از هر جا که بخواهی دیدن کنی، و با کسانی از سران قریش که در بلدح حضور نداشته‌اند دیدار نمائی.

عثمان نزد ابوسفیان

از آنجا که ابوسفیان بن حرب رئیس طایفه بنی امیه و بنی عبد شمس و زعیم بزرگ قریش بود، ابان بن سعید عثمان را بدیدار او برد، زیرا که ابوسفیان و صفوان بن امیه و چند نفر دیگر از سران قریش بهنگام ورود عثمان به بلدح و ابلاغ پیام پیمبر (ص) در آن جا حضور نداشتند، و بهمین جهت عثمان در مکه [صفحه ۱۲۸] با این سران دیدار کرد، و همان پیام را به ایشان ابلاغ نمود ولی جواب اینان نیز با جواب حاضران بلدح تفاوتی نداشت، و خلاصه آن رد همگی مواد و مطالب مطروح در پیام پیمبر (ص) بود.

دیدار با مستضعفین در مکه

عثمان پس از ابلاغ پیام مستکبران قریش از فرصت آزادی خود در مکه استفاده کرد، و بدیدار مردان و زنان مستضعفی شتافت که امکان هجرت بمدینه و پیوستن به مسلمین را نیافته، و ناگزیر در محیط شرک و تحت فشار مشرکین باقی مانده بودند. عثمان در این ملاقات پیام بشارت آمیز پیمبر (ص) را به ایشان ابلاغ کرد، و ارباب حدیث از قول او نقل کرده‌اند که گفت: «سپس بر مؤمنین از مردان و زنان مستضعف وارد شدم، و به ایشان گفتم: پیمبر (ص) شما را بفتح و پیروزی بشارت میدهد، میگوید بزودی دولت اسلام بر شما سایه گستر خواهد شد، چنانکه ایمان در مکه پنهان نماند و قدرت توحید شرک را از میان بردارد. عثمان گفت: آن مردم مستضعف در برابر شنیدن این مژده چنان از شدت شادی فریاد برمی‌آوردند که من بیم آن میداشتم که جان را بر این مژده بیفشانند! آن مردم مستضعف از حال پیمبر (ص) می‌پرسیدند، و این پرسش را با احتیاط انجام میدادند، و این وضع برای ایشان بسیار ناگوار بود، آنگاه میگفتند: سلام ما را برسول خدا برسان، و آنگاه میگفتند: همان کسی که او را بحدیبیه وارد کرده قادر است که او را بمکه درآورد.

شایعه قتل عثمان و انجام بیعت رضوان

نزدیک بیست روز بر مسلمین میگذشت که در دشت حدیبیه محصور و از [صفحه ۱۲۹] دخول حرم ممنوع و مهجور بودند، و اینمدت را در حال احرام بسر میبردند، و قیود و مشکلات آن را تحمل میکردند، چنانکه نه ناخن میگرفتند و نه موئی میستردند، و نه از عطر و بوی خوشی بهره می‌گرفتند، موهایشان ژولیده و بدنشان عرق آلوده بود و پوشیده نیست که طول ایام احرام هم از جهت روانی و هم از جهت جسمانی چه مشقتهائی را بر محرم وارد میسازد! و شک نیست ه این طول مدت و بلا تکلیفی و حیرت و انواع محرومیتی که بی‌هیچ موجبی از طرف جفاکاران قریش بر ایشان وارد شده بود، صحت و سلامت بسیاری از مسلمین را در معرض خطر قرار میداد، ولی مسلمین همگی این رنجها و شکنجه‌ها را برای آن تحمل میکردند که در کنار خانه و خدا و در حرم امن او

خونی ریخته نشود، و حرمت بیت‌الله دستخوش هوی و هوس مشت‌ی جاهل مغرور نگردد، و بهمین جهت پیمبر (ص) در هر پیام و مذاکره با هر نماینده و واسطه شعار همیشگی خود را تکرار می‌کرد که: «ما برای جنگ نیامده‌ایم، ما برای زیارت این بیت و تطهیر آن رهسپار این دیار شده‌ایم» پیمبر (ص)، بوسیله روح والای پر سماحت و دوستدار آشتی و مسالمت، و متفر از جنگ و مخاصمت خود، هر چه را که در توان داشت برای ایجاد صلح میان خود و قوم و عشیره خود، و دور ساختن شیخ زشت و نفرت‌انگیز جنگ بذل کرد، زیرا دستور آسمانی او در زندگانش این اندرز قرآنی بود که: «الصلح خبر». و این درحالی بود که سفهاء قریش بمشعل ساختن آن همی کوشیدند، تا مگر بی‌آبرویی و رسوائی میدان بدر واحد، و صحنه خندق در کنار مدینه را جبران کنند. پیمبر (ص) هر چه را که در توان داشت بذل کرد تا اصحاب با ایمان خود در حدیبیه را و قوم و عشیره خود در مکه را از شرور و زیانهای جنگ دور دارد، و بهمین منظور بود که در هر فرصت و مناسبت پیشنهادهای گوناگون آشتی‌جویانه و سازنده‌ای برای قوم و عشیره خود ارائه میداد. و همین پیشنهاد را برای واسطه‌هایی که قریش بمنظور مذاکره میفرستادند تشریح و توضیح میکرد، و توسط سفیران خود بقریش ابلاغ میفرمود، تا مگر ایشان را بصلح و سازش متمایل سازد [صفحه ۱۳۰] و فکرشان را از جنگ - و آن هم جنگی بدون هیچگونه موجب و مجوز - بگرداند بویژه آنکه سران قریش، بی‌هیچ شک و تردیدی، دریافته بودند که پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور برای جنگ نیامده‌اند، و اندک تمایلی به آن ندارند، بدلیل آنکه در خیمه‌های ایشان در حدیبیه نشانی از تب جنگ وجود ندارد، بلکه همه چیز در سراپرده‌اشان، بتصدیق فرستادگان قریش و افراد بیطرفی که بمقر پیمبر (ص) و مسلمین آمد و شد کرده‌اند، از مسالمت و سازش حکایت میکنند.

مسلمین از طول توقف در حدیبیه به ستوه می‌آیند

طول مدت توقف در حدیبیه، بدون دست یافتن براه حلی برای آن مشکل و بدون یافتن وسیله‌ای برای ورود بمکه و اداء مناسک عمره، و بیرون شدن از حال احرامی که جفاکاران قریش در حدود بیست روز ایشان را بتحمل مشقتهاش ملزم ساخته بودند، مسلمین را بستوه آورده بود، و این فشار روحی ناشی از طول دوران محبوس ماندن در حدیبیه و استمرار لجاج و عناد قریش، روز بروز، بلکه لحظه بلحظه بر شدت تیرگی و آشفتگی اوضاع می‌افزود.

فکر حمله بمکه و ورود به آن شهر با اعمال قوه

و بهمین جهت، در چنین شرائطی که کلیه کوششهای صادقانه و مسالمت‌آمیز در ظرف بیست روز قرشیان را از خشونت و سرسختی باز نیآورده، و حتی اندکی از نخوت و غرورشان نکاسته بود، صحابه اندیشیدند که حمله کوبنده‌ای را بمکه آغاز کنند، و راه خود را با نیروی شمشیر بگشایند و شک نیست که مسلمین، علی‌رغم تفاوت آشکاری که از جهت عده و عده با قریش داشتند، قادر بود که این طرح را پیاده کنند، زیرا آزمایشهای کارزار بدر واحد و خندق و سایر [صفحه ۱۳۱] صحنه‌های برخورد میان سپاه توحید و نیروهای اهریمنی شرک این واقعیت را بثبوت رسانده و مبرهن ساخته بود که پیروزی ارتباط با انبوهی جمعیت ندارد، بلکه مربوط بوجود عقیده راسخ و ایمان کامل است. ولی مسلمین با وجود اشتیاق شدید بورود مکه و داشتن قدرت حمله‌ای شکننده تنها در برابر یک عامل دست بسته مانند بودند، و آن عامل همان میل شدید پیمبر (ص) به صلح و سازش، و اجتناب از جنگ و خونریزی بود. بهمین جهت پیمبر (ص) علی‌رغم همگی حماقتها و سرسختی قریش خوبستن داری و کظم غیظ را پیشه ساخت، و تا آخرین حد امکان از اشتعال آتش جنگ اجتناب کرد، و مساله جنگ آخرین چیزی بود که برای احقاق حق بود آن را بحساب می‌آورد.

بیعت «رضوان» یا نقطه عطفی در حل مسئله

پیمبر (ص) در نخستین روز ورود بحدیبه وقتی اعلام کرد که فکر جنگ با قریش از طریق پیشدستی بحمله را بکلی از نظر دور داشته، و خاطر نشان ساخت که برای مذاکره با ایشان آمادگی دارد، و از هر پیشنهاد مسالمت آمیزی که متضمن صلح و رحم و حفظ حرمت حرم، و جلوگیری از خون ریزی باشد استقبال میکند، روی هر کلمه‌ای از این کلمات حساب کرده بود، و بر همین اساس در آن وقت که حدیبیه را پشت سر نهاده و بقصد ورود بحرم براه افتاده بود، برای احتراز از برخورد با نیروهای مشرکین که بر سر راه مسلمین موضع گرفته بودند، اصحاب را فرمود تا عقب نشینی کنند، و بحدیبه بازگردند، و در آنجا فرود آیند، در صورتیکه اصحاب قبل از شنیدن آن سخنان، و دریافت آن فرمان چنین می‌پنداشتند که آن حضرت هرگاه با ممانعت و مقاومت قریش در برابر تحرک ایشان مواجه شود، بیدرنک متوسل بسلاح خواهد شد، ولی آن تصریح مهم پیمبر (ص) و دور ساختن مسلمین از حدود حرم، در گیر شدن جنگ میان او و قریش [صفحه ۱۳۲] را بصورت امری بعید الاحتمال درآورد، و فکر مسالمت و احتراز از جنگ و شدت علاقه بجلوگیری از خونریزی در حرم خدا همچنان بر ذهن و ضمیر او حاکم و نافذ بود، و از اینرو در موضع پیمبری که بعنوان رحمت برای جهان و جهانیان قدم بعرضه وجود نهاده از هر مناظره و مجادله‌ای که موجب تیرگی اوضاع شود، و خطر جنگ را نزدیک سازد اجتناب کرد، و اصحاب را نیز به اجتناب توصیه فرمود، و در سراسر مدتی که در حدیبیه محصور بود شعار اصلی و اساسیش در هر مذاکره و محاوره بصورت دعوت قوم و عشیره‌ای بمسالمت باقی ماند، و علی‌رغم اینکه آن قوم و عشیره هیچیک از وسائل تهییج و تهدید را در مورد او و اصحابش فرونگذاشتند، و دنیا را از لاف گزاف و رجزهای بی مغز و مایه پر کردند و هم‌پیمانان خود را برای جنگ با او فرا خواندند، و بمنظور افروختن خشم و آزردن خاطر او دسته‌های سپاه سوار و پیاده را در برابر او و یارانش بتحرک درآوردند، و بلکه در عرصه وقاحت و بیشرمی تا آنجا پیش تاختند که بقصد تحریک مسلمین و بجنگ کشیدن ایشان بر مقرر پیمبر (ص) شیخون زدند، و یکی از اصحاب را بزخم تیر از پای درآوردند، پیمبر (ص) چنین طوفان سهمگین از شرارت و رذالت را با صبر و بردباری مقابله کرد، و بمانند کوهی گران ثابت و استوار بماند، و نقشه جنگ طالبان را نقش بر آب ساخت. ولی ناگهان و بطور غیرمنتظره حادثه‌ای بر سطح حوادث بر آمد که تغییری اصولی در موضع مسلمین پدید آورد، و ایشان را از موضع صبر و مسالمت بموقف جنگ و مبارزت کشید، و این بهنگامی رخ داد که پیمبر (ص) قراری جدی و قاطع برای روبرو شدن مسلح با قریش و اقدام بجنگی سرنوشت ساز اتخاذ کرد: همان قرار مهمی که کبر و غرور را از دماغ قریش بیرون کرد، و عربده مستانه ماجراجویان مکه را فرونشاند، و ایشان را بر آن داشت تا با همان اصرار و شتاب که بطرف جنگ حرکت میکردند، از مسالمت و آشتی جستجو کنند! این تحول ناگهانی در موضع قریش نتیجه همان قراری بود که پیمبر (ص) اتخاذ کرد، و بدنبال آن بهمگی یگانهای موجود در حدیبیه اعلان آمادگی داشت، تا برای برخورد مسلح با مشرکین و حمله بمکه مهیا گردند. [صفحه ۱۳۳] انتشار این خبر بیم و هراسی سخت در صفوف مشرکین برانگیخت، و سران قریش را بر آن داشت تا بوسیله‌ای برای دور ساختن شبح جنگ و ایجاد آشتی در میان دو گروه توسل جویند، و این همان چیزی بود که پیمبر (ص) در طول بیست روز صادقانه به آن دعوت میکرد، و قریش آنرا حمل بر ضعف و ترس میکردند، و از سر کبر و غرور مردود میساختند. سبب پدید آمدن این تحول ناگهانی در موضع مسلمین این بود که پیمبر (ص) ضمن کوششهای صلح جویانه‌اش، عثمان بن عفان را - چنانکه پیش از این یاد کردیم - بمکه فرستاد تا حقیقت نیت آشتی جویانه مسلمین را بسران قریش ابلاغ کند، و خاطر نشان سازد که جبهه اسلام و پیشوای آن هیچگونه تمالی بجنگ ندارند، و از قریش میخواهند تا از کبر و غرور باز آیند و لجاج و عناد را فرو گذارند، و از بروز جنگی ویرانگر اجتناب کنند، و مسلمین را بحال خود گذارند، تا بمناسک عمره قیام کنند، و قربانیهای خود را بگذارند، و راه دیار خود را در پیش گیرند. اتفاقاً در همین موقع که عثمان در مکه به انجام مأموریت خود مشغول بود، به پیمبر (ص) خبر رسید که قریش بجای فهم و درک نیت آشتی جویانه، و پذیرفتن خواسته‌های قانونی و مشروع او، بعثمان و ده نفر از صحابه که با او بوده‌اند حمله ور شده، و همگی را کشته‌اند. پیمبر (ص) با شنیدن این خبر اصحاب را به آمادگی برای جنگ با کفار

فرا خواند، و بنا بفرمان وحی ایشان را به بیعت تا پای مرگ دعوت کرد، و اصحاب که شماره ایشان بهزار و چهار صد نفر بالغ بود، این را بجان و دل اجابت کردند، و زیر درختی در سرزمین حدیبیه دست پیمبر (ص) را برسم بیعت فشردند، و خدا درباره ایشان گفت: «هر آینه به حقیقت، خدا از مؤمنین خشنود شده است، آنگاه که زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، پس از نیت ایشان آگاه شد، و از اینرو آرامش و اطمینان خود را بر ایشان نازل کرد، و فتحی بزرگ را نصیب ایشان ساخت.» [۱۶]. [صفحه ۱۳۴] و این همان بیعت است که در تاریخ اسلام بعنوان «بیعت رضوان» ثبت شده است. طبری در تاریخ خود آورده است که پیمبر (ص) چون از کشته شدن عثمان خبر یافت، فرمود: ما از این سرزمین نخواهیم رفت تا با این قوم مبارزه کنیم و آن‌گاه مردم را به بیعت فراخواند، و بر اینگونه بیعت رضوان «تحت شجره» انجام گرفت. پس از انجام بیعت حدیبیه - یا بیعت رضوان - جباران مکه دریافتند که این بیعت بمعنی آماده باش عمومی مسلمین، و تصمیم ایشان بکنگ بر ضد قریش است، و از اینرو بیم و هراس سرتاسر منطقه شرک را فرا گرفت، زیرا ایشان این حقیقت را بتجربه مکرر در صحنه بدر و احد و خندق دریافته بودند که اگر جنگ شعله‌ور گردد، نفع ایشان نخواهد بود.

سهیل بن عمرو قریش را بکوشی در راه صلح نصیحت میکند

با توجه به این شرائط، سران قریش، بنا بصلاح دید و نصیحت «سهیل بن عمرو» رئیس طایفه بنی عامر بن لوی، شتابان بطلب صلح برخاستند، و برای دست یافتن به آن سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی و دو نفر دیگر از بزرگان مکه را بحدیبیه اعزام کردند، تا از حقیقت اوضاع در داخل مکه مسلمین کسب اطلاع کنند، و نتیجه تحقیقات خود را بمجلس شورای مکه - دارالندوه - تقدیم دارند، تا مجلس، با توجه بجوانب امر، قرار نهائی را درباره این روی داد اتخاذ کند. سفیران قریش، که در واقع جاسوسانی بودند که بصورت هیاتی برای مذاکره آمده بودند، حقیقت موقف در داخل حدیبیه را دریافتند، و آمادگی کامل مسلمین را برای اقدام بجنگی سرنوشت ساز لمس کردند. [صفحه ۱۳۵]

سهیل بن عمرو صحنه بیعت رضوان را مشاهده میکند

چنین بنظر میرسد که حضور سهیل بن عمرو و همراهانش در حدیبیه بهنگام جریان مراسم بیعت رضوان نشانه خوشبختی قریش بوده، زیرا ایشان با مشاهده این صحنه، با مظهر مهیجی از جانفشانی در راه عقیده و آمادگی کامل برای فداکاری در راه کسب خشنودی خدا مواجه شدند، و دلهاشان از دیدن چنان منظره عجیب و امر عظیم برعب و وحشت انباشته شد، و در اعماق جان و دل احساس کردند که پیروزی بر چنین مردمی، که برای سبقت گرفتن در بیعت برای ایثار جان و فشردن دست پیمبرشان قدم بر شانه هم میگذارند و چهره‌هاشان از شدت بهجت و مسرت میدرخشد، برای قریش امری محالست! در چنین حالت و با داشتن چنین هیجان روحی سهیل بن عمرو و یارانش بسوی قریش بازگشتند، و گزارش کامل و شاملی به مجلس دارالندوه تقدیم داشتند و در ذیل آن گزارش بیم و هراس خود را از نتیجه چنین جنگی خاطر نشان ساختند، و قریش را برای احتراز از سقوط در مهالک چنین جنگی بسازش با مسلمین و انعقاد صلحی با ایشان نصیحت کردند. سران قریش با نظریه هیأت دائر بر مصالحه موافقت کردند، و بار دیگر هیاتی بریاست سهیل بن عمرو انتخاب کردند، و سهیل را گفتند: هم اکنون بسوی محمد روان شو، و درباره صلح با او مذاکره کن، ولی به این شرط که امسال بمکه داخل نشود، تا مبادا که قبائل عرب بگویند، که او بزور بر ما وارد شده است.

سهیل بن عمرو و قهرمان عقد صلح

سهیل بن عمرو عامری در میان قریش چهره‌ای درخشان بود، و از عقل و حلم و وزن و وقار و اصالت رای و دوراندیشی بهره‌ای وافر

داشت، و نظر بهمین [صفحه ۱۳۶] مواهب و مزایا بود که قریش او را برای حل قضایای پیچیده انتخاب میکردند، و در شدائد و مشکلات به او توسل می‌جستند. و بهمین جهت زمانیکه مشکله حدیبیه بالا گرفت، و بحد انفجار رسید، و شبح جنگ ویرانگر در افق منطقه نمودار شد، قریش دست بدامان این زعیم عامری شدند تا در موضع رئیس هیات اعزامی برای گفتگوی صلح اقدام کند، و با وساطت خردمندان خود سفاهتهای جوانان مغرور قریش را جبران نماید.

هیات اعزامی قریش

هیات اعزامی قریش، برای مذاکره صلح از سه نفر به این شرح تشکیل یافته بود: ۱- سهیل بن عمرو عامری، رئیس هیات. ۲- حویطب بن عبدالعزی عامری، عضو. ۳- و مکرز بن حفص، عضو دیگر هیات

خطوط و حدود مذاکرات صلح

مطالبی که پیش از این آوردیم، حاکی از این بود که قریش در نخستین لحظه‌ای که از تحرک پیمبر (ص) و مسلمین بطرف مکه آگاه شدند، تصمیم جدی و قاطع گرفتند که از ورود ایشان بمکه برای همیشه ممانعت کنند، و با صراحت اعلام کردند که تا هر زمان که یکنفر از قریش زنده باشد، هرگز محمد و یارانش بمکه وارد نخواهند شد، ولی گزارش سهیل بن عمرو بمجلس شورای مکه دائر بر مشاهدات پر شور و حیرت انگیزش از بیعت رضوان و شادی بیحد و حصر بیعت رضوان و شادی بیحد و حصر بیعت کنندگان از آمادگی برای جانفشانی و فداکاری، موجی چنان قوی از بیم و هراس در دل بزرگان مکه و سران قریش برانگیخت که ایشان را بتجدید نظر درباره تصمیم قبلی خود مجبور ساخت، و ناگزیر بر آن داشت تا از موضع تشدد خود عقب نشینی کنند، و از نظر اصولی مسلمین بمکه موافقت نمایند، ولی برای آنکه تا [صفحه ۱۳۷] حدودی تغییر موضعشان کاهش پذیرد، و اندکی از آبرویشان در میان قبائل عرب محفوظ بماند، این موافقت را مشروط به آن ساختند که ورود مسلمین بمکه نه در امسال بلکه در سال آینده باشد. بهمین جهت و بعلت ترس شدیدشان از درگیر شدن در جنگی سهمگین و ویرانگر، سهیل بن عمرو رئیس هیات اعزامی خود را از صلاحیتهای مطلق برای برقرار ساختن صلح برخوردار ساختند، ولی مؤکدا با او شرط کردند که در اثناء مذاکرات بر یک اصل تکیه کند، و از گنجاندن آن در موارد صلح سهل‌انگاری روا ندارد، و آن اصل این بود که قریش اگرچه از نظر اصولی با ورود مسلمین بمکه مخالفتی ندارد، ولی این موافقت مشروط به آنست که این امر موکول بسال آینده باشد. و اما بقیه تفصیل و اجراء در تنظیم صنیعه معاهده صلح را در اختیار سهیل بن عمرو قرار دادند، تا بهر نحو که صلاح بداند، آن را تنظیم کند، و سهیل مردی صریح و شجاع بود، و از عفت زبان و روش دیپلماسی - به اصطلاح - و همچنین از فصاحت و بلاغت بیان بهره‌ای سرشار داشت، چنانکه در صف مقدم خطباء نامی قریش محسوب میشد.

خدا کارتان را سهل ساخته است

سهیل بن عمرو، در رأس اعضاء هیات بطرف حدیبیه روان شد، و پیمبر (ص) چون سهیل را از دور بدید شاد شد، و اصحاب را بنزدیک شدن فرج بشارت داد و فرمود: اکنون خدا کار شما را سهل ساخته است، و افزود که قریش با اعزام اینمرد اراده صلح دارند.

تمایل پیمبر بصلح و مسالمت

جای تردید نیست که این سخن از طرف پیمبر (ص) دلیل آنست که او علی‌رغم اتخاذ قرار قطعی برای جنگ با قریش - همچنان

بحل منصفانه مشکله بطوری که از خونریزی جلوگیری شود، و حقوق مسلمین را احقاق کند، امیدوار بود. [صفحه ۱۳۸]

آغاز مذاکرات

جو ملاقات در محیط هر دو گروه بهنگام ورود هیات اعزامی قریش بحدیبه از کلیه ملاقاتهای سابق آرامتر مینمود، زیرا قریش این بار در گفتگو جدی بودند بلکه تمام معنی بحل مشکله بقصد احتراز از برخورد مسلح که شبح آن در افق نمایان شده بود - علاقه داشتند، زیرا بزرگان مکه و فرماندهان رزمندگانی، که از هشت هزار نفر افزون بودند، بیقین میدانستند که اگر چنین برخوردی رخ دهد علی‌رغم اینکه نیروهای قریش چند برابر نیروی اسلامند، سرانجام نصیب قریش از آن برخورد شکست مسلم خواهد بود، و این اعتقاد نتیجه آزمایشهای عملی‌ای بود که آنرا در صحنه‌های نبرد بدر و احد و خندق بدست آورده بودند، و خلاصه آن آزمایشها این بود که برتری عده و کثرت سلاح برای کسب پیروزی در جنگ کافی نیست، زیرا که این عوامل در مقام قیاس با عامل عقیده راسخ و ایمان اصیل در حکم صفری در سمت چپ ارقام، فاقد ارزش و اعتبار است. بهمین جهت زمانیکه قریش احساس کردند، که کار بمرحله جدی رسیده، و مسلمین برای کارزار آماده شده‌اند، بطلب مذاکره شتافتند، تا مبادا که کارشان ببرخورد بینجامد.

عذر خواستن رئیس هیات اعزامی در برابر پیمبر و آزاد ساختن عثمان و یارانش

تحقیقات اخیر ثابت کرده بود که مشرکین مکه فرستاده پیمبر (ص) و ده نفر از همراهانش را توقیف کرده‌اند، و شایعه قتل ایشان که شور و هیجانی در میان مسلمین برانگیخته صحت ندارد. و سهیل بن عمرو چنانکه پیش از این یاد کردیم - مرد عقل و سیاست بود، و بیش از بقیه افراد قریش از لجاج و عناد و تهور دوری میجست، و بهمین جهت نخستین سخن خود را با عذر خواهی [صفحه ۱۳۹] از شیخون زدن بعضی از جوانان مغرور و افراطی قریش بداخل لشکرگاه مسلمین و همچنین اظهار پوزش از توقیف عثمان و همراهان را آغاز کرد، و آن را ببعضی از افراد سفیه و غیر مسئول نسبت داد، و آنگاه برای اثبات صحت اظهارات خود، و بعنوان آغازی دوستان پیامی بسوی قریش فرستاد تا عثمان و همراهانش را بیدرننگ آزاد کنند، و با احترام بسوی حدیبیه روانه سازند، و قریش نیز بمجرد دریافت پیام سهیل بن عمرو آنرا بکار بستند، و دیری نگذشت که ایشان بحدیبه وارد شدند.

پیمبر مشرکین توقیف شده را آزاد می‌سازد

همچنین پیمبر (ص) بطور متقابل دستور داد تا عمرو بن ابی سفیان و سایر افرادی را که در شیخون زدن بر حدیبیه توسط پاسداران اسلام دستگیر شده بودند، آزاد ساختند.

گفتگو درباره مواد صلح

پس از مبادله اسیران دو گروه پیمبر (ص) و سهیل بن عمرو درباره موادی که میباید در صلحنامه گنجانده شود بمذاکره پرداختند، و بحث و جدل و اخذ و رد پیرامون آن مواد بسیار بطول انجامید، زیرا هر یک از دو طرف مذاکره میکوشیدند تا موادی را که متضمن مصلحت و در جهت منفعت قوم خود میدانند در صلحنامه بگنجانند.

پیمبر در حراست اصحاب

بهمین جهت مذاکرات در بسیاری از مراحل با اشکال مواجه میشد، و در بعضی موارد کار بداد و فریاد میکشید، زیرا رئیس هیات قرشی هر بار که میکوشید [صفحه ۱۴۰] تا شرطی را بر پیمبر (ص) تحمیل کند، و پیمبر (ص) از پذیرفتن آن امتناع میکرد از سر

خشم فریاد بر می‌آورد چندان که دو فرمانده پاسداران مسلمین - عباد بن بشر و سلمه بن ابی سلمه - که در بالای سر پیمبر ایستاده بودند، توجه سهیل را برعایت حرمت و مقام و منزلت پیمبر (ص) جلب میکردند، و او را از بلند کردن صدا بیش از حد لزوم بهنگام مذاکره بر حذر میداشتند. ام عماره در وصف بخشی از مذاکرات حدیبیه گفت: من آنروز پیمبر (ص) را که چهار زانو نشسته بود، همی نگریستم، بحالیکه عباد بن بشر و سلمه بن ابی سلمه پوشیده در آهن و پولاد بالای سر آن سرور ایستاده بودند، و چون سهیل بن عمرو صدایش را بلند کرد، او را گفتند: در حضور رسول خدا صدای خود را بکاه و این در حالی بود که سهیل بر سر دو زانو نشسته و صدایش را بلند کرده بود، و گوئی که هم اکنون شکافتگی لب بالا و دندانهای انباش را همین‌گرم، و مسلمین را می‌بینم که پیرامون پیمبر (ص) نشسته‌اند. [۱۷]

مواد تاریخی صلح

پس از مذاکرات مفصل و بحث و جدل طولانی میان دو طرف، سرانجام وجهه نظر هر دو بهم نزدیک شد، و پیمبر (ص) و رئیس هیات قرشی درباره ماده اساسی و مهمی که در تمام مدت میان پیمبر (ص) و قریش مورد اختلاف شدید بود، و بیم آن میرفت که منتهی بجنگ شود برحل وسطی اتفاق کردند. و علت این اختلاف شدید و دائم میان پیمبر (ص) و قریش این بود که از یکسو قریش اصرار داشتند که تا هر زمان که در مکه دارای سلطه و اقتدار باشند مسلمین بهیچوجه به آن شهر وارد نشوند، و از سوی دیگر پیمبر (ص) تصمیم داشت که با اصحاب خود بمکه درآیند و مناسک عمره را بجای آورند و در صورت تعرض نیروی مسلح قریش با ایشان وارد جنگ شوند. و علی‌رغم اینکه پیمبر (ص) در مذاکرات خود با همگی واسطه‌هایی که در طول مدت بیست روز توقف مسلمین بحدیبیه آمده [صفحه ۱۴۱] بودند جانب صبر و تأنی را رعایت میکرد، و در انتظار حلی مرضی الطرفین میبود که حق مسلمین را بدون خونریزی تأمین کند، قریش بر شدت پیچیدگی اوضاع و ایجاد مشکلات می‌افزودند، تا کار را بمرز انفجار کشیدند، و این بهنگامی بود که قریش فرستاده پیمبر (ص) و ده تن از همراهانش را در مکه توقیف کردند، و مشکلتز آنکه در همین گیر و دار خبر قتل ایشان بشدت شایع شد، و در اثر رویداد این تحول پیمبر (ص) قرار برخورد مسلح با مشرکین و حمله بمکه را صادر کرد، و این همان چیزی بود که قریش را بوحشت افکند، تا نمایندگان خود را در جستجوی صلح روانه حدیبیه کردند، و خواستار مذاکره با پیمبر (ص) شدند.

حل وسط

حل وسط در خصوص این نقطه مهم و اساسی نزاع چنین بود که پیمبر (ص) و هیات قرشی اتفاق کردند که مسلمین بمکه داخل بشوند و مناسک عمره را انجام بدهند ولی نه در امسال، بلکه در سال آینده، و این همان حلی بود که قریش معتقد بودند که با تثبیت آن از ورطه‌ای که خود را به آن درافکنده بودند برآورده‌اند، و به اینوسیله اندکی از آبروی خود را بازیافته‌اند، و از سوی دیگر پیمبر (ص) نیز چنین اندیشید که بوسیله این حل بدون ریخته شدن خونی پیروزی عظیمی را برای مسلمین بدست آورده است، و این پیروزی این بود که پیمان صلح، حق مشروع مسلمین در دخول مکه و زیارت بیت را برسمیت شناخته است، و این همان چیزی بود که قریش بشدت مخالف آن بودند، و در عدم اعتراف به آن پافشاری میکردند. اما موضوع تأخیر استفاده مسلمین از این حق تا مدت یکسال تأثیری در اصل و اساس آن پیروزی که برای مسلمین بدست آمده نخواهد داشت، زیرا این تأخیر امری سطحی و زودگذر و اعتراف به آن حق امری ثابت و همیشگی است. [صفحه ۱۴۲]

مهمترین مواد صلح

با دست یافتن هر دو گروه بحل مشکلتین موضوع که علت اصلی پیچیدگی اوضاع و منشأ اختلاف شدید بود، صلح تاریخی حدیبیه بمرحله قطعیت و فعلیت رسید، ولی این پیمان صلح، علاوه بر این ماده اصلی و اساسی، مشتمل بر مواد دیگری نیز بود که خلاصه آن چنین است: ۱- مسلمین مکلفند که امسال را بدون ورود بمکه بمدینه بازگردند. ۲- مسلمین حق دارند که در سال آینده بمکه وارد شوند و مناسک عمره را بجا آورند. ۳- قریش متعهد میشوند که بهنگام ورود مسلمین بمکه هیچگونه محدودیتی برای ایشان پدید نیاورند. ۴- مسلمین تعهد میکنند که هنگام ورود بمکه بجز «سلاح راکب» یعنی یکشمشیر سلاحی همراه نداشته باشند. ۵- مسلمین تعهد میکنند که در مدت اقامت در مکه شمشیر خود را برنکشند و همچنان در غلاف بدارند. ۶- مدت مقرر و محدود برای توقف مسلمین در مکه سه روز است که پس از انقضای آن میباید بیدرنگ آن شهر را ترک کنند. ۷- حالت جنگ موجود میان مسلمین و قریش با انعقاد پیمان متارکه جنگی که برای مدت ده سال میان طرفین منعقد میشود پایان می‌یابد، و در ظرف اینمدت مردم بر جان خود ایمن خواهند بود. ۸- محمد متعهد میشود که پس از انعقاد این پیمان هر گاه وی از فرزندان قریش بی اجازه اولیاء خود بسوی او آید وی را بقریش بازگرداند، اگر چه آن پناهنده مسلمان باشد. ۹- قریش تعهدی ندارند که چون کسی از مسلمین به ایشان ملحق شود او را به محمد بازگردانند، اگر چه از دین مرتد شده باشد. ۱۰- قبائل مجاور حرم آزادند که بهر یک از دو جبهه که مایل باشند ملحق شوند. [صفحه ۱۴۳] ۱۱- هر قبیله که یکی از این دو جبهه ملحق میشود جزئی از آن بشمار می‌آید، و در سود و زیان آن شریک میگردد، و مواد این پیمان را معتبر می‌شناسد. ۱۲- هر تجاوزی که بهر یک از این قبائل وارد شود بعنوان تجاوز بجبهه‌ای که آن ملحق شده است تلقی میگردد. و اینگونه تجاوز موجب بطلان اساس این پیمان میشود. آنچه در اینجا آوردیم خلاصه‌ای از سر خط صلح تاریخی‌ای بود که پیمبر مسلمین و سهیل بن عمرو نماینده قریش آن را مطرح نموده و تصویب کرده‌اند.

اعتراض شدید نسبت به این توافقنامه

پس از اتفاق طرفین بر مواد این پیمان صلح، و قبل از امضاء آن بعضی از عناصر نزدیک‌بین که هدف دور نظرات پیمبر (ص) را نمی‌شناختند، و نتایج عظیم سیاسی این پیمان را درک نمی‌کردند در میان مسلمین اعتراضی شدید نسبت بمواد این پیمان برانگیختند، و بویژه دو ماده هشتم و نهم آن، دائر بر التزام پیمبر (ص) بیازگرداندن پناهندگان مسلمان و عدم التزام قریش بیازگرداندن پناهندگان مرتد، و همچنین ماده اول، دائر بر بازگشت مسلمین بمدینه بدون ورود بمکه و زیارت بیت را مورد اعتراض قرار دادند، و محرک این اعتراض عمر بن الخطاب بود.

اعتراض عمر بن الخطاب و مجادله او با پیمبر

مورخین و ارباب سیره آورده‌اند که در آن میان که ثبت و امضاء آن اتفاقیه در جریان بود، ناگهان عمر بن الخطاب بحضور پیمبر (ص) شد، و اعتراض خود را نسبت به این اتفاقیه اعلام کرد، و گفت: آیا تو رسول خدا نیستی؟ پیمبر (ص) فرمود: آری، هستم. [صفحه ۱۴۴] - آیا ما مسلمان نیستیم؟ - آری، هستید. - آیا ایشان مشرک نیستند؟ - آری، هستند. - پس در اینصورت چرا در دین خود تن پستی دهیم؟ رسول خدا (ص) از مقام یقین یک پیمبر، و حلم یک سرور، و حکمت یک زمامدار، فرمود: من بنده خدا و رسول اویم، هرگز با فرمان او مخالفت نمیکنم، و او هرگز مرا فرو نمیگذارد. معنی این بیان اینست که پیمبر (ص) هیچ کاری را بدون فرمان خدا انجام نمیدهد، و از سر هوی و هوس سخن نمیگوید، بلکه آن، و حیی است که از سوی خدا به او نازل میشود. و از اینرو کسیکه به نبوت او معتقد و مؤمن باشد حق اعتراض بگفتار و کردار او را ندارد. و میباید سراپا در برابر آن تسلیم باشد، ولی عمر با وجود اینکه این حقیقت را میدانست، باز در مرحله عمل چنین اطمینان و سکون خاطر نداشت، و از اینرو پیمبر و مسلمین را

در عقد این پیمان مغبون می‌پنداشت، و همین پندار ناروا به او اجازه نمیداد که معنی سخن پیمبر را در جواب خود درک کند، و از اینرو در همان حال شدت انفعال، همین اعتراض را با یکی از مسلمین در میان نهاد، و او عمر را به آرامش فراخواند، و گفت: من شهادت میدهم که او رسول خداست، و همگی کردار و گفتارش حقست، و خدا او را فرو نخواهد گذاشت.

شدت اندوه و تأثر مسلمین

نه تنها پسر خطاب از قبول شروط قریش توسط پیمبر (ص) ناخشنود بود، بلکه بسیاری از صحابه از این شروط متألم بودند، ولی بمانند پسر خطاب در بیان ناخشنودی خود گستاخ و جسور نبودند، و عاملی که بیشتر ایشان را متأثر میساخت این بود که به استناد خوابی که پیمبر در مدینه دیده بود ایدوار بودند که آن حضرت بمکه وارد شود، و کلید کعبه را بدست آورد، بهمین جهت زمانیکه [صفحه ۱۴۵] صلح بر اساس بازگشت مسلمین بدون دخول بمکه و زیارت بیت منعقد شد، ایشان دستخوش صدمه روحی عظیمی شدند و درباره خلجانهایی که بدلهایشان راه یافته بود با اسلوبی مؤدبانه، و نه چون اسلوب عمر بن الخطاب، سوالاتی را در این باره طرح کردند. ابوسعید خدری صحابی عالیمقام، در توصیف تأثر و تالم صحابه و ناخشنودی ایشان از مواد پیمان گفت: اصحاب پیمبر (ص) آن صلح را خوشایند نمیداشتند زیرا ایشان قبل از انعقاد آن پیمان هیچگونه شک و تردیدی در فتح و پیروزی مسلمین بخود راه نمی‌دادند و این اطمینان از آنجا سرچشمه میگرفت که پیمبر (ص) در خواب دیده بود که سر خود را تراشیده، و به بیت داخل شده، و پس از آن کلید کعبه را گرفته است، از اینرو درباره فتح یقین داشتند، ولی وقتی با آن صلح مواجه شدند چندان متأثر گشتند که در آستانه هلاک شدن قرار گرفتند. و عمر با تنی چند از اصحاب پیمبر (ص) گفتند: یا رسول الله آیا شما برای ما حکایت نمیکردی که بمسجد الحرام داخل خواهی شد، و کلید کعبه را خواهی گرفت، در صورتیکه اکنون نه هدی ما به بیت رسیده، و نه خودمان! پس پیمبر (ص) فرمود: آیا گفته بودم که این امور در همین سفر اتفاق خواهد افتاد؟ عمر گفت: نه! پس پیمبر (ص) فرمود: آگاه باشید که شما بزودی به آنجا داخل خواهید شد و من کلید کعبه را خواهم گرفت، و سر خود و سر شما را در داخل مکه خواهم تراشید.

حادثه تأثر انگیز ابوجندل

در این گیرودار که مسلمین با تأسف و اندوه به پیمبر (ص) مراجعه میکردند تا در موارد صلحی که آن را موجب جریحه‌دار شدن حیثیت خود می‌پنداشتند تجدید نظری بعمل آورد، و پیمبر (ص) حکیم حلیم میکوشید تا ایشان را آرام و راضی سازد، و برای ایشان توضیح دهد که این پیمان هیچگونه زبانی برای مسلمین [صفحه ۱۴۶] ندارد، و در همان حال که بعضی از صحابه ابعاد آن اتفاقیه را درک میکردند، و بر منافع دراز مدت آن وقف میشدند، ناگهان حادثه تأثر انگیزی رخ میدهد که جو اجتماع مسلمین را دوباره ملتهب می‌سازد، و بر تأثر ایشان می‌افزاید، و نارضائی ایشان از مواد آن صلح را - که اساساً از آن راضی نبودند و اگر احترام شدیدشان نسبت به پیمبرشان نمیبود آنرا ابطال میکردند - می‌افزاید و شدت می‌بخشد. و شرح این حادثه چنان بود که وقتی پیمبر (ص) و سهیل مذاکرات خود درباره مواد صلح را پایان بردند، و کار صلح بمرحله ثبت و امضاء رسیده بود، ناگهان جوانی از مسلمین مستضعف مکه که بزنجیر بسته بود و شمشیری در دست داشت، خود را بمقر مسلمین رساند، و تقاضای پناهندگی کرد تا خود را از سرزمین رنج‌فراز خفقان آور شرک برهاند، و بهمین منظور بحضور پیمبر (ص) که سرگرم مذاکره با هیات قرشی بود درآمد. موضوعی که بر پیچیدگی کار افزود، و بیم آن میرفت که اتفاقیه صلح را برهم زند و اوضاع را آشفته‌تر از زمان قبل از مذاکره سازد، این بود که این جوان پناه‌خواه مسلمان، ابوجندل پسر سهیل بن عمرو رئیس هیأت اعزامی قریش بود که سهیل چون او را دید از شدت خشم برآشفته، و با عصبیتی جاهلی از جای برخاست، و پسرش را که از زندان مکه گریخته بود بضربت شدید

سیلی بیازرد، و کشان کشان بطرف مکه روان ساخت، تا بزندانش بازگرداند! و در اینحال که سهیل بن عمر و مشرک پسر مسلماننش را بشدت می‌آزرد و بسوی زندان میبرد، ابوجندل فریاد استغاثه برآورد و گفت: ای گروه مسلمین آیا شما ایستاده‌اید و نظاره میکنید که مرا بسوی مشرکین باز برند، و از دین خود بگردانند؟! در اینموقع مسلمین از مشاهده این صحنه تاثرانگیز و شنیدن آن سخنان دلخراش احساساتشان بر ضد اتفاقیه صلح بهیجان آمد، تا از هر سو بحرکت درآمدند و کوشیدند تا ابوجندل مسلمان را از دست پدر مشرکش رها سازند، و آن برادر دینی را پیوست خانواده اسلامی خود کنند، و مجموع این حوادث جو ملتهدی بوجود آورد، که نزدیک بود تا اتفاقیه صلح را بکلی بی‌اثر سازد. [صفحه ۱۴۷] ولی سهیل بن عمرو برای بیرون بردن پسرش از جمع مسلمین متوسل بزور نشد، بلکه برای حل این مشکل به پیمبر (ص) توسل جست، و از آن حضرت خواست تا بمقتضای ماده هشتم اتفاقیه پسر مسلماننش را به او بازگرداند. در اینحال پیمبر (ص) در جواب احتجاج سهیل، و بمنظور ممانعت از تسلیم ابوجندل به این عذر متوسل شد که این پیمان هنوز نوشته نشده و به امضاء نرسیده است، ولی سهیل در تقاضای استرداد پسرش پافشاری کرد، و گفت: این اتفاقیه در حکم پایان یافته است، و آنگاه قسم یاد کرد که تا پسرش را به او بازنگردانند در مراسم نوشتن پیمان صلح شرکت نخواهد کرد.

تسلیم ابوجندل بمشرکین

محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و سلم - بارزترین نمونه وفا بعهد، در برابر اصرار و پافشاری سهیل، چاره‌ای جز این ندید که بر سر قول و قرار خود بایستند، و مواد اتفاقیه را، مو بمو، اجرا کند. و از اینرو با کمال تأسف و تأثری که قلب رؤفش را میفشرد و روح حساسش را می‌آزرد، و علی‌رغم انفعال شدیدی که بهمگی مسلمین دست داده بود، ابوجندل مسلمان را بپدر مشرکش تسلیم کرد، زیرا مسأله وفای بعهد و پاسداری پیمان برای کسی در موضع رسول خدا (ص) از رعایت عواطف مهمتر بود.

پیمبر از ابوجندل پوزش می‌طلبد

پیمبر (ص) بهنگام تسلیم ابوجندل از آن جوان مسلمان پوزش خواست، و خاطر نشان ساخت که بهیچ‌وجه قادر نیست که پدرش را از توقیف او مانع شود، زیرا این کار بمعنی نقض تعهدیست که بقریش سپرده است، و شکستن پیمانی استت که ابوجندل نیز ارتکاب آنرا برای شخص مسلمان عادی هم روا نمی‌دارد [صفحه ۱۴۸] تا چه رسد بسرور و رهبر مسلمین. به اینجهت پیمبر (ص) رو به ابوجندل کرد، و فرمود: ای ابوجندل صبر کن و آنرا با خدا احتساب نما، زیرا خدا برای تو و کسانی که با تو هستند فرجی قرار خواهد داد. سپس افزود که: ما با اینقوم پیمانی بسته‌ایم، و تعهدی بیکدیگر سپرده‌ایم، و ما اهل خیانت و پیمان‌شکنی نیستیم.

ابوجندل تسلیم می‌شود و فرمان پیمبر را اطاعت می‌کند

ابوجندل با شنیدن ارشاد پیمبر (ص) کاملاً قانع و راضی شد، و فرمان آن حضرت را بکار بست، و خود را بپدر مشرکش تسلیم کرد، در حالی که سرا پا اطمینان و یقین بود. و شک نداشت که خدا بزودی راه نجاتی در برابر او و برادران مستضعف او از جوانان مسلمان مکه خواهد گشود، زیرا این مژده را از پیمبر (ص) دریافت کرده بود، و مؤمن صادق کمترین تردیدی در صدق گفتار پیمبر (ص) بخود راه نمیدهد، و بهمین جهت ابوجندل بحالیکه در بند و زنجیر بسته بود با اعتماد به بشارتی که پیمبر (ص) به او داده بود، شادان و مطمئن بطرف زندان خود در مکه روان شد، و بنا بهمین وعده صدق و حق بود که پیش از گذشتن یکسال از سرگذشت اسفبار ابوجندل در حدیبیه، خداوند راه آزادی و نجات را بروی او و هفتاد نفر از برادران جوان مکیش بگشود، زیرا ایشان بنحو معجزه‌آسایی از زندان مشرکین گریختند، و به اتفاق و همکاری یکدیگر جمعیت انقلابی اسلامی‌ای را در ساحل بحر احمر، در

مسیر کاروان مشرکین در میانگین مکه و شام بوجود آوردند، چنانکه تفصیل آن در همین کتاب خواهد آمد.

فزونی گرفتن اندوه مسلمین

پس از تسلیم ابوجندل پدرش فشار تأسف و اندوه بر دل‌های مسلمین شدت [صفحه ۱۴۹] گرفت چندان که جهان با این فراخی را بر ایشان تنگ ساخت، و کار این تأسف و اندوه بجائی کشید که در مصیبت ابوجندل، جوان مسلمان نمونه که پدر مشرکش با وحشیگری و سنگدلی او را پیش چشم ایشان بطرف زندان میکشید، و ایشان با وجود قدرت و توان برای نجات او اقدامی نکردند، ایشان را بگریه و مویه وا داشت.

سهیل بن عمر و شفاعت پیمبر درباره پسرش را رد می‌کند

پیمبر (ص) پس از آنکه نسبت بحق سهیل بن عمرو در دستگیری پسرش تسلیم شد، و با سپردن آن پسر به او موافقت فرمود، از سهیل خواست تا آن جوان را بخاطر او آزاد سازد، و از حق خود در دستگیر کردنش درگذرد، ولی سهیل این خواهش را رد کرد، و در باز گرفتن او اصرار بکار برد، چندان که پیمبر (ص) ناچار در برابر آن امر واقع و حادثه اسفبار تمکین کرد، نجات آن جوان حق پرست، و سایر مستضعفین از شر مستکبرین را بعهدده لطف و عنایت خدایتعالی گذاشت.

دو عضو از هیات اعزامی قریش ابوجندل را پناه می‌دهند

ولی حویطب بن عبدالعزی و مکرز بن حفص - دو عضو از هیات اعزامی قریش چون مشاهده کردند که پیمبر (ص) از جهت شکنجه شدن ابوجندل بشدت نگرانست و با اصرار از سهیل می‌خواهد تا او را بحال خود گذارد و از زندان و آزارش درگذرد، و از دیگر سو دیدند که سهیل شفاعت پیمبر (ص) را رد میکند، از رفتار سهیل شرمنده شدند، و برای پیمبر (ص) پیغام فرستادند که ما ابوجندل را در پناه خود می‌دارم، و از آزردهنش توسط پدرش حفظ میکنیم، و آنگاه بسهیل اعلام کردند که ابوجندل در پناه ما است، و پس از آن او را در خیمه‌ای جای دادند، [صفحه ۱۵۰] و در اینحال سهیل از آزردهنش دست برداشت، و این نخستین مرحله فرجی بود که بر حسب بشارت پیمبر (ص) شامل حال ابوجندل شده، و از همینجا بیان پیمبر (ص) تحقق یافت که فرمود: خدا برای تو و یارانت فرجی قرار خواهد داد.

تازه شدن اعتراض نسبت به مواد صلح با قریش

محکم شدن حلقات محنت ابوجندل، و بالا گرفتن مصیبت او در اثر باز گرداندنش پدرش، موج اعتراض بر مواد صلح را تجدید کرد، زیرا مشاهده حال پر ملال ابوجندل امواج خشم و اندوه را در دل‌های مسلمین برانگیخته بود و ایشان اهانت سهیل بن ابوجندل و عدم تمکن خود بدفاع از او دست بسته بودن خود بوسیله پیمان صلح را بعنوان نخستین میوه تلخ صلح حدیبیه تلقی کردند، و از اینرو اعتراض خود را تجدید نمودند، و جمعی از ایشان بنزد پیمبر (ص) شدند، و شدت تأثر و عدم رضایت خود از پیمان صلح را معروض داشتند.

بعضی بتمرد می‌اندیشند، ولی...

بلکه بعضی از ایشان ب فکر سرپیچی از مقررات صلح افتاده بود، و تصمیم داشت تا بجنگ مشرکین قیام کند، ولی خدا او را از این اقدام بازداشت. چنانکه سردسته‌ی متعرضین و سلسله جنبان اعتراض عمر بن الخطاب در ایام خلافت خود بنا بروایت ابن عباس در

گفتگو پیرامون صلح حدیبیه گفت: من در آنروز دستخوش چنان شکی شدم که از آغاز اسلام آوردنم تا آن روز سابقه نداشت، و اگر یارانی را می‌یافتم هر آینه با ایشان قیام می‌کردم، ولی خدای تبارک و تعالی پایان آن صلح را خیر قرار داد، و پیمبر (ص) فوائد آن را بهتر میدانست. و در روایت دیگر از عمر آمده است که گفت: من بجبران کاری که کردم، و از بیم سخنی که [صفحه ۱۵۱] در آن روز گفتم، همچنان روزه میدارم و صدقه می‌گزارم. و ابوسعید خدری گفت: روزی با عمر نشستیم، و در آن میان او از داستان صلح حدیبیه یاد کرد، و گفت: در آنروز شک بقلبم راه یافت، و با پیمبر (ص) برخوردی کردم که هیچگاه چنین نکرده بودم، و من بجبران شکی که آنروز بقلبم راه یافت بردگانی را آزاد ساختم و روزگاری را بروزه داشتن گذراندم، و من چون در خلوت بکردار خود می‌اندیشیدم آن ماجرا را بزرگترین هم‌وغم خود می‌یابم. سپس خدا پایان آن صلح را خیر قرار داد، و از اینرو بندگان را شایسته است که رای خود را متهم دارند. بخدا قسم در آن روز چنان شک و تردید بمن راه یافت که با خود گفتم: اگر ما صد نفر، همفکر می‌بودیم هرگز با این صلح تن در نمیدادیم، ولی چون پیمان صلح منعقد شد، جمعیتی بیشتر از مسلمین آغاز دعوت تا صلح حدیبیه اسلام آوردند، و در تاریخ اسلام فتحی عظیم‌تر از صلح حدیبیه نبود.

عمر ابوجندل را بقتل پدرش تشویق می‌کند

علی‌رغم اندیشیدن عمر و بعضی از همفکرانش بسر پیچی از مقررات صلح و اوامر پیمبر (ص) و جنگ با مشرکین، خدایتعالی ایشان را از اجراء این نیت سوء و اقدام خلاف بازداشت، ولی عمر کوششی را بمنظور قتل سهیل بن عمرو آغاز کرد، و برای اجراء این منظور خود را به ابوجندل رساند، و او را بقتل پدرش تشویق کرد، ولی ابوجندل گفت: من در موضع یکفرد مسلمان به التزامات پیمبر (ص) متلزم هستم و از اینرو کشتن سهیل را روا نمی‌دارم زیرا اینکار بمنزله خروج از اوامر پیمبر (ص) است و این چیز است که ابوجندل به آن راغب نیست. پس چون این خبر به پیمبر (ص) رسید عمر را احضار کرد، و فرمود: ای عمر امید چنانست که سهیل در آینده در جهت کسب خشنودی خدا موضعی [صفحه ۱۵۲] پسندیده و ستوده اتخاذ کند. و این بیان اشاره بموضع سهیل پس از رحلت پیمبر (ص) و شورش عناصر مفسده‌جوی مکه بود، که سهیل در آنوقت خطبه‌ای ایراد کرد، و ایشان را بجای خود نشاناد.

ثبث و امضاء پیمان صلح

پس از آنکه طوفان اعتراض و مخالفتی که عمر بر ضد پیمان صلح برانگیخته بود فرو نشست، و معترضین پس از شنیدن توضیحات پیمبر (ص) درباره دستاوردهای عظیم آن پیمان معترف شدند که در اعتراض خود مرتکب خطا شده‌اند، هیات اسلامی بریاست پیمبر (ص) و هیات قرشی بریاست سهیل بن عمرو بمنظور ثبث و امضاء پیمان صلح اجتماع کردند، و درباره صیغه پیمانی که بر سر خطهای آن اتفاق کرده بودند، بگفتگو پرداختند.

اختلاف درباره صیغه پیمان

هنگام شروع بوضع صیغه نهائی معاهده و نوشتن مواد آن، درباره بعضی از موضوعات اختلافی میان دو هیات پدید آمد، و این اختلاف چندان شدت یافت که نزدیک بود تا همگی مساعی گذشته را بی‌اثر سازد، و این اختلاف از آنجا آغاز شد که پیمبر (ص) نویسنده معاهده را فرمود: بنویس «بسم الله الرحمن الرحیم» ولی سهیل بن عمرو اعتراض کرد، و گفت: من رحمان را نمی‌شناسم، بنویس «بسمک اللهم». در اینجا بعضی از صحابه برآشفتند، و گفتند: او رحمن است و جز رحمن چیزی بنویس ولی پیمبر از موضع حکمت و بردباری تقاضای سهیل را قبول کرد، و فرمود بنویس بسمک اللهم پس کاتب بر اینگونه عمل کرد، و آنگاه کاتب را فرمود: بنویس: «این چیز است که رسول خدا» و پیش از آنکه جمله پایان رسد، بار دیگر سهیل قیام کرد، و گفت: اگر من میدانستم

که تو رسول خدائی هیچگاه با تو مخالفت نمی‌کردم، و پیرو تو میشدم، سپس گفت: نام خودت و نام پدرت [صفحه ۱۵۳] را بنویس.

سران انصار مداخله میکنند

در این هنگام که سهیل اعتراض کرد، و گفت تا کلمه رسول الله از متن نامه حذف شود، گروهی از مسلمین بهیجان آمدند، و بانگ و فریاد به احتجاج برداشتند، و اصرار کردند تا این کلمه محو نشود، و نویسنده نامه را گفتند: جز کلمه رسول الله چیزی منویس: بلکه کار خشم و خشونت اسید بن خضیر از بزرگان قبیله اوس، و سعد بن عباده زعیم قبیله خزرج چنان بالا- گرفت که عملا در کار مداخله کردند، و دست کاتب را گرفتند، و از ادامه نوشتن مانع شدند، مگر آنکه آن کلمه همچنان ثابت بماند، و پس از این اعتراض شدید تهدید کردند که بقصد تأدیب قریش سلاح بکار خواهند برد، و کبر و غرورشان را با شمشیر فرو خواهند نشانند، و این شدت عمل بدان جهت بود که اعتراض سهیل را اهانتی به حیثیت مسلمین می‌پنداشتند، و بهمین جهت پس از گرفتن دست کاتب گفتند: جز کلمه رسول الله را منویس، والا داور میان ما شمشیر خواهد بود. آنگاه افزودند که چرا ما در کار دینمان تن بستنی بسپاریم؟ بر اینگونه ابرهای تیره آفاق مذاکرات و مناسبات طرفین را فرا گرفت، و بار دیگر شبح سهمگین جنگ نمایان گشت، ولی نماینده قریش تغییر موضع نداد، زیرا قبول این امر اعتراف رسمی برسالت پیمبر (ص) بود، بویژه آنکه آن پیمان نامه سندی رسمی و وثیقه‌ای حکومتی بشمار میرفت.

پیمبر اختلاف را برطرف می‌سازد

ولی پیمبر (ص) در پرتو حکمت و دورنگری اختلاف را برطرف کرد، بر اینگونه که اصحاب را بسکوت و آرامش فراخواند، و چون همگی ایشان بفرمان کردند و [صفحه ۱۵۴] خاموشی گزیدند، کاتب را فرمود تا بر وفق خواست رئیس هیات قرشی کلمه «رسول الله» را محو کرد، و بجای آن نام پیمبر (ص) پیمبر (ص) و نام پدر آن سرور را نوشت، و بر اینگونه آخرین مرحله از مراحل نزاع خطرناک پایان یافت. و پس از آنکه حکمت و حلم پیمبر (ص) بر همگی موانع و مشکلات موجود بر سر راه اکمال و امضاء پیمان فائق آمد، و اعتراضات در میان مسلمین پایان گرفت، و مشرکین نیز بهانه‌ای برای خرده گیری از نصوص پیمان نیافتند، صیغه نهائی پیمان تسجیل یافت، و پیمان نامه در دو نسخه نوشته شد، و شهادت و امضاء شهود دو طرف به آخر نامه افزود گشت، و اینک نص این پیمان تاریخی: بنام تو ای خدا، این چیز است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو بر اساس آن مصالحه کرده‌اند، ایشان مصالحه کردند بر پایه فرو گذاشتن جنگ بمدت ده سال، که در ظرف اینمدت مردم در امن و امان باشند، و دست از تعرض و آزار هم بدارند، مشروط به آنکه نه دستبردی دزدانه انجام گیرد، و نه خیانتی صورت پذیرد، و رابطه میان دو طرف دل‌هائی محتوی وفاء باشد، و هرکس که خوش دارد که در پیمان و قرار داد با محمد داخل شود چنین کند، و هرکس بخواهد در پیمان قریش و قرار داد با ایشان داخل شود چنین کند، و هرکس بخواهد در پیمان قریش و قرار داد با ایشان داخل شود، همینگونه عمل نماید و هرکس از قریش که بدو اذن ولی خود بسوی محمد آید محمد او را بولیش بازگرداند، و هر یک از اصحاب محمد که بسوی قریش آید قریش او را بازنگرداند و محمد امسال با اصحابش از سوی ما بازمیگردد. و در سال آینده در جمع اصحابش بر ما وارد میشود، و مدت سه روز در مکه اقامت میکند. او در آن سفر جز «سلاح مسافر» یعنی شمشیرهائی در غلاف بشهر ما داخل نمیسازد [۱۸].

صفحه ۱۵۵

شهود صلح از طرفین

سپس نه نفر را بعنوان شهود فرا خواند، تا سند صلح را امضاء کنند، و از مجموع این شهود هفت تن از مسلمین و دو تن از مشرکین بودند. و با امضاء پیمان صلح حدیبیه ابرهای تیره جنگ که در اثر سبکسریهای سفیهان قریش در افق منطقه متراکم شده بود، پراکنده شد، و خطر تصادم و خونریزی از میان رفت و امنیت و آرامش بر سراسر منطقه دامن گستر شد، و این صلح نه تنها مشکله حدیبیه را حل کرد، بلکه نزاع اساسی دائر در میان قریش و مسلمین را که از ابتداء طلوع خورشید دعوت اسلامی شروع شده بود پایان داد، زیرا یکی از مهمترین مواد پیمان صلح برقرار شدن آتش بس میان دو طرف، و پایان دادن حالت جنگ برای مدت ده سال بود.

پایان یافتن جنگ میان دو قبیله خزاعه و کنانه

چنانکه نتایج ایجاد این صلح بدو جبهه اسلامی و قرشی محدود نماند، بلکه آثار آن در روابط دو قبیله خزاعه و کنانه که از بزرگترین قبائل ماور حرم بودند، نمودار گشت، و حالت جنگ میان آن دو قبیله را پایان داد، زیرا پیوستن هر یک از آن دو قبیله یکی از دو طرف پیمان حدیبیه ایشان را نیز برعایت مقررات آن پیمان ملزم و متعهد ساخت.

دشمنی با اسلام کنانه و قریش را بیکدیگر پیوست

قریش و بنی کنانه - و از آن جمله بنی بکر - در نزاع دائم بسر می بردند، و در عصر جاهلیت جنگهای بسیاری میان ایشان جریان داشت، و اینوضع تا زمان ظهور اسلام برقرار بود، و حتی در حادثه جنگ بدر قریش بیم آن داشتند که چون رزمندگان خود را برای مبارزه با سپاه اسلام تحرک بخشند، قبیله کنانه از پشت [صفحه ۱۵۶] جبهه بر ایشان حمله ور شوند، و این نگرانی زمانی پایان یافت، که سراقه بن مالک بن جعشم که از بزرگان قبیله کنانه بود در برابر قریش متعهد شد که قبیله او در غیاب ایشان بهیچگونه عملیات جنگی دست نزنند. ولی علی رغم این متارکه موقت خصومت میان آن دو قبیله ادامه داشت.

قبیله خزاعه دشمن قریش نبودند

ولی قبیله خزاعه با قریش خصومتی نداشت و از روزگار قدیم هیچگونه برخورد مسلحی میان ایشان در نگرفته بود، بلکه این قبیله در عصر قبل از اسلام و پس از ظهور اسلام تا زمان انعقاد پیمان صلح حدیبیه با قریش موافق و سازگار بود، زیرا مردم خزاعه خالوهای قریش بودند، و بدیل بن ورقاء رئیس این قبیله در مکه میزیست و در آن شهرخانه و خانواده داشت، ولی این قبیله بهنگام ظهور اسلام، با وجود عدم گرایش به این دین، با پیمبر (ص) اظهار دوستی میکرد، چنانکه در حمله «حمراء الاسد» بدنبال جنگ احد، معبد بن ابی معبد خزاعی، علی رغم بقاء در شرک، نسبت بمسلمین شرط اخلاص را بجا آورد.

چگونه دشمن مبدل بدوست می شود

و علی رغم اینکه خزاعه بطور اعم و اغلب دوست مسلمین بودند، یا بعبارت دقیقتر دشمن ایشان نبودند، با قریش نیز دشمنی نداشتند. و اما قبیله بنی بکر - از شاخه های قبیله کنانه - از قدیم دشمنان جنگی قریش بودند، ولی ظاهرا دشمنی مشرکشان نسبت به اسلام هر دو را بر آن داشته بود که خصومت قدیم و جنگهای دائم خود را بفراموشی سپارند، و با قریش از در دوستی در آیند. و در اثر همین رابطه دوستی جدید بود که در جنگ احد شاخه ای از قبائل کنانه بریاست «حلیس بن زیان» کنانی بلشگرگاه قریش پیوست و بر ضد مسلمین وارد جنگ شد، و نیز در اثر همین رابطه بود که در اجتماع مسلح قرشی در گیر و دار مشکله حدیبیه گروههایی از کنانه شرکت داشتند. [صفحه ۱۵۷]

خزاعه در کنار مسلمین و کنانه در کنار قریش

بهمین جهت پیوستن بنی بکر بن کنانه بقریش، و خزاعه به پیمبر (ص) مساله بی سابقه‌ای نبود، و چنین بنظر می‌رسد که هر یک از دو قبیله بنی بکر و خزاعه خود را در مذاکرات جاری بین مسلمین و قریش در حدیبیه سهیم و دخیل می‌دانسته است، و بهمین جهت در جریان مذاکرات نمایندگانی از هر دو گروه شرکت داشته‌اند، و ظاهراً این نمایندگان از طرف قبیله خود اختیار داشته‌اند که نسبت به نتایج این مذاکرات اقداماتی را که مناسب بدانند معمول دارند، و بهمین مناسبت و بنا بر همین اختیارات بوده است که نمایندگان خزاعه پیوستن بجناح نبوی را انتخاب و اعلام کردند، و بهمان التزامات مسلمین ملتزم شدند، و از سوی دیگر نمایندگان بنی بکر نیز مقرر داشتند که قبیله بنی بکر بن کنانه در جبهه قریش موضع‌گیری کنند، و به التزاماتی که قریش پذیرفته‌اند ملتزم گردند.

خشم قریش بر خزاعه بعثت پیوستن ب مسلمین

پس از پیوستن قبیله خزاعه ب مسلمین، قریش بر ایشان خشم گرفتند، و کینه ایشان را در دل اندوختند، و این بدان جهت بود که مسلمین صدها میل از منازل قبیله خزاعه دور بودند، در صورتیکه قریش با خزاعه در کنار هم میزیستند، و همسایه دیوار بدیوار بودند، و اولین اثر این خشم قرشی زمانی ظاهر شد که حویطب بن عبدالعزی یکی از اعضاء هیات اعزامی قریش بحدیبیه سهیل بن عمرو رئیس هیات راه، که خزاعه خالوهای او بودند، مخاطب ساخت، و گفت: خالوهای تو دشمنی نهانی خود را با ما ظاهر ساختند، و به محمد پیوستند. سهیل گفت: ایشان هم مثل دیگرانند، آنها که پیرامون محمد گرد آمده‌اند هم از گوشت و پوست خود ما هستند. اینان هم قومی هستند که راه و رسمی را [صفحه ۱۵۸] برای خود برگزیده‌اند. ما نسبت به ایشان چه می‌توانیم بکنیم؟! حویطب گفت: کاری که ما می‌توانیم بکنیم اینست که طایفه بنی بکر بن کنانه را که هم پیمان ما هستند بر ضد ایشان یاری کنیم. سهیل گفت: زنه‌ار که بنی بکر این سخن را از تو نشنوند، زیرا ایشان مردمی آشوب طلبند، و با شنیدن این سخن بر خزاعه می‌شورند، و در اینصورت محمد بمقتضای پیمان خود بیاری ایشان قیام میکند، و پیمانی را که با ما بسته‌اند میکشند. حویطب گفت: بخدا قسم که تو در هر حال از خالوهای طرفداری میکنی. سهیل گفت: آیا می‌پنداری که من خالوهایم را از بنی بکر عزیزتر میدارم؟ نه چنین است. بخدا قسم که قریش بهیچ کاری دست نمیزند مگر آنکه من نیز همان کار را پیشه می‌سازم و هر زمان که بنی بکر را بر ضد خزاعه یاری دهد من نیز وظیفه خود را بعنوان فردی از قریش ایفاء خواهم کرد، و اما از جهت نسب لازمست یاد آور شوم که بنی بکر از این جهت بمن نزدیکترند. اگرچه خزاعه خالوهای من باشند و بنی بکر، چنانکه خود دانسته‌ای نسبت بما مواضعی غیر دوستانه داشته‌اند و از آن جمله موضعی است که در روز عکاظ اتخاذ کردند.

پیمبر تقاضای استرداد بردگان و جوانانی از قریش را که به مسلمین پناهنده شده‌اند رد می‌کند

پیمبر (ص) پس از امضاء پیمان صلح حدیبیه با مشکلی دیگر مواجه شد، و آن مشکل این بود که قبل از انعقاد پیمان صلح تنی چند از بندگان و جوانان قریش ب مسلمین پناهنده شده بودند آنگاه پس از انعقاد پیمان صاحبان بندگان و پدران آن جوانان بوسیله نامه‌ای از پیمبر (ص) خواستند، تا ایشان را بمکه باز گردانند، و رئیس هیات قریش نیز همین تقاضا را طرح کرد، ولی پیمبر (ص) این تقاضا را نپذیرفت، زیرا که این پناهندگی قبل از انعقاد صلح انجام گرفته بود، و مقررات [صفحه ۱۵۹] پیمان صلح شامل آن نمیشد، و بهمین دلیل پیمبر (ص) از تسلیم ایشان امتناع نمود، و فرمود: «اینان آزاد شدگان خدایند».

از رسوبهای اعتراض بر صلح

پس از آنکه مراسم پایانی صلح برگزار شد، و هر یک از دو طرف نسخه‌ای از سند تاریخی صلح را دریافت کرد، و هیات اعزامی قریش بمکه بازگشت، پیمبر (ص) مقرر داشت تا با اصحاب بمدینه باز گردد، و بهمین جهت اصحاب را فرمود: تا جامه احرام را فرو نهند، و اشتران هدی را قربان کنند، و سرها را بتراشند، و آماده سفر شوند، ولی هنوز رسوبهایی از اعتراض شدید نسبت بمواد پیمان در دل بعضی از ایشان باقی مانده بود، و از اینرو برای آنان دشوار مینمود که بدون انجام مناسک عمره و طواف بیت و قربانی هدی و تراشیدن سر در داخل مکه بمدینه بازگردند، و بهمین جهت در آغاز کار از اجزاء فرمان پیمبر (ص) سرباز زدند، و در برابر آن اوامر سکوت کردند و بی تفاوت ماندند.

پیمبر بمشورت بانوئی عمل میکند

در اینحال پیمبر (ص) از رفتار اصحاب غمگین شد، و در حال خشم بخیمه خود درآمد، و ام سلمه همسر گرامی آن حضرت چون اینحالت را مشاهده کرد، علت آن تاجر و خشم را جویا شد پس پیمبر (ص) ماجرا را با آن بانوی بزرگوار در میان نهاد. در اینجا شرکت زن مسلمان با استفاده از فکر روشن و عقل صائب در اظهار رای پیرامون مشکلات بزرگ جلوه گر شد، زیرا شخصیت عظیمی در مقام پیمبری از قبول آن مشورت و بکار بستن آن تردیدی بخود راه نداد، و طی این جریان دو حقیقت بزرگ و ارزشمند از حقایق روش اسلام تجلی کرد: نخست آنکه موضوع مشورت در اصول تعالیم اسلامی ریشه‌هایش را تا چه بعد و عمقی گسترده است، و در شرائطی که تعالیم این دین عظیم حاکم و نافذ باشد، چگونه زمامدار جامعه را در عالیترین مراتب زعامت ملتزم میسازد که مشورت صائب را بکار بندد، هر [صفحه ۱۶۰] چند که این مشورت از فکر بانوئی مایه گرفته باشد. و دیگر آنکه پذیرفته شدن این مشورت توسط پیمبر (ص) از سوی یک بانو نشانگر کمال احترام و منتهای اکرام بانوانست، همان بانوانیکه دشمنان اسلام بیشرمانه تبلیغ می‌کنند که اسلام حقوقان را پایمال کرده و شخصیتشان را نادیده انگاشته است. آیا دلیلی برای اعتراف به شخصیت زن، و احترام نسبت به رأی و نظر او از این گویاتر میشود که پیمبر مرسلی مشورت او را تصویب کند، و در حل مشکلی که او را متأثر و خشمگین ساخته است براهنمائی او عمل نماید؟! ارباب تاریخ و اصحاب تفسیر و حدیث آورده‌اند که پیمبر (ص) چون متأثر و خشمگین بخیمه همسرش ام سلمه درآمد، و آن بانوی ارجمند دریافت که علت خشم و اندوه او امتناع اصحاب از اطاعت فرمانش دایر بترک لباس احرام در حدیبیه است، به آن حضرت اشارت کرد که بار دیگر با ایشان در این باره سخن آغاز نکند، و از راه دیگری ایشان را به اجراء فرمان خود برانگیزد، بر اینگونه که خود بقربان کردن اشتران هدی قیام کند، زیرا اصحاب چون با این صحنه مواجه شوند بیقین تحت تأثیر واقع خواهند شد و به او اقتداء خواهند کرد. پیمبر (ص) رأی ام‌السلمه را پسندید، و آنرا بکار بست، و هنوز شروع بقربانی نکرده بود که صحابه در اقتداء به آن حضرت بر یکدیگر سبقت گرفتند، و شتابان بقربان کردن هدی خود اقدام کردند. و اینک خلاصه نصوصی از تاریخ که در این باره آمده است: طبری بسند خود از مسور بن مخرمه، آورده است که: چون رسول خدا (ص) از قضیه - یعنی عقد صلح - پرداخت، اصحاب خود را فرمود: برخیزید و اشتران هدی را نحر کنید، و آنگاه سرهاتان را بتراشید، ولی بخدا قسم احدی از ایشان پانخواست، تا آنکه این سخن را سه بار تکرار کرد، پس چون هیچیک از ایشان پانخواست، خود برخاست و بخیمه ام‌السلمه داخل شد، و آنچه را که از مردم دیده دیده بود برای او بیان کرد، پس ام‌السلمه گفت: یا رسول‌الله، آیا دوست داری که مردم چنین کنند؟ [صفحه ۱۶۱] هم اکنون بیرون شو و با احدی از ایشان سخن مگوی، تا اشتران خود را قربان کنی، و سر تراش خود را فرا خوانی تا موی سرت را بسترده. پس پیمبر (ص) بیرون شد، و بی آنکه کلمه‌ای بر زبان آورد چنین کرد، پس اصحاب چون آنرا بدیدند، بیدرنگ پانخواستند، و اشتران هدی را نحر کردند، و سر یکدیگر را تراشیدند

و آن حلاق که موی سر پیمبر (ص) را بسترد خراش بن امیه بن فضل خزاعی بود. همچنین واقعی در این باره گفت: پیمبر (ص) در شدت خشم بخیمه همسرش ام‌السلمه درآمد، و در آنجا بخت. پس ام‌السلمه گفت: یا رسول‌الله تو را چه رخ داده است؟ که مکرر از تو میپرسم و جواب مرا نمیگوئی؟ پیمبر (ص) فرمود: شگفتای ام‌السلمه! من چند بار بمردم گفتم اشتران را نحر کنید، و سرهاتان را بتراشید، ولی هیچیک از این مردم مرا در این کار اجابت نکردند، و این در حالی بود که ایشان سخنرا میشنیدند، و به رویم مینگریستند! ام‌السلمه گفت: پس گفتم: یا رسول‌الله، هم اکنون تو خود بسراغ اشتران هدی خویش روان شو، و آنها را نحر کن، که بیگمان ایشان بتو اقتداء خواهند کرد، پس رسول خدا دامن لباس خود را فرا چید، و بزیر بغل راست خود آورد، و گوشه‌های آن را از دو طرف سینه بر کتف چپ خود افکند، و حربه برداشت و اشتران هدی را بجلو راند. ام‌السلمه گفت: پس گوئی او را همین‌گرم که حربه را به اشتر هدی فرود می‌آورد، و بانگ بر می‌دارد که: بسم الله، و الله اکبر و مردم بمجرد آنکه اینحال را مشاهده کردند، بطرف اشتران هدی حمله بردند، و چنان ازدحام کردند که بیم آن کردم که بر دوش هم برآیند.

داستان شتر ابوجهل

و ابوجهل بن هشام شتری مهری و اصیل داشت، که در جنگ بدر بر آن سوار بود، و مسلمین پس از پیروزی قطعی در آن جنگ تاریخی که شتر را بغنیمت گرفتند [صفحه ۱۶۲] و این شتر در ضمن سلاح عمومی دولت بجای مانده بود، و مسلمین در جنگها بر آن سوار میشدند، و در مواقع عادی در چراگاه غابه بود، و برای اصلاح نژاد از آن استفاده میکردند، و آن در ضمن اشترانی بود که عینه بن حصن فزاری بهنگام غارت بردن یغمائیان قبیله غطفان بر آن چراگاه در غزوه ذات قرد ربوده بود. و پیمبر (ص) بمنظور تحقیر مشرکین مکه و یادآوری رسوائی تاریخیشان در جنگ بدر این شتر مخصوص سواری ابوجهل را در شمار اشتران هدی قرار داده بود، تا در قربانگاه مکه در عمره حدیبیه نحر گردد. و در همان حال که آن شتر مهری [۱۹] اصیل با سایر اشتران هدی در سرزمین حدیبیه بچرا مشغول بود، نیروی شوق او را بوطن اصلیش مکه جلب کرد، تا از حدیبیه بگریخت، و علی‌رغم اینکه مسافت میان حدیبیه و مکه از پانزده میل کمتر نبود، و علی‌رغم گذشت مدت پنجسال از جدا شدن از خانه ابوجهل درست راه خانه ابوجهل را در پیش گرفت، و مردم مکه دیدند که آن شتر بر در آن خانه سینه بر خاک نهاده است، و از اینرو آنرا شناختند و نگاه داشتند.

صد شتر در برابر شتر ابوجهل

ولی این شتر، که یادآور حادثه‌ای تلخ در مذاق مشرکین مکه بود، زمانی بدست مردم مکه افتاد که پیمان صلح در حدیبیه به امضاء رسیده و هیأت اعزامی قریش بمکه بازگشته بود، و عمرو بن عنمه سلمی از پی آن شتر روان شد تا آنرا بحدیبیه بازگرداند، زیرا که آن شتر از جمله اشتران هدی بود که میباید در حدیبیه نحر شوند. ولی افراد متعصبی از سبکسران مشرکین از تسلیم شتر بفرستاده پیمبر (ص) امتناع کردند، و او شکایت بسهیل بن عمرو برد، و از او خواست تا بمقتضای پیمان [صفحه ۱۶۳] صلح شتر را به او بازگرداند، و سهیل در اصدار اوامر خود دایر باز گرداندن شتر تردیدی بخود راه نداد، و آن افراد سبکسر چاره‌ای جز اطاعت از فرمان سهیل ندیدند، ولی بمسلمین پیشنهاد کردند که آن شتر را در برابر دریافت صد شتر به ایشان واگذارند، زیرا این شتر مرکب سواری فرمانده کل سپاه ایشان در جنگ بدر بود، و بهمین جهت از جنبه «سمبلیک» و جهات معنوی برای ایشان بسیار ارزش داشت، ولی پیمبر (ص) در جواب فرمود: اینکار میسر نیست، زیرا این شتر از جمله اشترانی است که بعنوان هدی تعیین شده‌اند. و بر اینگونه آن شتر بحدیبیه بازگردانده و بعنوان هدی برای هفت نفر قربانی شد.

بیست شتر در محل مروه قربانی میشوند

و چون حالت جنگ میان مسلمین و قریش، در نتیجه انعقاد پیمان صلح حدیبیه پایان یافته بود پیمبر (ص) بیست شتر از اشتران هدی را توسط مردی از قبیله اسلم بمکه فرستاد، تا در محل مروه نحر کرد و گوشتشان را بر وفق سفارش پیمبر (ص) میان مردم توزیع نمود.

مدت اقامت در حدیبیه

پیمبر و اصحاب مدت بیست روز، و بقولی پانزده روز در حدیبیه محصور بودند، و آنگاه پس از انعقاد پیمان صلح از احرام خارج شدند، و راه مدینه را در پیش گرفتند.

بازگشت بمدینه

پس از حل مشکل حدیبیه و عقد پیمان صلح تاریخی میان مسلمین و قریش [صفحه ۱۶۴] پیمبر (ص) و یاران از همان راه که در آمدن بحدیبیه پیموده بودند بمدینه بازگشتند، و این به استثناء بخشی از راه فرعی‌ای بود که بمنظور اجتناب از برخورد با سواران خالد پیموده بودند. و کیفیت امر چنین بود که از «مرالظهران» و به اصطلاح امروز وادی فاطمه - و پس از بعسفان بگذشتند: تا با عبور از شاهراه معتاد - راه غربی - بمدینه وارد شدند.

گرسنگی در راه بازگشت

و مسلمین که شمار ایشان بالغ بهزار و چهارصد نفر بود، بعلت طول توقف در حدیبیه زاد و توشه را پایان رسانده بودند، و از اینرو هنوز بعسفان نرسیده بودند که گرفتار مجاعه شدند، تا از شدت گرسنگی شکایت به پیمبر (ص) بردند، و اجازه خواستند تا بعضی از اشتران سواری و بارکش را نحر کنند، و از گوشت آنها غذا بسازند و گرسنگی شدید خود را فروشانند، پس رسول خدا چون شدت نیاز ایشان بغذا را دریافت با تقاضای ایشان موافقت فرمود.

پیمبر رأی یکی از مسلمین را بکار می‌بندد

در این میان یکی از اصحاب بنزد پیمبر (ص) شد، و گفت: یا رسول‌الله از این کار ممانعت فرمای، زیرا باقی گذاشتن مراکب و مواشی بهتر است، ولی ایشان را بفرمای تا هر توشه که دارند در یکجا گرد آورند، و چون چنین کردند از خدا برای ایشان برکت مسألت نمای. در این وقت پیمبر (ص) فرمود تا سفره‌ها را بگسترند، و آنگاه منادی را فرمود تا در میان جمع ندا درداد که هر کس بقیه‌ای از توشه دارد آنرا در این سفره‌ها بریزد، ابوشریح کعبی گفت: پس من کسی را بنگریستم که یکدانه خرما [صفحه ۱۶۵] می‌آورد، و بیشتر ایشان چیزی نمی‌آورد، یا کفی آرد و کفی سویق می‌آوردند، و مجموع آنها چیزی اندک بود، پس چون توشه‌ها گرد آمد، و چیزی افزون بجای نماند، پیمبر (ص) بطرف سفره‌ها رفت، و از خدا برکت مسألت کرد، و آنگاه فرمود: ظرفهاتان را پیش آوردید، و مردم ظرفه‌ها را پیش آوردند، پس من حاضر و ناظر بودم که مردم می‌آمدند، و هر یک از ایشان بهر مقدار از توشه که میخواست بر می‌داشت، و حتی بعضی از ایشان چندان بر میداشتند که وسیله حمل آن را نداشتند، سپس چون کوچ کردند از بارانی بدلخواه بهره‌مند شدند، بحالیکه در گرمای تابستان میزیستند، پس پیمبر (ص) و اصحاب فرود آمدند، و از آب باران نوشیدند و پیمبر (ص) در جمع ایشان بپاخاست، و خطبه‌ای بمناسبت مقام ایراد فرمود، و در اینموقع که کاروانیان سیر و سیراب شده، و از هوای لطیف و نسیم ملایم بهره گرفته و از خستگی و گرسنگی نجات یافته بودند بار دیگر سفر را ادامه دادند. [صفحه

قرآن درباره صلح حدیبیه سخن میگوید

قرآن و صلح حدیبیه

قرآن کریم درباره صلح حدیبیه سخن گفته، و این صلح تاریخی را مورد تمجید و تحسین قرار داده، و به دستاوردهای عظیم آن، که صحابه حقیقت آن را دریافته، و از اینرو در برابر آن بمعارضه‌ای شدید پرداختند، اشارت کرده. و همچنین قرآن کریم این صلح را بعنوان عظیم‌ترین پیروزی برای مسلمین یاد کرده، و در سوره «فتح» که در راه بازگشت از حدیبیه بر پیامبر (ص) نازل شده آنرا بصفت فتح مبین توصیف نموده، و عموم مفسرین و محدثین بر آنند که سوره فتح درباره صلح حدیبیه نازل شده است، و مقصود از «فتح» که در این سوره آمده، همان صلح تاریخی حدیبیه است. ستایش اهل حدیبیه از سوی خدای تعالی در این سوره خدای تعالی «اصحاب شجره» را که در حدیبیه پیمان خون با پیامبر (ص) منعقد کردند ستوده است، و رضایت خود را از ایشان اعلام فرموده است، و در این باره گفته است: «هر آینه بحقیقت خدا از مؤمنین راضی شد [صفحه ۱۶۹] زمانیکه در زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، پس آنچه را که در دل داشتند دانست، و از اینرو آرامش و سکون را بر ایشان نازل کرد، و فتحی عاجل را نصیب ایشان ساخت» [۲۰]. همچنین خدای تعالی عظمت عمل بیعت کنندگان حدیبیه را مورد ستایش قرار داده، و بیعت ایشان با پیامبر (ص) را بیعت با خود بحساب آورده، و شک نیست که این بالاترین مرتبه تکریمست: «بیمگان کسانیکه در زیر آن درخت با تو بیعت میکنند، همانا که با خدا بیعت مینمایند، دست خدا روی دستهای ایشانست، پس هر کس که آن بیعت را بشکند، همانا که بزبان خود میشکند، و کسیکه بتعهد خود در برابر خدا وفادار بماند، خدا اجری عظیم به او عطا میکند [۲۱]. همچنین در سوره فتح خدای تعالی منافقین و قبائل مشرکی را مورد نکوهش قرار میدهد که پیامبر (ص) در میانگین راه سفرش از مدینه به مکه بر ایشان بگذشت و آنان را بمصاحبت خود در این سفر تاریخی فراخواند، ولی ایشان از پذیرفتن این دعوت کاهلی کردند، و بگمان اینکه پیامبر (ص) و اصحاب او در برابر قریش شکست خواهند خورد از این کار سر باز زدند. و قرآن کریم در این باره میگوید: «... تا خدا منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات را - که گمان بد بخدا میبردند، و می‌پنداشتند که خدا پیامبر (ص) و اصحاب را مقهور نیروهای اهریمنی شرک خواهد ساخت - معذب سازد، و ایشان در دائره سوء واقع شده‌اند چنانکه از آن دائره راه بدر نمیرند، و خدا بر ایشان خشم گرفته، و آنان را از رحمت خود دور ساخته، و دوزخ را برای ایشان آماده کرده است، و دوزخ بد فرجامی است [۲۲]. همچنین قرآن درباره گروهی دیگری از منافقین سخن بمیان آورده و ایشان را رسوا ساخته است، و اینگروه کسانی بودند که پیامبر (ص) بهنگام عزیمت سفر از [صفحه ۱۷۰] ایشان طلب یاری و همکاری کرد، و آنان را بشرکت در کاروان عمره فراخواند، ولی این گروه معتقد بودند، که پیامبر (ص) و همراهانش همگی بدست قریش کشته خواهند شد، و از بازگشت پیامبر (ص) و توفیق عظیم و پیروزی خطیر آن سرور، متملقانه بنزد آن حضرت آمدند و تقاضای عفو و طلب آمرزش کردند، و قرآن درباره اینگروه از منافقین میگوید: «وایس ماندگان قبائل اعراب با تو خواهند گفت: گرفتاری اموال و اولادمان ما را از مصاحبت شما در این سفر بازداشت، پس اکنون برای ما از خدا آمرزش بخواه اینان چیزی را بر زبان می‌آورند که در دل ندارند. در رد اظهارات ایشان بگو: شما نه بعلت گرفتاری اموال و اولاد، بلکه از ترس کشته شدن بدست قریش از این سفر خودداری کردید، و از این رهگذر دفع خطر از جان خویش را خواستید ولی نیندیشیده‌اید که اگر خدا ضرری را برای شما بخواهد، یا نفعی را برایتان ارائه کند، چه کسی قادر است که قضای او را از سوی شما بگرداند؟ این اعمال منافقانه و ظاهرسازیهایی مزورانه چیزی را بر خدا مستور نمیدارد؟ بلکه خدا نسبت به هر عملی که از شما سرزند محیط و آگاه است آنچه شما اظهار میدارید بهانه است، و علت واقعی تخلفتان این مسائل نیست، بلکه علت آنست که شما گمان کرده بودید که پیامبر و مومنین هیچگاه به شهر و دیار و خویش و تبارشان باز نمی‌گردند و این اندیشه

در ذهنتان زیبا جلوه کرده بود، و شما گمان بد به خود راه دادید و در عالم علم خدا قومی هلاک شده بودید [۲۳]. و باز قرآن کریم در سوره فتح، عناد و عصبیت جاهلی قریش در ممانعت از دخول مسلمین بحرم، و حکمت پوشیده از بعضی اذهان در صلح حدیبیه و معارضه ایشان را مورد اشاره قرار داده، و خاطر نشان کرده است که علت پافشاری پیمبر (ص) در صلح و احتراز از جنگ اینست که در میان مشرکین مکه افراد مسلمی وجود دارند، که اگر پیمبر (ص) راه جنگ را میپیمود بیگمان بسیاری [صفحه ۱۷۱] از این مستضعفین در گیر و دار جنگ کشته میشدند، و از این راه بلائی بر مسلمین وارد میشد، و قرآن در این باره گفت: «هم ایشانند که کافر شده‌اند، و شما را از مسجد الحرام بازداشته‌اند، و اشتران هدی را که در حدیبیه محبوس مانده‌اند از رسیدن به قربانگاه مانع شده‌اند، و اگر بیم آن نمیبود که بعضی از مردان و زنان مومن در اجتماع مکه را ناشناخته پایمال سازید، و از طریق کشتن ایشان ندانسته ننگ و عار بشما پیوندد، ما شما را بر کافران مکه مسلط میساختیم، و این خویشتن داری پیمبر (ص) از جنگ برای آن بود که خدا آن مردم مومن را در پناه خود مصون بدارد در صورتیکه اگر مومنین از مشرکین جدا میبودند، هر آینه کسانی از مردم مکه را که کافر شده‌اند به عذاب دردناک معذب میساختیم» همچنین قرآن با تاکید برای مسلمانان بین کرده است که اگر ایشان در سال حدیبیه با اهل مکه میجنگیدند ایشان را شکست میدادند، و بر آنان چیره میشدند ولی بنا به حکمتی که مسلمانان به آن عالم نبودند، و بعد ها به آن واقف شدند، خدا از در گرفتن جنگ میان آن دو گروه مانع شده و در این باره گفته است: «و اگر کافران با شما جنگ میکردند، هر آینه - بعلت بیم و هراسی که از شما در دل داشتند - پشت به میدان کارزار میکردند، و پس از آن نه سرپرستی برای سامان یافتن امور خود می‌یافتید، و نه یار و یاور [۲۴].» همچنین قرآن سرسختی و لجاج قریش و تحریک مسلمین از جانب سبکسران ایشان و لاف زدن سهیل بن عمرو نماینده‌ی جبهه شرک و پیروی او از عصبیت و حمیت جاهلیت، و مخالفتش با نوشتن کلمه «رحمن» در آغاز سند صلح را بنکوهش گرفته، و حکمت و شکیبائی پیمبر (ص) در برابر تسلط بر جوشش عواطف و طغیان احساسات، و در اطاعت از امر پیمبر (ص) و تحمل و بردباری در برابر صلحی که خوشایندشان [صفحه ۱۷۲] نبود، تمجید کرده و در این باره گفته است: «آن زمان که کافران حمیت جاهلیت را در دلهاشان جای گزین ساختند، ولی خدا آرام و قرار را بر پیمبر خود و بر مؤمنین نازل کرد، و ایشان را بکلمه تقوی و خویشتن داری ملزم ساخت، و ایشان سزاوارتر به آن کلمه، و اهل آن کلمه بودند، و خدا بهر چیز دانا بوده است» [۲۵]. آنگاه قرآن کریم بهنگام بازگشتن مسلمین از حدیبیه تاکید کرد که وعده پیمبر (ص) دائر بر داخل شدنشان بمکه حق است، و شکی در وقوع آن نیست، و ایشان بطور قطع بر همانگونه ه پیمبرشان وعده داده است، سر فراز و مطمئن بمکه داخل خواهند شد، و اینک نص قرآن: هر آینه بحقیقت خدا و رؤیای پیمبرش را توأم با صدق ساخت، و آن وعده چنین است که شما بخواست خدا بحال ایمنی از گزند دشمنان و بدون بیم و هراس از ایشان با سرهای تراشیده و موهای کوتاه کرده بمسجد الحرام داخل خواهید شد [۲۶]. و نیز قرآن توجه کسانی را که از درک حکمت این صلح قاصر مانده، و از اینرو آن را ناخوشایند داشتند و با آن بمعارضه پرداختند، به این حقیقت جلب کرد که همین صلحی که آن را خوش نمی‌داشتند، دارای دستاوردهائی عظیم، و برای اجتماع اسلامی پیروزی و فتحی مبین است. و در این باره گفت: پس او (خدا) چیزی را دانست که شما ندانستید، و پیش از آنکه شما بمسجد الحرام داخل شوید فتح عاجلی را مقرر داشت (و این همان فتح عظیم قلاع خیبر بود) [۲۷].

قرآن مسلمین را بفتح خیبر بشارت میدهد

بر اینگونه خدای تعالی آیه‌ای نازل ساخت، که در آن آیه مسلمین را بفتح [صفحه ۱۷۳] خیبر و دست یافتن بغنائمی فراوان بشارت داد، و به این حقیقت اشارت کرد که منافقین و اعراب بادیه‌نشین که از شرکت در کاروان عمره تخلف کردند خواهند کوشید تا بهنگام تحرک قوای اسلام برای فتح خیبر در سلک سپاهیان اسلام در آیند، ولی قرآن پیمبر (ص) را از پذیرفتن ایشان در جنگ خیبر بر حذر داشت، و شرکت در این جبهه را بکسانی اختصاص داد که حیات خود را بخطر افکنده، و به پیروی پیمبر (ص) در

کاروان عمره و حضور در حدیبیه شرکت کرده باشند. و منطق وحی در این باره گفت: و خدا غنائم بسیاری را بشما وعده داد، که آن را بچنگ خواهید آورد، پس در انجام آن وعده تعجیل کرد، و دست تطاول مردم را از آزردن شما باز داشت [۲۸]. و منطق وحی در اشاره به واپس ماندگان از حدیبیه که میکوشیدند تا در حمله خیبر شرکت کنند، و از غنائم آن برخوردار شوند، گفت: واپس ماندگان خواهند گفت: که چون بسوی غنائمی روان میشوید تا آن را بچنگ آورید، ما را نیز امکان دهید تا در پی شما روان شویم، ایشان میخواهند سخن خدا دائر بر اختصاص این غنائم بشرکت کنندگان در بیعت رضوان را تغییر دهند، بگو هرگز در پی ما روان نخواهید شد، زیرا خدا از پیش چنین گفته است، پس ایشان خواهند گفت: خدا چنین نفرموده است، بلکه شما از شرکت ما در آن غنائم بر ما حسد میبرید (نه چنین است) بلکه ایشان جز اندکی از اسرار او امر و نواهی را نمیفهمند [۲۹]. و بعد از آنکه خدایتعالی پیمبرش را فرمود تا قبائل اعراب واپس مانده از کاروان حدیبیه را از شرکت در جنگ خیبر منع کند، و جز کسانی را که تن بخطر سپرده و در آن شرکت کرده‌اند اجازه حضور در حمله خیبر ندهد، پیمبر را فرمود تا این قبائل را دعوت کند که اگر راست میگویند، و قصد جهاد در [صفحه ۱۷۴] راه خدا دارند، برای جنگهایی سخت - جز جنگ خیبر - آماده شوند. و اینک بیان قرآن: این اعراب واپس مانده از کاروان حدیبیه را بگوی: شما بزودی برای جنگیدن با قومی سرسخت در کارزار دعوت خواهید شد، تا با ایشان نبرد کنید و یا ایشان به اسلام درآیند پس اگر این دعوت را اجابت کنید خدا پاداشی نیکو بشما خواهد بخشید، و اگر (بمانند نوبت قبل) روی از میدان رزم برتابید خدا شما را بعدایی دردناک معذب خواهد ساخت [۳۰]. و چنانکه ملاحظه میشود این آیه کریمه تصریح بر این دارد که پس از واقعه خیبر جنگهای سختی میان مسلمین و اقوامی سخت پی و نیرومند درگیر خواهد شد و مسلمین که بداعی ایمان و بقصد کسب خشنودی خدا در آن جنگها شرکت کردند بفوزی عظیم نائل شده‌اند.

فضیلت اصحاب بیعت شجره

شک نیست که بیشتر کسانی که در سفر تاریخی حدیبیه پیمبر (ص) را همراهی کردند، با این عمل خود ثابت کردند که در عالیترین سطح ایمان و یقین جایگزین شده‌اند، و در شجاعت بدرجه‌ای بر آمده‌اند که دیگران از صعود به آن فرو مانده‌اند، زیرا ایشان در شرائطی با پیمبر (ص) همسفر شدند که روبرو شدن با مشکلات بسیار و حوادث وحشتبار را پیش بینی میکردند، و احتمال میدادند که با جنگی سخت درگیر شوند، زیرا در این موقع کفار قریش با مسلمین در حال جنگ بودند، و در انتظار فرصتی بسر میبردند که انتقام شکست خفتبار بدر و سایر صحنه‌های جنگ را از ایشان بگیرند، و همین احتمال قریب یقین بود که منافقین و قبائل اعراب صحرائشین را بر آن داشته بود تا به بهانه‌های مختلف از شرکت در [صفحه ۱۷۵] کاروان عمره سرباز زنند. ولی یاران مخلص و وفادار پیمبر (ص) با توجه بهمگی این احتمالات و خطرات هیچگونه سستی و تزلزلی بخود راه ندادند، و هیچگاه دستخوش شک و تردید نشدند. و با توجه به چنین فضائل و مزایا سزاوار آن بودند که بصفه بهترین امت و شجاعترین قوم توصیف شوند. و عامل دیگری که بر علو قدر و درجات شرف ایشان می‌افزود این بود که بهنگام بالا گرفتن خیره‌سری و طغیانگری قریش که پیمبر (ص) ناگزیر اعلام آماده باش کرد، این بزرگواران در بیعت خون، زیر شجره حدیبیه بر یکدیگر سبقت میگرفتند، و برای آنکه هر چه زودتر به آن فیض عظیم نائل شوند، پای بر شانه هم میسودند.

ستایش خدا از اصحاب شجره

بهمین جهت آیات و احادیثی را می‌یابیم که موضع رفیع و مقام ممتاز آن بزرگواران را میستاید، و پاداش اعمالی که بوسیله آن ایمان، و صدق اسلام، و کمال اخلاص و منتهای وفای خود را ثابت کردند، ایشان را بسعادت ابدی و فوز و فلاح سرمدی بشارت می‌دهد. و برای حفظ حرمت ایشان اجازه نمیدهد که افراد سست ایمان و ضعیف‌النفسی که از بیم خطرات و ترس درگیر شدن با

قریش از مصاحبت پیمبر (ص) فرونشستند، در جنگ خیبر با ایشان همگام و هم‌رزم شوند. و قرآن کریم در ستایش این جمع برگزیده گفت: «خدا از مؤمنین راضی شده است، زمانیکه ایشان در سایه آن درخت با تو بیعت می‌کردند، زیرا نیات و ضمائم ایشان را دانسته بود، و از اینرو آرامش و اطمینان خود را بر ایشان نازل کرد و فتوحی عاجل را نصیب ایشان ساخت [۳۱]. و نیز در همین باره گفت: در حقیقت آن کسانی که با تو بیعت می‌کنند همانا که با خدا بیعت مینمایند، دست خدا بالای دستهای ایشانست، پس هر [صفحه ۱۷۶] آن کس که پیمان خود را بشکند، همانا که آن بزبان خود میشکند، و کسیکه به عهد خود با خدا وفا کند، خدا اجری عظیم به او عطا خواهد کرد [۳۲].

درسهائی از قضیه حدیبیه

پیش از پایان بخشیدن بداستان حدیبیه و آثار سرنوشت ساز این قضیه مهم تاریخی شایسته است تا دروسی را که در شئون دینی و دنیوی هر مسلمان میتوان از آن آموخت، در اینجا یادآور شویم. زیرا صحابه ضمن تصرفات پیمبر (ص) در قضیه پیچیده حدیبیه درسهای مهمی از حکمت و حلم و صبر و ضبط نفس و سیاست صائب و دوراندیشی و وفا بعهد و احتیاط و حزم و حذر و گذشت و سازگاری و مشورت و احتراز از استبداد و احترام معارضه را از آن بزرگوار دریافت کردند. و اینها دروسی هستند که میسزد تا سران و زمامداران امت اسلام در آنها تدبر کنند، و مقاصد و اهداف آنها را دریابند، و در چاره‌جویی امور و حل مشکلات از هدایت آنها برخوردار گردند.

احتیاط و حذر

شاید نخستین درسی که صحابه در این مدرسه گرفتند، درس احتیاط و حذر بود، زیرا علی رغم اینکه پیمبر (ص) به آهنگ عمره از مدینه حرکت کرد، و بهیچ رو قصد جنگ و برخورد مسلح نداشت، و علی رغم اعلام این امر و اشعار قریش به این تصمیم، و علی رغم اینکه خود و اصحابش هرگونه جامه دوخته را از تن بدر کرده، و لباس احرام عمره را بپوشیده بودند، با وجود این به احتمال بروز حوادث و برای اکتشاف اوضاع منطقه گروهی از سواران را بفرماندهی عباد بن بشر از جلو اعزام کرد، و اصحاب را بسلاحهای لازم مسلح ساخت. و از سوی دیگر جاسوسی را بمکه فرستاد که واکنش قریش در برابر تحرک او را، در [صفحه ۱۷۷] وسط راه، به او گزارش دهد، تا برای مواجه شدن با هر پیشامدی آماده باشد و غافلگیر نشود. و با استفاده از این تدبیر، پیش از آنکه بمنطقه «اشطاط» در سرزمین عسفان نزدیک مکه برسد، از طریق خیرگزاریه‌ها کلیه اطلاعات لازم درباره اهل مکه را دریافت کرد، و با استفاده از همین اطلاعات توجه خود را بطرف یمن معطوف داشت، و با این تدبیر از برخورد با سواران پیشتاز قریش بفرماندهی خالد بن ولید، در سرزمین کراع الغمیم احتراز کرد، و خطر اشتعال جنگی ناخواسته را از سوی خود و اصحاب دور ساخت.

ضبط نفس و خویشتن‌داری در برابر تحریکات

دومین درسی که پیمبر (ص) عملاً به اصحاب القاء کرد، و ایشان آنرا فراگرفتند، و کلیه مسئولین در مقام زمامداری باید آنرا بکار بندند، درس ضبط نفس و تسلط بر اعصاب و صبر و تحمل در برابر عریبه‌جوئیها و تحریکات سبکسران و سفیهانست، و این همان خلقی است که پیمبر (ص) بزبور آن آراسته بود، و در سخت‌ترین ساعات و حساسترین لحظات دوران حدیبیه آن را بکار بست، و این در حالی بود که میتوانست مزد تحریکات و تهورهای ایشان را بسنگ تمام بپردازد، ولی چنین نکرد، زیرا که آن را لازم ندید. پیمبر (ص) - چنانکه بارها و در فرصتهای مختلف تصریح کرده بود - بهدفع زیارت بیت از مدینه خارج شد، و این هدف سلمی و آشتی‌جویانه بود که قریش از آن با خبر بودند، و این موضوع رسماً از جانب مسلمین به ایشان ابلاغ شده بود، ولی قریش

که در آن روزگار سخن فصل و تصمیم نهائیشان در کلیه امور تحت تاثیر تفکر بت پرستی احمقانه بود، تصمیم گرفتند تا پیمبر (ص) و یاران آن سرور را از زیارت بیت منع کنند، و بمجرد اطلاع از تحرک پیمبر (ص) و اصحاب، شیطان در بینی سران و زمامدارانشان دمیدن گرفت، تا آماده‌باش همگانی را اعلام کردند و هرگونه نیروئی را که در اختیار داشتند مجهز [صفحه ۱۷۸] ساختند، و در سرزمین، «بلدح» خارج شهر مکه لشکرگاه گرفتند، تا برای جنگ مهیا باشند، و پیمبر (ص) و اصحاب آن سرور را بزور شمشیر از ورود بمکه و زیارت بیت مانع شوند، و این ستیزه‌جویی در حالتی انجام میگرفت که خبر گزاریهانشان اطلاع داده بودند که پیمبر (ص) و اصحاب بقصد جنگ نیامده‌اند، بلکه منظور اصلی و هدف نهائیشان انجام عمره و زیارت کعبه و اکرام و احترام آن بیت شریفست، و بهمین منظور است که همگی جامه احرام بتن کرده و اشتران هدی را برای قربانی کردن به همراه آورده‌اند، و بانگ لیک در فضای منطقه سر داده‌اند ولی جاهلیت کور و عصیبت احمقانه مشرکین را از درک حقیقت و پوئیدن راه صواب بازداشته بود. بیگمان بیرون شدن رزمندگان قریش از مکه، و تحرک سواران آن شهر تحت فرمان خالد بن ولید در کراع الغمیم بر سر راه مسلمین عملی تحریک‌آمیز و خطرناک بود، و میتوانست در مرز حرم مکی آتش جنگی ویرانگر را در میان دو جبهه توحید و شرک برافروزد، و خونهای بسیاری را برخلاف خواست پیمبر (ص) بر خاک ریزد، و جمعی کثیر از مردمی را که در آینده حامی و ناشر اسلام شدند، از میان ببرد. شک نیست که پیمبر (ص) میتوانست طغیان و شرارت قریش را مجوزی برای برخورد مسلح با ایشان قرار دهد، و سواران خالد را زور شمشیر از سر راه خود براند، و راه حرم را بروی خود و اصحاب بگشاید، و بویژه آنکه قریش ضرب شصت و قدرت دست رزمندگان اسلام را در صحنه‌های مختلف رزم آزمایش کرده بودند و در این صحنه نیز هزار و چهارصد نفر از همان رزمندگانی که قریش ایشان را بخوبی میشناختند، و آماده حمله و منتظر یک اشاره از سوی فرمانده کل بودند، الا-اینکه پیمبر (ص) با وجود قدرت بر چنین قیام و اقدام، سبکسریهای قریش را با حلم و صبر مقابله کرد، و متانت و تعقل را پاسخ سفاهت و تهور ایشان ساخت و حتی وقتی خبر یافت که قریش بر مرکب لجاج و عناد برآمده و راه جنگ و ستیز را انتخاب کرده‌اند، با تاسف شدید کلمه تاریخی و جاویدان خود را بر زبان راند، و فرمود: ای وای بر قریش که آتش جنگ خرمن هستی ایشان را بکام کشیده است! چه زیان داشت ایشان را اگر دست از خصومت من برمی‌داشتند، و [صفحه ۱۷۹] مرا با سایر قبائل عرب وامیگذاشتند، تا اگر آن قبائل مرا از میان میبردند آنچه قریش میخواستند رخ داده بود، و اگر خدا مرا بر ایشان پیروز میساخت با بهره سرشار اسلام اختیار میکردند، و الا با قدرت و توانی که در این مدت اندوخته بودند بجنگ می‌پرداختند. سپس اصحاب را فرمود تا از مرکز تجمع سواران خالد عبور نکنند، و بسرزمین کراع الغمیم نگذرند، و این نه بدان جهت بود که از جنگ بیم و هراسی داشت بلکه تمام توجهش معطوف بحفظ جان و خون مردم بود، چنانکه در پرتو همین حکمت نبوی جان مردمی از خطر رهائی یافت، که بسیاری از ایشان آنروز در رأس نیروهای مشرکین بودند، ولی دیری نگذشت که در مقام فرماندهی نیروهائی قرار گرفتند که تاج از فرق کسری بر گرفتند، و پایه‌های تخت قیصر را بلرزه در آوردند، در صورتیکه اگر پیمبر (ص) شتابزدگی از خود نشان می‌داد و در برابر تهور جوانان مغرور قریش مقابله بمثل میکرد، و راه خدا را بطرف حدیبیه و پائین شهر مکه تغییر نمی‌داد ممکن بود که میان دو جبهه برخوردی رخ دهد که همگی آنان را طعمه آتش جنگ سازد! و بمقتضای این درس، هر فرمانده و زمامدار مسئولی موظف است که در این رویه والای نبوی بدقت بیندیشد، و ضبط نفس و خودداری از شتابزدگی، و سنجش امور بمیزان مصلحت امت و دین، نه بمیزان تمایلات و هوای نفس را از این پیمبر بزرگوار فراگیرد.

حلم در برابر اعتراضات

سومین درس اخلاقی عظیمی که پیمبر (ص) در مدرسه حدیبیه القاء فرمود درس حلم و بردباری بود، و بارزترین صحنه تجلی حلم پیمبر (ص) در برخورد با اعتراض شدید و برخورد جسورانه نسبت به برخی از موارد و مواد پیمان صلح حدیبیه بود: اعتراضی که از

کوتاه نظری و بقایای اخلاق جاهلی مایه میگرفت، و عمر را فرصت نمیداد تا بیندیشد که اگر موضوع را با میزان عقل بسنجیم [صفحه ۱۸۰] شک نیست که عقل عمر در جنب عقل پیمبر (ص) چیزی در حدود صفر بود، و اگر از جهت دین در نظر آوریم محتاج به بیان نیست که دلسوزی آورنده دین از دلسوزی عمر نسبت بدین بیشتر است! و جای تعجب است که عمر در اعتراض خود می گوید: چرا باید در دین خود تن به پستی دهیم! مهمترین نقطه‌ای که عمر آن را مورد اعتراض قرار داده و پیرامون آن جنجال و آشوب برانگیخته بود، تعهد پیمبر (ص) دائر بر این بود که اگر یکی از ابناء قریش به پناه پیمبر (ص) آید، اگرچه مسلمان باشد، او را بقریش بازگرداند، ولی قریش متعهد نباشند که اگر مسلمانی به پناه ایشان در آید او را به پیمبر (ص) بازگرداند. ولی پیمبر (ص) با روش حکمت آمیز خود، و با استفاده از منطق سلیم ابرهای شک و اعتراضی را که در اذهان و نفوس معترضین نزدیک بین سایه افکنده بود، پراکنده ساخت، و در توضیح آثار سودمند همین شرط، که بنظر ایشان ناپسند می آمد، فرمود: اما فردی از ایشان که بخواهد بما ملحق شود، پس خدای تعالی بزودی برای او و برای ما راه نجاتی قرار خواهد داد، و اما فردی از ما که بسوی ایشان بگردد، پس خدا او را از رحمت خود و حوزه مسلمین دور کند زیرا چنین کسان بزیستن در جمع کافران و پیوستن به ایشان شایسته ترند. این بیان از جانب پیمبر (ص) تفسیر واقعی و معقولی بود، که افکار پریشان را بسامان آورد، و حتی عمر بن الخطاب را، که سرسخت ترین معترضین بود، ساکت و قانع ساخت، و بخیط و خطای خود معترف کرد. بیگمان این، درس مهمی است که پیمبر (ص) در مدرسه حدیبیه عملاً آن را به اصحاب القاء فرموده است، تا در اثناء حالت انفعال و هیجان احساسات نتیجه گیری نکنند و در تفسیر امور شتاب نگیرند، زیرا نتیجه گیری در چنین حالت ذهن را به انحراف میکشد، همانطور که شتابزدگی بعضی از مسلمین در تفسیر قبول این شرط از جانب پیمبر (ص) ایشان را بخطا سوق داد، و به این نتیجه غلط منتهی ساخت که این اقدام، عزت و کرامت مسلمین و احترام دینشان را [صفحه ۱۸۱] کاهش میدهد، و صاحبان چنین تفکر زمانی بخطای نتیجه گیری خود واقف شدند که پیمبر (ص) با منطق عقل - و نه احساسات - به ایشان تفهیم کرد که قبول این شرط نه تنها از عزت و کرامت مسلمین نمیکاهد، بلکه قوت و شکوه اسلام و مسلمین را افزایش میدهد.

وفای بعهد

شاید مؤثرترین درس در مدرسه حدیبیه درسی باشد که پیمبر (ص) در زمینه وفای بعهد و محترم شمردن پیمان و مقید بودن بمقتضای قول و قرار القاء فرموده است، و این همان درسی است که آنرا از سرگذشت تاریخی و مهیج ابوجندل فرا میگیریم. خلاصه‌ی این درس از این قرار است: سهیل بن عمرو رئیس هیات اعزامی قریش، پسری جوان داشت که خدا او را به اسلام هدایت کرد، ولی پدرش، که از اسلام آوردن از بشدت خشمگین و ناراضی بود، او را در مکه زندانی ساخت، و بمنظور باز گرداندنش بکیش بت پرستی تحت شکنجه قرار داد، ولی او در برابر انواع آزار و عذاب صابر و استوار بماند، و دین خود را حفظ کرد. قضا را این پسر - که ابوجندل نام داشت - فرصتی بدست آورد، و از زندان فرار کرد، و همان حال که قید و بند بسته بود خود را بمقر مسلمین در حدیبیه رساند، و از برادران مسلمان خود حمایت و پناه خواست، و مسلمین آغوش گرم و پرمهر خود را بروی او گشودند، و مقدمش را گرامی داشتند، ولی سهیل بن عمرو پدر آن جوان چون او را در میان مسلمین یافت بروی او فریاد کشید، و ضربتی سخت بر او بنواخت، و آنگاه گریبانش را بگرفت و با شدت و غلظت او را بطرف خود کشید، و بطرف مکه براه انداخت، تا بزندانش باز گرداند. در اینمیان ابوجندل فریاد استغاثه برآورد، و برادران مسلمان خود را ندا [صفحه ۱۸۲] داد، و گفت: آیا روا میدارید که مرا بزندان شرک باز گردانند، تا از دین خود منحرف سازند؟! آیا نمی بینید که بر من چه میگردد؟! برادران مسلمان ابوجندل در برابر این صحنه تاثرانگیز تاب مقاومت نیاورده، و شتابان بحمایت او برخاستند، و کوشیدند تا او را از دست پدر ستمگرش برهانند، و در موضع برادری عزیز در جمع خود بدارند. ولی سهیل بن عمرو برای استرداد پسر، و بیرون آوردنش از جمع

مسلمین متوسل بزور نشد، بلکه به احتجاج با پیمبر (ص) توسل جست، و از آن حضرت خواست تا بمقتضای ماده هشتم از قرارداد صلح پسرش را از جمع مسلمین بازستاند، و به او بازگرداند. و آنگاه گفت: این نخستین آزمایش وفا بعهد و محترم شمردن پیمانست، زیرا پیش از آمدن این پسر مواد پیمان میان ما بمرحله قطعیت رسیده بوده است. پیمبر (ص) که بارزترین مظهر وفاء بعهد و پاسداری پیمان بود - چاره‌ای جز این ندید که بقول و قرار خود عمل کند، و مواد مورد اتفاق را موبموب بکار بندد، از اینرو سخن سهیل را تصدیق کرد، و به او اجازه داد تا پسر مسلمان خود را دستگیر کند، و بمکه بازگرداند، در صورتیکه میدانست که این کار احساسات مسلمین را بشدت جریحه‌دار می‌کند، و بیش از همه خاطر حساس و قلب رؤف خود آن حضرت را آزرده و متأثر می‌سازد. الا اینکه پیمبر (ص)، بنا بشفقت و رحمتی که در جان و دلش سرشته بود از سهیل بن عمرو خواهش کرد که پسرش را در جمع مسلمین بگذارد، و بعهد لطف و مرحمت او بسپارد، و اینگونه تقاضا در میان عرب امری شایع و سنتی قدیم بود، ولی سهیل - بر خلاف رسم و سنت عربی - این خواهش را رد کرد، و با صراحت گفت: من او را در پناه تو نمیگذارم: اما قلب رؤف پیمبر (ص) اجازه نداد که قضیه ابوجندل را در همینجا پایان یافته تلقی کند، بلکه بار دیگر خواهش خود را در میان نهاد، ولی سهیل این بار نیز با سرسختی تمام این خواهش را رد کرد، و در این حال حویطب [صفحه ۱۸۳] بن عبدالعزی و مکرزبن عمرو - دو عضو دیگر هیات - که شدت تاجر پیمبر از حال ابوجندل را مشاهده کردند، تحت تاثیر واقع شدند، و ابوجندل را در پناه خود قرار دادند، و متعهد شدند که در مکه هیچگونه آزاری به او وارد نشود. و آنگاه این پناهندگی را بطور رسمی اعلام کردند. پیمبر (ص) - چنانکه یادآور شدیم - منتهای کوشش را بکار برد، تا مگر ابوجندل را در پناه خود نگاه دارد، و از شر مشرکین برهاند، و حتی شدت علاقه آن حضرت به آزاد ساختن آن جوان مسلمان حضرتش را بر آن داشت تا از اوج مقام استغناء و عظمت تنازل کند، و آزادی آن را از جبهه شرک و نمایندگان کفر درخواست نماید! اما با اینهمه، سرسختی و عناد سهیل بن عمرو کوششهای آن حضرت را با یأس مواجه ساخت. ولی آن جوان مسلمان اگرچه از آزادی عاجل نومید شده بود، بمژده‌ای بزرگ که از مقام رسالت دریافت کرد دل خوش داشت، و زاویای قلبش از آن مژده بنور امید روشن گشت، و این مژده چنان بود که پیمبر (ص) او را مخاطب ساخت و فرمود: ای اباجندل، صبر کن و چشیدن تلخی صبر را در حساب خدا بگذار، و پاداش چشیدن آن شرنگ جانکاه را از او طلب کن، زیرا خدا برای تو و یاران مستضعف تو گشایشی و راه نجاتی مقرر خواهد ساخت. ابوجندل با شنیدن سخنان حیات بخش پیمبر (ص) قانع و خشنود شد، و به آن مژده بزرگی که دریافت کرد اطمینان و دلگرمی یافت، و خود را در اختیار پدر مشرک خویش قرار داد، و بهمراه او بمکه بازگشت، و همچنان در انتظار تحقق مژده پیمبر (ص) شکبیا و پا برجا بماند، تا پس از مدتی کوتاه و کمتر از یکسال خدای تعالی همان گشایش را در زندگانش پدید آورد، و راه نجات را پیش پایش نهاد.

درسی جالب و آزمایشی دشوار

براستی که آزمایشی بسیار دشوار بود: [صفحه ۱۸۴] جوانی مسلمان سرمایه دین خود را با خود برداشته، و با روحی امیدوار برادران مسلمانش پناه آورد، ولی او را از جمع یاران جدا می‌سازند تا بار دیگر بزندان شرک و کفر در افکنند! برادران مسلمان ابوجندل از مشاهده این صحنه آزرده و متأثر میشوند، و رنجی جانکاه در اعماق دل خود احساس میکنند، چندان که بسیاری از ایشان اشک تاجر و شفقت بر گونه‌ها روان می‌سازند، و بانگ و شیون سر میدهند! ایشان از یکسو علاقه‌ای شدید به آزاد ساختن آن برادر با ایمان در دل و جان خود لمس میکنند، و از دیگر سو بتوانائی خود در آزاد ساختن او یقین دارند، ولی با اینهمه چه می‌توانند بکنند! ایشان دستهای خود را از پشت بسته می‌یابند، زیرا ریسمان وفای بعهد و رعایت پیمانی که پیمبرشان با قریش منعقد کرده و احترام کلمه‌ای که به آن قوم سپرده دستهایشان را سخت بسته است، و ناگزیر میباید دندان بر جگر بفشارند و زهر جانکاه اندوه و تاجر را در جام و کام خود تجرع کنند:

دستاوردهای صلح

علی رغم اینکه بعضی از مسلمین، بعلت عدم درک اسرار و مزایای صلح حدیبیه از مفهوم ظاهر بعضی از مواد آن پیمان مکدر بودند، و بشدت احساس تاثر و اندوه میکردند، دیری نگذشت که آن پیمان دستاوردهای عظیمی برای مسلمین بیار آورد، بلکه پیروزی بزرگ و بیسابقه‌ای را نصیب دعوت اسلام ساخت، که در واقع این سفر برای دست یافتن بهمان پیروزی بود. و پیش از آنکه این آثار و نتایج آشکار گردد، در همان زمان که هنوز مسلمین در حدیبیه میزیستند، و تلخی ماجرای ابوجندل را در مذاق جان داشتند، بعضی از ایشان - از روی حسن نیت - می‌پرسیدند که: صلح حدیبیه، با آن شروط سختی که بر مسلمین تحمیل کرده، و ایشان را از ورود به حرم، و زیارت بیت محروم ساخته، و بترک لباس احرام در خارج حرم واداشته، چه دستاوردی بیار آورده [صفحه ۱۸۵] است؟ ولی جواب این سؤال اینست که توافق پیمبر (ص) با سهیل بن عمرو بر اساس این نبوده است که مسلمین - برای همیشه - از دخول حرم و طواف بیت محروم باشند، بلکه بر این اساس توافق شده است که مسلمین فقط امسال را از دخول بحرم صرف نظر کنند، و آنرا بسال بعد موکول سازند، و این همان توضیحی بود که پیمبر (ص) بوسیله آن میکوشید تا معترضین بصلح را قانع و راضی سازد. شک نیست که قبول این شرط از طرف پیمبر (ص) نوعی «دیپلوماسی» والا، و سیاست خردمندانه‌ای بود که پیمبر (ص) با کار بستن آن از جنگی ناخواسته و ریخته شدن خونهای بسیار در داخل حرم جلوگیری کرد، در صورتیکه میتوانست بمانند جباران مغرور - که خواسته‌های خود را بوسیله شمشیر تحقق می‌بخشند، با نیروی سلاح بمکه وارد شود. ولی آن پیمبری که خدا او را «رحمة للعالمین» نامیده، بازگشت امساله مسلمین و تأخیر یکساله دخول حرم و زیارت بیت را بر چنین تحرک خونین ترجیح داد. بدیهی است که موافقت با این تأخیر هیچگونه زیانی متوجه مسلمین نمی‌ساخت، بویژه وقتی در نظم بگیرییم که قبول این تأخیر از ریخته شدن خون صدها انسان جلوگیری کرد. بعلاوه میان اینکه انسان حق خود را امروز بدست آورد یا فردا، در صورتی که دست یافتن به این حق ضمانت شده باشد چه تفاوتی دارد؟ و ما با بررسی مواد صلحنامه حدیبیه متوجه میشویم که حق مسلمین در طواف بیت در سال بعد ضمانت شده است. بنابراین آیا حکمت اسلام و مسلمین اجازه می‌داده است که پیمبر (ص) جان صدها تن از اصحاب خود را خاصه در شرائطی که بوجودشان احتیاج شدید دارد، در برابر این تفاوت یکساله بخطر افکند، و در چنین مرحله سرنوشت ساز پایه‌گذاری دولتی نوخاسته - که بیش از هر زمان بوجود مردان کارآمد نیاز دارد - اصحاب خود را طعمه آتش جنگی سهمگین سازد؟ [صفحه ۱۸۶] بیگمان او در موضع پیمبری که خدا او را «رحمة للعالمین» خوانده و محبت و شفقت را شعار او ساخته، و در مقام مصلحی که برای حفظ خونها، و نه برای ریختن آنها - هر چند که خون غیر مسلمین باشد - مأموریت یافته، ممکن نیست که از چنین خطری استقبال کند، و بمنظور هماهنگی با احساسات پرهیجان بعضی از اصحاب که از نفوذ بعمق مطالب قاصرند، منطقه را بکام آتش جنگ کشد!

شرطی سطحی

با توجه به این حقایق پیمبر (ص) قبول کرد که آن سال را از ورود بمکه صرف نظر کند، و این امر را بسال بعد موکول سازد، و از سوی دیگر قریش نیز برای حفظ آبروی خود تظاهر کردند که با گنجاندن این شرط در متن پیمان، به پیروزی بزرگی دست یافته‌اند. در صورتیکه این شرط - در واقع - جز پوششی شفاف و رقیق نبود که قریش میکوشیدند تا شکست فاحش خود را بوسیله آن از نظر افراد سطحی نزدیک بین و جوانان احساساتی و پرهیجان پوشانند، و ناکامی خود در ممانعت کلی مسلمین از ورود بمکه را زیر آن پوشش مستور دارند، و اندکی از رسوائی موافقتشان با ورود مسلمین در سال آینده را کاهش دهند! این بارزترین موضوعی است که سران قریش پنداشته بودند، یا بمردم سطحی و جوانان احساساتی چنین وانمود کرده بودند که تحمیل آن بر

مسلمین پیروزی عظیمی بر ایشان بوده است در صورتیکه قبول این شرط در حقیقت چیزی بیش از این نبوده است که پیمبر (ص) با یک سال تأخیر در استفاده از حق خود یعنی همان حقی که قریش تا قبل از انعقاد پیمان صلح از اعتراف به آن امتناع داشتند - موافقت کرده است. چنانکه گوئی قریش، با انعقاد این پیمان اعتراف خود بحقی از حقوق مسلمین را - که قبلاً از اعتراف به آن امتناع داشتند، و با قسمهای غلاظ و شداد اعلام میکردند که هرگز اجازه استفاده از آن بمسلمین نخواهند داد، و هیچگاه درباره آن مذاکره نخواهند کرد - مورد اعتراف صریح قرار داده‌اند. و با توجه به این حقیقت ثابت می‌شود که برنده حقیقی در این شرط مسلمین [صفحه ۱۸۷] بوده‌اند نه مشرکین! و بهمین جهت کارشناسان نظامی و سیاسی - از دوران قدیم تا عصر حاضر - بازگشت پیمبر (ص) و اصحاب پس از دست یافتن به این پیمان را محکمترین و موفق‌ترین اقدامی بحساب می‌آورند، که فرماندهی مسئول میتواند آن را انجام دهد: فرمانده مسئولی که قبل از دست زدن بهر کار نتایج آن را برآورد میکند، و سود و زیان آن را می‌سنجد. و همچنین پژوهندگان تاریخ، صلح حدیبیه را بعنوان پیروزی و موفقیتی عظیم که پیمبر (ص) برای اسلام و مسلمین احراز کرده است تلقی میکنند. بلکه بررسی دقیق در قضیه حدیبیه، و صلحی که پایان آن انجام گرفته، ما را با دستاوردهای اعتقادی و سیاسی و ادبی و تبلیغاتی مهمی مواجه می‌سازد که نفع عظیمی را برای مسلمین و دعوت اسلامی اندوخته است، و ما بعضی از آنها را در اینجا مورد اشاره قرار می‌دهیم:

اعتراف قریش بکیان مسلمین

قریش از آغاز ظهور دعوت اسلام در مکه و از پانزده سال قبل از حادثه تاریخی حدیبیه، پیمبر و اصحاب آن سرور را بعنوان افراد متمدن و عناصر آشوبگری میشناختند که موضعی معقول و مورد اعتراف در اجتماع نداشتند، و ایشان را بصورت جمعی صعلوک و راهزن و خارج از قانون تلقی میکردند، که باید ایشان را تابع و خاضع خودشان سازند، و بحوزه طاعت دستگاه کهنوت بت پرستی خود درآورند، و یا اجتماع وثنی را بهر وسیله ممکن از شر ایشان خلاص کنند، و تنها چیزی که بفکرشان خطور نمیکرد این بود که روزی با آن جمع بر سر میز مذاکره بنشینند، و بصورت دو مقام همسنگ و هموزن بگفتگو پردازند. و ایشان را در سندی رسمی بعنوان امتی دارای رسمیت و شخصیت بلکه دولتی صاحب هیبت و نفوذ بشناسند. و این دیدگاه همچنان ادامه داشت تا زمانی که حادثه حدیبیه رخ داد، و قریش بحکم ضرورت و اجبار همگی این عناوین و شئون را برای مسلمین اعتراف کردند، و این اعتراف را توسط نماینده خود از مرحله شفاهی بصورت [صفحه ۱۸۸] کتبی درآوردند، و به امضا رساندند. و با توجه به این واقعیت مهم و خطیر نخستین دستاورد سیاسی صلح حدیبیه اعتراف رسمی قریش به امت و دولت اسلام بود، و این اعتراف در سند رسمی صلح متجلی شد که طی دوازده ماده تنظیم شده بود، و یکی از این مواد ماده‌ای دائر بر قرارداد آتش‌بسی ده ساله میان مسلمین و قریش بود. و محتاج بتوضیح نیست که قرارداد آتش بس جز در میان دو گروه که لاقلاً از جهت نظامی و سیاسی برابر باشند منعقد نمیشود، و این برابری چیزی بود که قریش در طول پانزده سال اعتراف رسمی بر آن را رد میکردند، تا آنگاه که در حدیبیه، ناچار و بحکم اضطرار، طی معاهده صلح به آن معترف شدند. از اینجا معلوم میشود که رسول اعظم (ص) چگونه بوسیله عقد این پیمان تاریخی این اعتراف را از قریش انتزاع کرده است، در صورتیکه اگر صبر و بردباری و ضبط نفس و دوراندیشی آن حضرت در کار نمیبود، و در قضیه حدیبیه ملایمت بدون ضعف، و شدت بدون خشونت را بکار نمیبرد، و لجاج و عناد و رفتار سبکسرانه جوانان مکه را پاداشی همگون میداد، بیقین کار بجنگ میکشید و خونهای بسیاری بی هیچ نتیجه‌ای ریخته میشد.

آشنا شدن مشرکین با حقیقت اسلام

دستاورد دوم اسلام در اثناء مذاکرات حدیبیه این بود که رفتار مسلمین و بویژه پیمبر عظیمشان در مدت توقف در حدیبیه ایشان را

در نظر همگی سفیرانی که قریش برای حل مشکل موجود نزد پیمبر (ص) اعزام می‌کردند مورد احترام و تجلیل قرار داد. زیرا دستگاه تبلیغات قریش مسلمین را در میان قبائل عرب بعنوان جمعی جنگ طلب و متجاوز و خونخوار معرفی بود، و چنین وانمود می‌کرد که در این سفر هم بقصد تجاوز و ریختن خون حرام در سرزمین حرام آمده‌اند. ولی دیری نگذشت که کذب دعاوی و بطلان تبلیغات قریش از پرده بدر افتاد و نتایج معکوسی برای قریش بار آورد، زیرا هیچ زعیمی و شخصیت بزرگی از [صفحه ۱۸۹] هم‌پیمانان و دوستان ایشان بعنوان سفارت و وساطت حدیبیه نمی‌آمد مگر آنکه در آغاز کار صورت زشتی از مسلمین در ذهن خود ترسیم کرده بود، ولی بمجرد برقرار کردن ارتباط با مسلمین حقیقت برای او جلوه گر میشد، و صورت زیبا و چهره تابناکی از ایشان جای صورتی را که تبلیغات مغرضانه قریش در ذهن او رسم کرده بود می‌گرفت، و برای او مسلم میشد که مسلمین برخلاف آنچه قریش انتشار داده‌اند، جویای شر نیستند، بلکه طالب خیزند، و انگیزه آمدنشان به این سرزمین جز تعظیم حرم و زیارت بیت حرام نبوده است. از اینرو این سفیران و واسطه‌ها - و در راس ایشان عروه بن مسعود ثقفی رئیس قبیله ثقیف و رزمندگان آن قبیله، و حلیم بن زیان رئیس احابیش - بهنگام بازگشت از حدیبیه و پس از انجام مذاکرات با پیمبر (ص) موج سرزنش خود را متوجه قریش می‌ساختند، و مسئولیت پیچیدگی روابط و آشفتگی اوضاع و پیامدهای آنرا بحساب ایشان می‌گذاشتند. شک نیست که این مسائل همگی دستاورد ادبی و سیاسی مهمی بود که مسلمین در اثر اقدامات حکیمانه پیمبرشان در برابر شرارتها و سبکسریهای قریش کسب کردند، و مجموع این امور متضمن نتایج تبلیغاتی عظیمی بود که مسلمین در این مرحله حساس در سایه سیاست حلم و ضبط نفس آن حضرت بدست آوردند. ۳- پدید آمدن شکاف در جبهه شرک دست آورد دیگر حدیبیه پدید آمدن شکافی ژرف و خطرناک در جبهه شرک میان قریش و دوستان و هم‌پیمانان ایشان بود، که سران و بزرگان ایشان، پس از وساطت و مذاکره با پیمبر (ص) قریش را بعلت لجاج و عنادشان مورد سرزنش قرار دادند، و ایشان را نصیحت کردند که مسلمین را از حق مسلمشان در طواف بیت منع نکنند، زیرا ایشان در اصرار و پافشاریشان برای دخول به مکه و اداء مناسک و عمره مرتکب خطائی نشده، و تعدی و تجاوزی روا نداشته‌اند. از اینرو قریش حلیم بن زیان رئیس احابیش را، که نیرومندترین هم‌پیمانان بود بعلت بیان حقیقت و انتقاد از عمل ظالمانه‌ای که درباره مسلمین مرتکب [صفحه ۱۹۰] شده بودند، مورد خشم قرار دادند، و او نیز در برابر خشم نابجای قریش تهدید کرد که اگر ایشان این رویه خصمانه را تغییر ندهند پیمان خود با ایشان را فسخ خواهد کرد، و با رزمندگان خود از جبهه قرشی جدا خواهد شد، و این تهدید قریش را بوحشت افکند، چندان که دست بدامان هم‌پیمان نیرومند خود شدند و عاجزانه از او تقاضا کردند که از آن توهین که درباره او رفته صرف نظر کند، و تهدید خود را عملی نسازد، و در مقابل به او قول دادند که در کار خود بیندیشند، و برای بیرون شدن از این ورطه راهی را - که از یکسو موجب رضای خاطر او باشد و از دیگر سو بقیه‌ای از آبروی ایشان محفوظ بدارد - جستجو کنند. و تهدید حلیم بن زیان دومین شکاف خطیری بود که بر جبهه شرک وارد شد، و از اینجهت سران قریش را بر آن داشت، تا ببازگشت براه اعتدال و فرو گذاشتن کبر و غرور بیندیشند، و سرانجام بعقد پیمان صلحی تاریخی حدیبیه تن در دهند.

عقب نشینی رئیس قبیله ثقیف

همچنین پیش از این یاد کردیم که عروه بن مسعود، رئیس قبیله ثقیف، و خویشاوند و هم‌پیمان قریش - که بعنوان واسطه از جانب ایشان حدیبیه رفته بود - پس از مذاکره با پیمبر (ص) و شنیدن سخنان آن سرور، چون بنزد قریش بازگشت، چگونه پیشنهاد پیمبر (ص) را برای ایشان حکیمانه و منصفانه توصیف کرد، و ایشان را بعلت ممانعت مسلمین از زیارت بیت مورد نکوهش قرار داد، و از لجاج و عناد بر حذر داشت، و تهدید کرد که اگر با او بیمارزه برخیزند شکست خواهند خورد، و چون قریش از نصیحت او روی برتافتند بر ایشان خشم گرفت، و بانگ برداشت که: ای گروه قریش، من آینده شما را جز این نمی‌بینم که مصیبتی کوبنده و

ویرانگر بر شما وارد خواهد شد، و پس از این انذار جبهه شرک را ترک کرد، و رزمندگان خود را از آن جبهه فراخواند، و به طائف بازگرداند. جای تردید نیست که پدید آمدن چنین شکاف خطیر در جبهه شرک دستاورد مهمی برای مسلمین بحساب می‌آمد، زیرا این شکاف بهمان اندازه که [صفحه ۱۹۱] موضع مسلمین را استحکام می‌بخشید، جبهه قرشی را ضعیف می‌کرد، و سران قریش را مجبور می‌ساخت تا اصل اعتراف بحقوق مسلمین را قبول کنند، بلکه اعتراف به این حقوق را در سند صلح حدیبیه ثبت و امضاء نمایند همان سند صلحی که پس از گذشت اندک زمانی، حوادث بثوت رساند که از عظیمترین پیروزیهای اسلام بر شرک بوده است. اثرپذیر شدن مشرکین از واقع مسلمین شاید بزرگترین دستاورد اسلام و مسلمین از صلح حدیبیه این بود که فرصتی در اختیار هر دو گروه قرار داد تا با یکدیگر ارتباط و اختلاط برقرار سازند و نتیجه این اختلاط و ارتباط که پس از پدید آمدن امنیت در پرتو صلح حدیبیه رخ داد این بود که مشرکین حقیقت اسلام و مسلمین را، مطابق با واقع، و نه بدانگونه که دستگاه تبلیغات شرک تصویر کرده بود، باز شناختند، و از این رهگذر بسیاری از خردمندان و حقیویان ایشان بشدت تحت تاثیر آن آئین الهی قرار گرفتند، چندان که هنوز بیش از چند ماهی از صلح حدیبیه نگذشته بود که شمار گروندگان به اسلام، بویژه از قریش، بر شمار کسانیکه در ظرف پانزده سال به این آئین گرویده بودند، فزونی گرفت، و بهترین دلیل بر این مدعی اینست که شمار مسلمین بهنگام انعقاد پیمان صلح حدیبیه از دو هزار نفر تجاوز نمیکرد، در صورتیکه در سال هشتم و اندکی قبل از فتح مکه، این شمار به بیش از ده هزار نفر بالغ شده بود.

صلح حدیبیه، فتح عظیم

علت گرایش اکثر این مردم به اسلام در ظرف این دو سال فرصت مثبتی بود که مردم با استفاده از آن امکان یافتند تا با یکدیگر آمد و شد کنند، و هر دو [صفحه ۱۹۲] طرف شرک و توحید آزادانه با هم بیعت و گفتگو بنشینند، و بهمین جهت در مراحل بعد، این صلح را فتح عظیم نامیدند. ابن‌اصحاق از «زهری» نقل کرده است که گفت: قبل از صلح حدیبیه فتحی عظیمتر از این فتح در اسلام دست نداده بود، و مردم فقط در صحنه‌های جنگ با هم برخورد داشتند، ولی زمانیکه «هدنه» یعنی ترک مخاصمه حدیبیه تحقق یافت و جنگ فرو نشست، و مردم از گزند یکدیگر ایمن شدند و با هم دیدار کردند و بگفتگو پیرامون مسائل جاری منطقه پرداختند، هیچ عاقلی درباره اسلام بحث و پژوهش نکرد مگر آنکه به این آئین داخل شد، و در ظرف این دو سال برابر با همگی آنان که مسلمان بودند یا بیشتر به آن آئین گرویدند. و این بدان جهت بود که این اختلاط و ارتباط و آشنائی و شناسائی، بمشکرین امکان داد تا این نسل جدید - نسل اسلامی - را از روی تحقیق بنگرد، مشرکین با مشاهده تحول عجیب و سریعی که در کلیه شئون مسلمین پدید آمده بود بشدت تحت تأثیر قرار گرفتند، و متحیر و مدهوش شدند. زیرا این مسلمین اندکی پیش از این بمانند مردم مشرک در هرج و مرج و بی بندوباری میزیستند، و تمایلات مادی و هواهای نفسانی بر ایشان حکومت می‌کرد: ایشان اندکی پیش از تشرف به اسلام بتها را پرستش میکردند، و مرتکب زشت‌ترین گناهان میشدند، ولی امروز در کلیه شئون و حیثیات زندگی بر مشرکین تفوق یافته‌اند، و از هر جهت بصورت موجوداتی جدید درآمده و بزیور فضائل و محاسنی آراسته شده‌اند که دنیای شرک از آن بیگانه است. این تحول گسترده و انقلاب فراگیر، دهشت و حیرت مشرکین را برانگیخت، و ایشان را بجستجو و تحقیق پیرامون علل آن واداشت. این کدام نیرو است که این جماعت را بچنین مقام والا ئی از درجات انسانیت برآورده، و مورد اعظام و احترام همگان و حتی کسانیکه بوسیله شمشیر از دخول ایشان به حرم جلوگیری کرده‌اند - قرار داده است؟! این سؤال مهمی بود که از زمان آزادی معاشرت با مسلمین در پرتو امنیت حاصل از صلح حدیبیه دائماً در خاطر خردمندان قریش جولان داشت. [صفحه ۱۹۳] پیش از این، توده قبائل قریش تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده سران و بزرگان خود اصحاب پیمبر (ص) را بصورت درندگان زیان‌آوری می‌نگریستند که هیچگونه حقی و صلاحیتی برای زیستن ندارند. ولی اکنون نیروی حقیقت این صورت مقلوب را از

صفحه ذهن و ضمیر ایشان میزداید، و صورت زیبای حقیقی و چهره تابناک واقعی مسلمین را بجای آن ترسیم می‌کند: صورت حقیقی و چهره واقعی مسلمانی را که بمجرد دوری گزیدن از بت پرستی و گرایش به اسلام همگی جوانب وجود و شخصیت او دگرگون میشود: اخلاقتش، رفتارش، روحیه‌اش، ارزیابی زندگیش، جهان‌بینی‌اش همگی دگرگون میگردد، و این تحول کلی ناگهانی همان عاملی است که دهشت و حیرت و سؤال‌مشرکین را برمی‌انگیزاد، و سرانجام در پرتو بحث و بررسی آزاد، خردمندان منطقه جواب صحیح این سؤال خطیر را می‌یابند، و بتفسیری صحیح برای قیام آن اجتماع فاضل و متکامل نائل میشوند. ایشان درک میکنند که تنها اسلام - و نه چیز دیگر - همان عاملیست که چنین اجتماع نمونه و بی‌نظیر را بنیاد نهاده است، و مصدر استقامت و ضبط نفس و سمو اخلاق و نظم و اتحاد کلمه و سایر فضائلی که آن اجتماع را زیبایی و صفا بخشیده و عظمت و جلال افزوده عمل کردن بتعالیم و تعهد بتکالیف این آئین است. تحت تأثیر همین تفسیر صحیح در همان حال که هنوز پیمبر (ص) راه حدیبیه بمدینه را می‌پیمود، فکر پیوستن به آن اجتماع و برخورداری از افتخار عضویت آن در ذهن و ضمیر صاحب‌نظران و خردمندان از بزرگان مکه رسوخ و نفوذ کرد، و چیزی نگذشت که همین اندیشه در سراسر منطقه گسترش یافت، و زمینه مساعدی را برای بسط و انتشار اسلام آماده ساخت، و این حقیقت را بثبوت رساند که صلح حدیبیه چنانکه در قرآن آمده برای اسلام فتحی مبین و برای مسلمین پیروزی و نصرتی بی‌سابقه و بی‌نظیر بوده است. [صفحه ۱۹۴]

فراغت از اندیشه جنوب برای پرداختن بشمال و زدودن شهر یهود خیبر

دستاورد دیگر صلح حدیبیه - بلکه شاید از مهمترین دستاوردهای سیاسی آن فراغت خاطر پیمبر (ص) از اندیشه جنوب برای پرداختن بشمال حجاز و تصفیه در جزیره‌العرب بودند، زیرا قبل از انعقاد پیمان صلح حدیبیه ده هزار رزمنده کارآموده با کاملترین تجهیزات و سلاح تحت فرمان شدیدترین عناصر کینه‌توز یهودی در سرزمین خیبر به کمین پیمبر (ص) نشسته بودند، و این عناصر کینه‌توز جز حمله بمدینه و محو اسلام و مسلمین از صفحه وجود هدفی نداشتند، و آرزویی در دل نمیپورددند، و شک نیست که در چنین شرائطی، وظیفه حتمی مسلمین جز این نبود که با حزم و احتیاط به زدودن چنان خطری که وجودشان را تهدید میکرد بکوشند، و این کار مسلترم آن بود که جنگرا بعمق خانه یهود در خیبر منتقل کنند، و به اینوسیله وجود عنصر یهودی را از منطقه زایل سازند، و این همان چیزی بود که در جنگ خیبر رخ داد، و این امر بر حسب موازین علوم نظامی ثابت و مسلم است که اگر پیمبر (ص) در اثر عقد پیمان حدیبیه از جهت بزرگترین دشمن اصلی خود - یعنی قریش - آسوده خاطر نمی‌شد، هرگز نمی‌توانست که مدینه را بدون نیروی مدافع پشت سر گذارد، و بمنطقه خیبر - که پنج منزل از مدینه فاصله دارد - برای مبارزه با ده هزار رزمنده یهودی لشگرکشی کند. شک نیست که در این مبارزه که میان مسلمین و یهود جریان یافته بود عواطف و احساسات قریش متمایل بیهود بود، و آرزوی ایشان آن بود که یهود بر مسلمین پیروز شوند، ولی امضاء پیمان حدیبیه دست رزمندانشان را بسته و ایشان را ملزم و مجبور ساخته بود تا در مدت دو ماهی که این جنگ جریان داشت همچنان بیطرف بمانند، و بدریافت اخبار جنگ اکتفاء کنند، و آخرین خبری که از شمال دریافت کردند، خبر پیروزی قطعی مسلمین بر کلیه عناصر یهودی در خیبر و وادی القری و فدک و تیماء و سایر مناطق شمال بود. [صفحه ۱۹۵] از اینجا به یقین می‌توان گفت که فراغت خاطر مسلمین از تعرض قریش و قبائل نیرومند جنوب حجاز که به ایشان امکان داد تا همگی نیروهای خود را بطرف خیبر سوق دهند، و سرانجام بر قوای یهود پیروز شوند، از جمله دستاوردهای صلح با قریش و سیاست حکیمانه پیمبر (ص) در حدیبیه بوده است، و در واقع فتح خیبر و تصفیه کلی شمال حجاز و آسوده خاطر شدن مسلمین از دسائس خطرناک و فتنه‌انگیزیهای مستمر یهود از برکات همان پیمانی بوده که بسیاری از مسلمین در آغاز انعقاد آنرا موجب سرشکستگی خود می‌پنداشتند، زیرا از دوراندیشی و بعد نظر پیمبر (ص) آگاه نبودند.

انتقال جنگ بسوی شام

همچنین دستاورد دیگر از برکات صلح حدیبیه آن بود که به پیمبر (ص) امکان داد تا نخستین و عظیمترین حمله نظامی در دوران حیات خود را بخارج حدود جزیره‌العرب سوق دهد، و امپراتوری عظیم روم را که قبل از تجاوز این حمله از مرز شام و پیشروی تا مسافت هشتاد میل در اراضی آن امپراتوری در منطقه اردن قدرت نظامی مسلمین را بحساب نمی‌آورد، به این قدرت معترف سازد. و زمینه را برای فتوحات بزرگی در اراضی این امپراتوری آماده نماید. و خلاصه جریان این حمله چنین بود که در خلال مدت هدنه و ترک مخاصمه میان مسلمین و قریش پیمبر (ص) گشتی نظامی‌ای متشکل از سه هزار رزمنده را - که بزرگترین لشکر در زمان پیمبر (ص) بود تجهیز کرد، و فرمود تا اراضی تحت اشغال امپراتوری روم در سرزمین شام را مورد حمله قرار دهند، و بهر اندازه که برای ایشان امکان داشته باشد در آن ناحیه پیشروی کنند. لشکر اسلام بنا بفرمان پیمبر (ص) بمحل مأموریت خود رهسپار شد، و همچنان به پیش تاخت تا بروستانی بنام «مؤته» وارد شد، و در آنجا سخت‌ترین و اولین جنگ میان مسلمین و سپاهیان رومی جریان یافت، و این جنگ تاریخی بنام همان روستا نامیده شد. [صفحه ۱۹۶] رزمندگان اسلام در این جنگ سخت از نظر نظامی پیروز نشدند، ولی پیروزیهای معنوی و سیاسی عظیمی کسب کردند، زیرا در همین برخورد صورت خطا و اشتباهی را که از واقع سپاهی اسلامی در ذهن فرماندهان لشکریان رومی ترسیم شده بود، تصحیح نمودند، و تصور غلطی دائر بر قصور و ضعف رزمنده مسلمان را که در اذهان ایشان نقش بسته بود زائل ساختند. زیرا سه هزار سپاهی مسلمان در برابر صد هزار رزمنده رومی پا برجا و استوار ماندند و پس از شهادت سه فرمانده خود و وارد ساختن شدیدترین خسارتهای بسیار عظیم روم امکان آن را یافتند تا بطور منظم و بدون اندک بی‌نظمی و اضطرابی عقب نشینی کنند. و این همان برخورد مهم و بر خلاف انتظاری بود که رومیان را بوحشت افکند، و از فکر حمله بجزیره‌العرب که برنامه آنرا در دمشق طرح کرده بودند منصرف ساخت.

دعوت پادشاهان و سران خاورمیانه به اسلام

دیگر از مزایا و مواهب آتش بس حدیبیه فرصتی بود که برای ابلاغ دعوت اسلام - بطریق رسمی - بخارج جزیره‌العرب در اختیار پیمبر (ص) قرار گرفت. و آن حضرت در سال هفتم هجری با استفاده از این فرصت پادشاهان و سران خاورمیانه و ملت‌هایشان را بوسیله فرستادن نامه‌های مخصوص به اسلام فراخواند و این نامه‌ها از طرف آن پادشاهان و سران با واکنشهای مختلفی مواجه شد، و علی‌رغم این اختلاف، وصول و انتشار خبر آنها در میان ملل و اقوام آثار مهمی در جهت مصلحت دعوت اسلامی ببار آورد.

انقلابیون عیص، و حکومت مستضعفین در ساحل

در بحثی که پیرامون قضیه حدیبیه داشتیم به این مطلب اشاره کردیم که [صفحه ۱۹۷] مقارن آن احوال و قبل از آن بسیاری از جوانان مسلمان در زندانهای مکه توسط خویشاوندانشان شدیدترین انواع شکنجه و اهانت را تحمل می‌کردند، و یکی از آن جمع ابو جندل بن سهیل بن عمرو قهرمان قصه مشهور در حدیبیه بود. و همچنین اشاره کردیم که پیمبر (ص) در پیمان حدیبیه متعهد شد که از دادن حق پناهندگی بکسانی از مردم مکه که بسوی او کوچ کنند امتناع کند، و ایشان را بمکه بازگرداند، و اجازه توقف در مدینه را به ایشان ندهد، و این همان شرطی بود مکه سهیل بن عمرو در برابر پیمبر (ص) مطرح کرد، و پیمبر (ص) آن را پذیرفت، و مسلمین از قبول آن بشدت دلتنگ و آزرده خاطر شدند. ولی همین شرط که مسلمین از قبول آن مکدر و قریش از تحمیل آن شاد بودند در مرحله عمل بزرگترین مشکل و شدیدترین خسارت را برای قریش ببار آورد، تا آنجا که بحکم ضرورت به پیمبر (ص) ملتجی شدند، و با اصرار و اظهار عجز و لابه از آن حضرت تقاضا کردند که این شرط را از مواد پیمان حذف کند، و فراریان مکه

را پناه دهد، و ایشان را در اجتماع مدینه پذیرا شود. علت این تغییر موضع از جانب قریش این بود که اجراء این شرط از سوی پیامبر (ص) موجب آن شد که جوانان مسلمان قریش بهنگام فرار از زندان مکه از آنجا که در مدینه پذیرفته نمیشدند در منطقه‌ای از ساحل بحرا حمر بنام «عیص» گرد آمدند، و با پیوستن سایر فراریان به ایشان رزمندگان بالغ بسیصد نفر در آن سرزمین متمرکز ساختند و نیروئی عظیم تحت فرماندهی ابوبصیر تشکیل دادند، و کار این رزمندگان این بود که کاروانهای بازرگانی قریش را مورد حمله و هجوم قرار می‌دادند، و کالاهائی را که ببار داشتند. بیغما می‌بردند، و محافظین کاروان را می‌کشتند، و زندگی مردم مکه را در معرض خطر قرار می‌دادند. و این رویداد بزرگترین خسارت را بر مال و جان قریش وارد ساخت، و از آنجا که این رزمندگان مسلمان بحکم رابطه عقیده دوست پیامبر (ص) و وابسته بمدینه بودند، و از دیگر سو پیمان حدیبیه اجازه نمی‌داد که پیامبر (ص) ایشان را پناه دهد و در مدینه پذیرا گردد، قریش هیاتی را بمدینه اعزام کردند، و با بیانی عاطفی و توسل به رابطه خویشاوندی از پیامبر (ص) تقاضا کردند که رزمندگان [صفحه ۱۹۸] «عیص» را از تعرض بکاروان قریش باز دارد، و ایشان را و همگی فراریان قریش را در مدینه متوطن سازد، و قریش را که خویشاوندان او هستند از خطر قحط و غلا- و مجاعه و مرگ رهائی بخشد. پیامبر (ص) تقاضای قوم خود را - با آنکه مشرک بودند - اجابت کرد، و برای فرمانده انقلابیون عیص و معاونش ابوجندل پیام فرستاد تا با همگی افراد تحت فرمان خود مرکز ستاد عیص را رها کنند، و ایشان فرمان پیامبر (ص) را بمجرد دریافت بکار بستند، و شادمانه راه مدینه و زیارت پیامبر (ص) و دیدار برادران مسلمان خود را در پیش گرفتند و به آرزوی دیرینه خود دست یافتند.

پاورقی

- [۱] سیره حلبی ج ۲ ص ۲۹۸ و استیعاب ابن عبدالبر، در ترجمه ثمامه.
- [۲] غمر بروزن خمر آبی متعلق به بنی‌اسد است.
- [۳] کراغ الغمیم، نام موضعی در حجاز، میانگین مکه و مدینه، و در بیست میلی عسفانست - مراصد.
- [۴] باز آمد گانیم، توبه کنند گانیم، عبادت پیشگانیم، پرورد گارمان را سپاس گویند گانیم.
- [۵] بخدا پناه میبرم از سختی و خستگی سفر، و باز آمدن باره آوردی از اندوه، و مواجه شدن با منظره نازیبا در اهل و عیال و مال و منال.
- [۶] غران نام موضعی در تهامه است. بنا بروایت مراصد الاطلاع.
- [۷] طبقات محمد بن سعد، ج ۲، ص ۸۶.
- [۸] در سیره محمدرضا آمده است که ایشان بهنگام ورود بمدینه مریض بوده‌اند، و رنگ صورتشان زرد و شکم‌هاشان بزرگ شده بود، و بقول «مستمور» ایشان مبتلا به بیماری طحال بوده‌اند.
- [۹] سوره فتح، آیه ۱۱.]
- [۱۰] سوره فتح، آیه ۱۲.
- [۱۱] ذوالحلیفه تقریباً ده میل از مدینه فاصله دارد، و در عصر حاضر «اءبیارعلی» نامیده می‌شود.
- [۱۲] صحار نام قریه‌ای در یمن است که بافته‌های آن مشهور است.
- [۱۳] احابیش نام مجموعه‌ای از قبائل مختلف غیر قرشی است که هم پیمان قریش شده بودند، و در حومه مکه سکونت داشتند.
- [۱۴] برک الغماد، بکسر باء و غین، و سکون راء نام محلی در دورترین نقطه یمن است.
- [۱۵] در مراصد الاطلاع آمده است که: تنعیم نام محلی خارج از حرم در فاصله سه میل از مکه.
- [۱۶] سوره فتح، آیه ۱۸.

[۱۷] واقدی ج ۲ ص ۶۰۵

[۱۸] اما درباره نویسنده پیمان، واقدی آورده است که چون دوات و صحیفه حاضر شد پیمبر (ص) اوس بن خولی را برای نوشتن آن نامه فرا خواند، ولی سهیل گفت، این نامه را جز یکی از دو نفر علی یا عثمان بن عفان ننویسد، پس پیمبر (ص) علی را فرا خواند، و او را بنویشتن نامه مأمور ساخت. و اما در خصوص محو کردن کلمه «رسول الله» و نوشتن نام پیمبر بجای آن، در کتب سیر آمده است که علی (ع) از محو کردن آن کلمه خودداری کرد، و پیمبر (ص) چون اصرار سهیل را بدید، از علی (ع) خواست تا محل آن کلمه را به او بنمود، و آنگاه خود پیمبر (ص) آن کلمه را محو کرد.

[۱۹] مهره بن حیدان طایفه‌ای از عربند که شتران مهری به ایشان منسوبست - واقدی.

[۲۰] سوره فتح، آیه ۱۸.

[۲۱] سوره فتح، آیه ۱۰.

[۲۲] سوره فتح، آیه ۶.

[۲۳] آیه ۱۱ و ۱۲ از سوره فتح.

[۲۴] سوره فتح، آیه ۲۲.

[۲۵] سوره فتح، آیه ۲۶.

[۲۶] سوره فتح، آیه ۲۷.

[۲۷] سوره فتح، آیه ۲۷.

[۲۸] سوره فتح، آیه ۲۰.

[۲۹] سوره فتح، آیه ۱۵.

[۳۰] سوره فتح، آیه ۱۶.

[۳۱] سوره فتح، آیه ۱۸.

[۳۲] سوره فتح، آیه ۱۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

